

کتاب تذکره شوشته

تالیف

B. 5
41

سید عبد الله بن سید نور الدین بن سید نعمت الله الحسینی
الشوشتری المتخلص به فقیر المقلوب
۱۱۷۳ هجری قدسی

بتصحیح خان بهادر مولی بخش و اقل العباد محمد هدایت حسین
برای ایضاتک سوسائتی بنگاله

ترقیات مشن پریس در کلکته از بلاد هند
بطبع رسید

۱۳۴۳ هجری مطابق ۱۹۲۴ مسیحی

مصنفت رحمه الله كتاب تذكرة شوشتر را بر
چهل و چهار فصل منقسم کرده اما عنوانات
فصول ذکر نفرموده صرف عدد
فصول بیان نموده تسهیلاً
للمقارئین عنوانات در
فصول ذکر شد

صفحه	فصل
۱	مقدمه در بنای شهر شوشتر
۳	فصل اول در بنای رود خانه شادروان
۶	فصل دوم در وصف شادروان
۹	فصل سوم در آب و هوای شوشتر
۱۲	فصل چهارم در مساجد و بقاع الخیر شوشتر
۱۵	فصل پنجم در مزارات شوشتر
۱۸	فصل ششم در تلبوت سربی و مزارات قدیمه
۲۲	فصل هفتم در محلات و قلعه شوشتر
۲۴	فصل هشتم در بقاع الخیر صحرای شوشتر
۲۹	فصل نهم در قصه دلکشای عقیلای و مثنوی مولانا رامی
۳۳	فصل دهم در سادات مرعشیه
۳۶	فصل یازدهم در اولاد میر نور الله
۳۹	فصل دوازدهم در سادات تلخ

صفحه

فصول

فصل شیزدهم در سلاطین و حکام شوشتر از سنه ۹۳۲ تا سنه

۱۰۴۲ هجری ۴۲

فصل چهاردهم در حکومت و اخشنو سلطان ۴۶

فصل پانزدهم در حالات محمد شریف وزیر و اخشنو و ملا محب علی

کاسبی شاعر و ملا عیدی محمد منجم ۵۰

فصل شانزدهم در حالات اخوند ملا حسن علی شوشتری و دیگر

ارباب خیر آن ایام ۵۳

فصل هفدهم در حکومت فتح علی خان پسر مهتر و اخشنو

خان ۵۶

» » در حالات سید نعمت الله الجزائري ۵۶

» » در حالات سید نور الدین بن سید نعمت الله ۵۹

» » در حالات مصنف کتاب تذکره شوشتر سید عبد الله بن

سید نور الدین ۶۰

فصل هیجدهم در بذای آثار عظیمه فتح علی خان ۶۱

» » در ذکر اعداء و - عارف اهل فضل و کمال که در عصر

میر علی حان بودند ۶۳

فصل نوزدهم در حکام شوشتر از سنه ۱۱۰۶ تا سنه ۱۱۲۹ ۶۵

فصل بیستم در حکومت مهر علی خان بن کلب علی خان

و دیگر حکام شوشتر ۶۹

» » در حالات اسفندیار بیگ ۷۱

فصل بیست و یکم در وقف نامه مدرسه و مسجد اسفندیار بیگ ۷۲

فصل بیست و دوم در حالات نادر قلی بیگ افشار المخطب به	
طهماسب قلی خان (نادر شاه) و شکست افغانان ...	۸۶
فصل بیست و سوم در عزل شاه طهماسب و هرج و مرج که در	
سنه ۱۱۴۴ بوقوع آمد ...	۹۰
فصل بیست و چهارم در تصدیق سلطنت و حالات طهماسب قلی	
خان که خود را نادر شاه مخطب ساخت ...	۹۴
فصل بیست و پنجم در سلطنت علی قلی خان برادر زاده نادر	
شاه ...	۹۸
فصل بیست و ششم در مکاره و مصائب که بوجه قحط رو داده ...	۱۰۲
فصل بیست و هفتم در نوشتجات کهنه که مردمان در این سنوات قحط	
بر مضامین آنها مطلع شدند ...	۱۱۰
فصل بیست و هشتم در محاصره دزفول ...	۱۱۳
فصل بیست و نهم در زوال دولت صفویه و هرج و مرج که دران	
زمان رو داده ...	۱۱۵
فصل سی ام در ذکر و اشعار مولانا محمود حلمی شوشتری و قصیده	
مصنف رحمه الله ...	۱۱۸
فصل سی و یکم در شاگردان سید نعمت الله ...	۱۲۳
فصل سی و دوم در شاگردان سید نور الدین ...	۱۲۹
فصل سی و سوم در اخوان الصفا که مصنف رحمه الله معاشر	
ایشان بوده ...	۱۳۳
» » » در حالات و اشعار خواجه عبدالمحمد زاهر ...	۱۳۹

فصول

صفحه

فصل سي و سوم در حالات و اشعار آلهي آقاي مشتاق و حاجي

۱۴۲ ... نقد علي و ملا موسي ...

۱۴۴ ... در مقطعات واجوبه آنها ...

فصل سي و چهارم در منازعه فيما بين شيخ سعد و شيخ نصر ...

فصل سي و پنجم در وقائع و سوانح كه در سنه ۱۱۹۶ رو داده ...

فصل سي و ششم در حالات ابو تراب نقاش و ملا هادي قواس

۱۵۹ ... و قصائد ايشان ...

فصل سي و هفتم در منازعه فيما بين محمد رضا خان و سيد فرج الله ...

فصل سي و هشتم در اشعار ملا هادي قواس و مصنف كتاب ...

فصل سي و نهم در حكايست طفل رضيع يكساله ...

۱۷۱ ... در حكايست دختر كه در شب زفاف پسر شد ...

فصل چهارم در حالات ذوالفقار بيگ و غزل مصنف ...

فصل چهل و يكم در حالات و اشعار ملا عبد الكريم و مير سيد شفيع

۱۷۵ ... ناطق و اشعار مصنف ...

فصل چهل و دوم در قصيده كه مصنف در معجزه حضرت امير

۱۸۰ ... المؤمنين عليه السلام منظوم نموده ...

فصل چهل و سوم در غزل صائب و غزليات شعرا كه در تتبع غزل

۱۸۷ ... صائب گفته اند ...

فصل چهل و چهارم در حكايست عجيبه درویش ...

۱۹۱ ...



تذکره شوشتر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام علی محمد و آله و اصحابه

الطاهرين •

اما بعد آورده اند که در قضیه طوفان نوح که عالم غرق آب و معموره زمین خراب و جمهور بنی آدم اواره دیار عدم گردیدند معدودی که بمضمون فنجینه و اصحاب السفینه نجات یافتند بودند بر فراق اصحاب و افعای احباب همواره مکدر و ملول و بفروحه و زاری مشغول بوده در کمال بیسامانی و پریشانی بسر می بردند و بعد از آنکه بسرور روزگار و تعادی دهور و افسار توالت و تناسل نمودند و کثرت در افراد انسان پدید آمد هرج و مرج و اختلاف و جدال و نزاع و دعوی و قیل و قال که از لوازم کثرت است در میان ایشان سذوح یافت و از بی اعتدالی و تغلب اقویا ضعفا در زحمت بودند تا آنکه دانشمندان را رای صواب پدید آمد بر این قاعده قرار یافت که فرمان فرمائی مقتدر مطاع واجب الاتباع فی مابین خود تعیین و در مواقع اختلاف برای راین اورجوع نمایند و نظم مهام عباد و تنبیه و تادیب اهل فتنه و فساد موقوف بکفایت او بوده خلائق در مهد امن و امان آسوده باشند و بجهت این امر مهم کیومرث ابن آدم را که بحسب حق و عقل و کیاست و حکمت و رزانت و حسن سیاست ممتاز بود اختیار نمودند (بعضی از مورخین گفته اند که کیومرث نبیره حضرت آدم بود و برخی از

احفاد نوح گفته اند) و خدمه و اسباب لازمه جهت او مرتب داشته هر یک از رعایا بقدر استطاعت چیزی از خالصه خود قبول نمودند که همه ساله برسم خراج جهت مصارف سلطنت بسرکار او رسانند و تاجی ساخته بر سر او نهادند که در مجلس دیوان بان علامت مردم او را بشناسند و مدت پادشاهی او بیست سال بود و بعد ازان هوشنگ پسر یا برادرزاده او بسلطنت نشست و او پادشاهی عادل و حکیمی کامل بود و تا آن زمان مردم بساختن خانه و عمارت کلین نپرداخته بودند و بکولا و پیرها که از چوب و نی تزیین می نمودند بر سر می بردند و بعضی بکوفت جبال و مغارها و جفگلهها مسکن می نمودند و باین سبب تعب و رنج بسیار می کشیدند - لاجرم هوشنگ فرمان داد که مردم خانه بسازند و مقرر داشت که خانه را نزدیک یکدیگر و اساسها را محکم و دیوارها را بلند نمایند و بعد از اتمام خانها حصار و ثقیق بدور خانه بنا نهاد که مجموع شهر حکم یک خانه بهم رسانید و چون مردم در مساکن خود قرار گرفتند و از زحمت گرما و سرما و باد و باران آسوده دل گشتند و ذخایر و اموات خود را در مخازن و محارر مضبوط و اطفال و عورات را در اندرونها مستقر نمودند و بسبب با روی شهر از آسیب سباع و حیوانات وحشی خلاص یافتند این وضع ایشانرا بسیار خوش آمد و آن شهر را شوش گفتند تا مدت قدیم یعنی خوب و بعد ازان هوشنگ بتقریبی بکنار رود کون رسید چون ملاحظه وضع آن مکان نمود گفت اینجا شوشتر است و اسفند آن برای بنای شهر بهتر است و مهندسان را امر نمود که طرح آن را بکشند و ببنای آن اشتغال نمود و گویند شوش بسکلی باز ساخته شده و شوشتر بسکلی است و مشهور است که در وقت آغاز بنای شوشتر هوشنگ خود بر سر عمده حاضر بود دید که یکی از مومنین شهر بیرون رفت و بعد از زمانی بارها اچنانخوانی بدندان گرفته مراجعت نمود و بخوردن آن

استخوان مشغول گردید از ملاحظه این حال و مشاهده این فال پادشاه متاثر شد و آثار مال بر ناصیه او ظاهر گردید دانشمندی از ندما این معنی را بفراست یافته معروض داشت که از رهگذر این سگ غباری بمخاطر انور نه نشیند. غالباً این چنین باشد که قربت این ولایت مقتضی فقر و درویشی و درون همتی و پست فطرتی و قناعت باشد و مردم آنجا بزحمت زندگی نمایند و کسب ایشان ضعیف و تحصیل ما بحتاج خود در وطن نتوانند نمود بلکه از جاهای دیگر بمسافرت و مشقت بهم رسانیده در آنجا صرف نمایند و مؤید این سخن آنکه صاحب نزعة الثوب در خواص بلدان آورده که خاک شوشتر مقتضی فقر و نیازمندیست و مردمان صاحب ثروت و توانگر در آنجا بغایت نادر می باشد و بزبان قازی شوشتر را تستر گویند / بقاعده عرب که اکثر الفاظ عجمیه را تعریب می کنند و بعضی گفته اند که شخصی از بنی عجل تستر نام آذرا فتح نمود و باسم او مشهور شد و صاحب قاموس گوید تستر بر زبان چندی و شوشتر بشیفین احسن است / و با روی آن 'ول شهری است که بعد از طوفان بنا شده یعنی از بلاد معموره و در بعض نذب قدیمه مسطور است که طالع شوشتر جوز است و مولانا جلال الدین محمد بن عبد الله یزدی در کتاب تحفة المنجمین سرطان گفته و این بصواب نزدیکتر است چنانچه مشاهده اخلاق و احوال آن ولایت دلالت تمام بر آن دارد و بتجربه رسیده که هرگاه قرانی از قرانات کبری یا خسوف یا کسوف در برج سرطان واقع شود معظم تاثیرات آن در آنجا کمال ظهور بهم میورساند.

فصل اول

در شوشتر نرخ غلات و اطعمه غالباً ارزان باشد و گندم و برنج و سایر حبوب نیکو بعمل آید و اربع زراعت فوادران باشد و اراغی آنجا پر برکت

تذکره شوشتر

و بعدی سبک است که بیک دراز گوش شخم توان کرد و اشجار زرد
 قرقی نماید و نارنج و لیمو و انجیر و انار ممتاز و سایر ثمار متوسط و نمک
 آنجا بغایت لطیف و ممتاز است و قلم از خواص آنجا است که بهمه بلاد
 عالم از آنجا می برند و پالیز آنجا فیکو است و از آنجمله بادنجان و خیار
 و هند وانه بسیار خوب است و جوزن آنجا بغایت نیکو و پنبه آن بهتر
 از پنبه سایر بلاد است و قباکو و خربوزه را اگر فیکو تربیت کنند بدستور و در
 روزگار قدیم در حوالی شهر داغ و بوستان نبود و مزارع صیفی مکاری میگویند
 و جویند بود که از قنوت کلو گورد که پادشاهان کمان احداث نموده بودند
 و هنوز هستند آب بانجا جاری می شد و چون از شهر دور بود و عبور از رود
 خانه بکشتی بود و مردم باین سبب زحمت میکشیدند و دارای اکبر
 نهر داریان را ابتدا و دارا این دارا تمام نمود و آب از میان شهر بصحرای
 عسکر جاری ساخت و بغرس اشجار و زرع صیفی پرداخت و این قبل
 از ظهور اسکندر ذو القرنین بود و مرور ایام رود خانه عمیق شد و آب از نهر
 منقطع گردید و باغات که بعمل آورده بودند خشک و مزارع واریاب دیم شد
 و آن قنوت هم بایر شد و ایضا در عهد ملوک طوایف بودند و کسی بحال
 آنجا التفات نداشت و چند سال متوالی خشک گذشت و فقط پدید آمد
 لاجرم ولایت خراب و مردم متفرق گردیدند و احدی از ایشان باقی نماند
 و مدتها بدین مذوال بگذشت تا اردشیر این نایک من سلسله بر ممالک
 استیلا یافت و ملوک طوایف را مقرر گردانید و همت بتجدید عمارت
 شوشتر گذاشت و مردم را از اطراف بانجا کوچانید و امر نمود که خانه بسازند
 و در این باب تسدد بسیار نمود و منظور داشت که پایین دهنه داریان بعرض
 رود خانه شاه روانی بنا نماید تا آب مرتفع و بنهر داریان جاری شود و آن
 زمان رودخانه مخصص در مالدیان بود و قبل از اتمام شادروان اردشیر وفات

بهاپ قدیم
شوشتر

در داریان از
نهر توبه ها
نعمه سلاسل
جاری بوده
است

نادر و ان فیه
مهن پل بزرگ
مت

یافت و هم چنان همانند قانبره او شاهپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن هرمز بن شاهپور بن اردشیر جلوس نمود و در آنوقت بمحاسب سن کودک بود و طایفه عرب از بادیه حرکت نمودند و آن حدود را الی اطراف خراسان بتاختند و انواع خرابی در آن بلاد بظهور رسانیدند و چون شاهپور بعد کمال رسید اولاً بمواخذة و تادیب عرب پرداخت و خلقی بسیار از ایشان اسیر فرموده بود که شافهای ایشان را سوراخ و ریسمان گذرانیده دود و بیک دیگر بسته بودند و همراه اردو می گردانیدند و باین سبب او را ذوالکذاب گفتند و او را بعمارت شوشتر عزایت عظیم بود و چون بر قیصر تسلط یافت و او را محبوس ساخت گفت اگر نجات خود می خواهی باید شادروان شوشتر را ببندی و چنان کنی که در زمین نزدیک شهر مزارع صیفی پیدا شود و زرع مائی بتوانند کرد قیصر چون بر جان خود ایمن گشت کس فرستاد تا مزارع و مهندسان زبردست از روم بیامدند و مال و خزاین بیارزدند و چنان کردند که اندک رود خانه کر کر را از زیر کوهی که الحال بقعه سید محمد کیاه خور بران واقع است الی بند قیر حفر نمودند و هنوز آثار کاذب بر بعض اطراف آن نمایان است و آب را بان طرف سر داده این طرف را خشک نمودند و بسنگ و ساروج بند زیر پل را بساختند و قیصر بفرمود که هر روز پس روز دو هزار گوسفند روانه کنند در گردن هر یکی قدری زر یا فقره یا آهن یا سرب یا اریز چنانچه هر دامداد هزار گوسفند و هر شب هزار گوسفند میرسید و بشهر گوسفند نوره و گل تر می کردند و بکار می بردند و سنگهای بسیار بزرگ که جز بجر الثقیل حرکت نتوان داد در دو بیک دیگر می بستند و بطوقهای آهنین و سرب بهم می چسبانیدند و در کار می نهادند و بعد ازان رود کر را که شکافته بودند بهمین دستور مسدود نمودند و آب را باعمال بردند و باغ و بوستان

مجدداً بساختند و گویند شاهپور قیصر را الزام نموده بودند که گایکه در این کار صرف می شود باید از خاک قسطنطنیه باشد و قیصر مردم خود را امر نمود که از خاک قسطنطنیه بخراده آن قدر بیاوردند که بعد از اتمام کار آنچه فاضل مانده بود در خارج شهر ریختند و این قلها که الحال هست و پوزه گران از آنها استعمال می کنند از آن است و قعر رود خانه را از دهنه مافاریان الی بزیل پل بیک قراور بسنگ و ساروج فرش نمودند تا مرور ایام دیگر باره عمیق نشود و از این جهت بند میزان گویند و بعد از آن اورا مامور داشت که بالای شادروان بر رود قدیم پلی عظیم جهت سهولت تردد انسان و حیوان بساخت و اورا مرخص نمود و چهار دانگ آب تخمیناً برود قدیم از زیر پل جاری بود و دو دانگ از آنها رچرخابهای عبدک و دهکی و فرجهای بند و خلل ها که بمردر ایام دران راه یافتند بود برود کوثر لهذا دهی که بکنار این رود در دانگ و آن را که بکنار آن رود بود چهار دانگه نام نهادند و این رود از منبع آن که در جبال بختیاری است الی مذهبی که دریای عمان است واصله ما بین عراق و فارس است .

فصل دوم

مورخان در وصف شادروان شوشتر مبالغه بسیار نموده اند و گفته اند که در عالم بقائی از آن محکمتر نیست و مسهور است که چون کار گذران و مسئولیان قیصر شروع بکار و برآورد خرج نمودند دیدند که خزاین قیصر وفا با تمام آن نمی نماید و عمله و کارکنان از آن کاه پر آزار نیز در زحمت بودند و هرگز دوریکه یک روز آنجا کار کرده بود روز دیگر طاقت کار نداشت و هر چند اجر ترا بمضاعف می نمودند رغبت نمی نمود آخر الامر رای بران قرار دادند که جهت انتعاش مملکت و تحریک رواجی

شوق کار کزان و تخفیف مؤنت مفرهی مرکب از بعض فواکه و اجزای حیوانی و معدنی و نباتی ترتیب نمایند که این هر دو فایده از آن حاصل تواند شد و حکیم حائق فکرت اجزای آن را باین نحو نسخه نوشته

نسخه

برگ گل رخسار یک طبق - ورق نقره پیشانی یک صفحه - گل شمشیرک
 ابرو دو شاخه - بادام چشم دو دانه - زنبق بینی یک جزو - یاقوت زمانی لب
 دو دانه - پسته خندان دهان یک دانه - مروارید ناسفته دندان بیست و
 هشت دانه - عذیر اشهب خال لا اقل یک جزو - سیب ذقن یک جزو -
 توزج غبغب یک جزو - سفید الطیب زلف در دسته - انار بن پستان
 دو دانه - صدف سیفه یک لوحه - خمیره صندل شکم یک قرص -
 نافه مشکین یک جزو - گل غنچه ناز یک جزو - یاسمن سرب یک بغل -
 ماهی سفید قوز ساق و ساعد چهار جزو - قصب الدریه انگشتان بیست عدد -
 عذاب سر انگشتان بیست دانه - قند مکرر عشوه آن قدر که اجزا را شیرین کند
 و قیصر بفرمود تا مرکب اجزا را بالتمام از شاهدان فونگی گلعذار و دلفریبان
 طناز عشوه کار با انواع باده و نقل و مره و طعام خوشگوار بر سر کار آماده و
 حاضر داشتند تا آخر روز که عمله از زحمت کار می آسودند بومال آن دلبران
 و هم آغوشی آن سیمبران خوش وقت میگردیدند و مجمع آن ماه پارکان
 کنار رود خانه بود و از این جهت آن رود را ماه پاریان گفتند و بآن هوس
 کار کن بسیار از اطراف و جوافب فراهم آمده روز بروز آنچه را برسم اجرت
 باز یافت می نمودند شب بشب بان غارت گران عقل و هوش میسرسانیدند
 تا آن کار با تمام رسید و رومیان ببلاد خود مراجعت نمودند و بعضی از
 ایشان را از آب و هوای شوشتر خوش آمد و رخصت حاصل نمودند از
 قیصر که در آنجا سکنا نمایند و بعضی از امور غریبه و منذبح عجیبه از ایشان

بمردم آذربایجان رسید از آنجمله معدن فقره قنبر نموده بودند در خارج شهر نزدیک چشمه آب گرمک و چون کیفیت بعمل آوردن آن را بهمه کس تعلیم ندادند شیوع بهم نرسانید و الحال موضع آن معلوم نیست - دیگر حیانت دیباج از این کرمی که در فصل پاییز در جوق قنبر بهم میرسد که بمراتب از حریر خالص لطیف تر میباشد و آنرا بطراز زر و سیم و نقوش و الوان مختلفه مزین می نمودند و در روزگار پیشین البسه و عمامه ملوک همه از آن بود و دیباجی شوشتری مثلرد جمیع شعرا و ادبای زمان بود و عبدالواسع حبیبی ۸۰ از فصیحای شیرین گفتار بود در مدایح سلطان سنجر و غیره همه جارنگینی بهار و طراوت رخسار یار و زینت مجلس پادشاه کامکار را بدیبای شوشتری تشبیه نموده و در مدح سلطان عبد الصمد گوید : * شعر *

گوید در آفرین تو هر روز مدحتی آراسته بگونه دیبای شوشتری و در موضع دیگر گفته :

* شعر *

که از سبیل حجابی بر فراز پرنیان پوشد

که از عذیر نقای در طراز شوشتر بگذرد

و چون اختراع این نوع لباس در عهد شاهپور واقع شد درر نیست که ساهریه در بعض احادیث اهل بیت علیهم السلام مذکور است و فقهاء بقیاب منسوبه بشاهپور تفسیر نموده اند همان باشد و الحال مدتهاست که آن هم منسوخ و علاج زشتی آن را نمیدانند و از بعض معمرین استماع شده که آنرا با بعض ادویه طبخی نموده اند و شوقی بهم رسانید - دیگر دولاب رومی که در اعمال سهولت آب را از حوض زمینی باوج برین میرساند و الحال متداول است - دیگر عمل انسبازی که در شبهای نوروز سلطانی معمول است چون رومیان را عادت آن بود که در شب سال نو که ابتدای قشربین الاول ایسان است این رهم را معمول میداشتند - القصه بله قیصر بحال خود

برجا بود تا در زمان دولت بنی امیه که شبیب خارجی خروج نمود و شوشتر را پای تخت ساخت و حجاج بن یوسف ثقفی که از جانب عبد الملک بن مروان بن الحکم والی عراقین و خراسان نمود و مدتهای در دفع او گوشید و فایده نداشتید و شبیب همه روزه با سپاه خود از شهر بیرون میرفت و با عساکر حجاج مبارزه می نمود روزی وقت خفتن بشهر مراجعت میکرد اتفاقاً آب سیل طغیان نموده و شبیب بکنار پل اسپ میراند و بنماشای آب مشغول بود و شخصی سوار مادیان پیشاپیش میرفت و اسپ شبیب بزیان بود چون بمادیان نزدیک شد میل کشید شبیب بدهن آن زده خود با اسپ برود خانه پریدند و غرقه سیلاب فنا گردیدند - روز دیگر حجاج داخل ولایت شد و مردم را برجا دادن شبیب معاتب ساخت و ایشان معذرت خواستند که ما را از آمدن شبیب خبری نبود و در شب تاریک دفعه خود با سپاه از راه پل داخل شهر شد و ما بندگان را قدرت بیرون کردن او نبود حجاج این معذرت را قبول و از مواخذه ایشان در گذشت و فرمود که پل را خراب کنند و مردم بدستور قدیم بکشتی عبور نمایند تا دیگر احدی ناگاه داخل ولایت نشود و از آن قرار معمول گردید تا فتح علی خان آن را تجدید نمود چنانکه مذکور خواهد شد *

فصل سوم

آب و هوای شوشتر بسیار سازگار و با اکثر امزجه موافق است و مردمان غریب در هر موسم که وارد آنجا بشوند کمتر بیمار می شوند و مرض طاعون هرگز معمول نشده که در آنجا واقع یا از بلاد قریبه سرایت نموده باشد و عوام شوشتر گویند که این ببرکت دعای حضرت امام رضا علیه السلام است که در چین مسافرت از مدینه بخراسان وارد آنجا شده و این دعا

در حق ایشان نموده و امراض و بای نیز بسیار کم است و غالب در اکثر امراضه
صحت است و امراض کثیر الوقوع حمیات سهلة العلاج است و همیشه
مرض مفارقت نمود بزودی رفع نقایصت می شود و در اکثر فصول اغذیه غلیظه
در آنجا معتاد است و بسبب سلامتی آب و هوا منشأ انحراف مزاج
کمتر میگردد - و اصل رود آنجا چشمه کَرَن است که از حوالی زنده رود
اصفهان میجوشد و همه جا مابین کوهکیلو و بختیاری تا شوشتر جاری
است و از این هر در آبهای شور و شیرین بسیار داخل آن می شود و رودی
عظیم میشود که در خوزستان بآن عظمت نیست و پایین بقدر قیر رود دزفول
بآن می پیوندد و مجموع را دجله اهواز گویند و اثر اوصافیکه اطباء در مدح
آب تعداد میدمایند از کثرت و غزارت و بعد منبع و شدت جریان بر صخور
و جهال و صفای لون و سبکی وزن در آب شوشتر وجود است و در تابستان
بسیار گرم باندک نسیم شمالی که بران بوزد بسیار سرد می شود و معتاد است
که در آن فصل وقت نماز دیگر آبها را بکوزه های سفالین در موضع مرتفع
میگذارند تا حرارت آفتاب آنها زیاده تلطیفی بدماید و بمجرد غروب آفتاب
و هبوب شمال بمرتب سرد و لذید میشود که بجموعه واحد سیر نتوان خورد
و هر چند زود تر بآفتاب بگذارند سرد تر میشود و هوای آنجا حار رطب
است که در هر در کیفیت موافق روح حیوانی است و رطوبت آن با اعتدال
است لیکن در بعض سفوات حرارت آن در فصل تموز بعد افراط میرسد -
و سابقا معمول بود که مذممان اندرونی های گلین بسیار مرتفع می ساختند و درها
و روزهای متعدد از اطراف جهت منفذ هوا قرار میدادند و گاهی اشترخار
بیز بشما بیدک آن میزدند و آب میپاشیدند و این قسم اندرونرا گلستان گویند
و در اوقات شدت حر آنجا می غفوند و سایر الناس بشکافهای رودخانه دود آنکه
و سایه غرابها دفع آسیب گرما می نمودند و در بعض خافها قذات بود که از

مافاریان آب می آورد و در زیر زمین صفها و مجلسهای وسیع بدور آب میساختند و مردم هر محله بکاریزی که داشتند اکتفا می نمودند لیکن الحال مدتهاست که قنات همه بایرو اکثر چرخاها نیز بر طرف شده و بفاهی خانه گلین منسوخست و عمارات جدید بسنگ و آجر پخته و کچ ساخته میشوند و این معنی باعث زیادتیی اشتداد حرارت هوا گردیده است لاجرم طنازانیه، قاب گرما ندارند شوادان را اختیار نمودند و کار بجائی رسیده که کم خانه ایست که شوادانهای متعدد نداشته باشد و هوای بهار آنجا بغایت معتدل است و د فورگل و لاله و ریاحین خدا آفرین در صحراهای آنجا بعضی است که وصف نتوان نمود و شعرای سلف بهار شوشتر را ضرب المثل و تشبیه بهار سایر بلاد بآن نموده اند و نشاطی در طبیع خاص و عام آنجا دران فصل پیدا می شود که اکثر اوقات را بسیر و تفنن و باغ رری میگذرانند و بفعل طبیعت ظرافتها و حرکات طفلانه چند از ایشان بظهور میرسد که در سایر اوقات از آن قسم شوخیها کمال تعاشی و استنکاف مینمایند و بهار نارنج آنجا بسیار معطر و گل سوری نیز از گل اکثر بلاد ممتاز است و هرگاه درکشیدن عرق آنها بی پروائی نکنند از گلاب و عرق بهار سایر گرمیسرات امتیاز ظاهر دارد و هوای زمستان آنجا نیز معتدل است و به آتش کردن بخاری و نشستن کرسی خانه کمتر احتیاج میشود و برف بسیار نادر است و در مدت العمر راقم حروف که از پنجاه سال متجاوز است یکدفعه برف باریده و الحال بعنوان قاریخ مذکور میشود و باران در سنوات مختلف است و اکثر زرع آنجا الحال دیم است و چون اراضی پر برکت و هوا معتدل است بسه چهار باران که در تمام زمستان بشود محصولات حسب الخواش بعمل می آید و در بعضی اوقات اتفاقی شده است که بدو باران کامل زراعات نهیو بعمل آمده اند چنانچه چند سال مقواتی بسبب کمی بارش یا سایر اوقات زراعات دیم

ضایع شوند این معنی باعث ضعف یقین زارعین نمیشود و در اساس قوکل ایشان هیچ نوع خللی راه نمی یابد بلکه باعث زیادتیی امیدواری ایشان بمرحمت رب العالمین است و این حالت مکرر مشاهده شده و حیل و مکر و شیطننت بطبع مردم شرشتر کمتر وجود دارد و پرهیزگاری ایشان از حقوق الناس بیش از اهلای اکثر بلاد است و مسامحه در امور و ترک قاسف مافات از حالات جبلی ایشان است و شجاعت و دلادری در ایشان غالبست و در حسنی اعتقاد بسلسله سادات و علماء و مشایخ و عباد در مرتبه اعلی میباشند و بسبب اتصاف بمجامع صفات حمیده آنچارا دار المؤمنین گویند .

فصل چهارم

در دار المؤمنین شوشنر مساجد و بقاع الخیر بسیار است و قدیمترین مسجد مسجد جامع است و آن در ایام خلفاء بنی عباس بنا شده و بر دیوار قبلی سوره پس را یکسطر بخط کوفی کجبری کرده اند و در آنجا کتابها بخطوط کوفی نوشته اند مشتمل بر آسامی خلفا و غیره و آنچه الی الان از آنها موجود است کتابه چوبین است که بطرف راست منبر بالای سطر پس نزدیک سقف هفت سطر منقوش است مورخ بتاریخ خمس و اربعین و اربعمائه و کتابه چوبینی ایضا که بر محراب چوبین بالای منبر نوشته است و کتابه بر طلع مغربی منبر و کتابه کجبری دور محراب پایین و کتابه کجبری ایضا بالای محراب پنج سطر و کتابهای دیگر بوده که بمرور ایام مندرس شده و از مجموع اینها مفهوم میشود که المعتز بالله محمد بن جعفر المتوکل آغاز بقای آن نهاده و او خلیفه سیزدهمین بنی عباس است و در سال نویست و پنجاه و چهار در زمان حضرت امام حسنی عسکری علیه السلام بتلافی فسخته و اسم او در چوبیکه بزیبر منظر بود نوشته بود

و مدتی خلافت او سه سال و شش ماه و سه روز بود و بعد از او کسی متوجه اتمام آن نشده تا خلیفه بیست و پنجم القادر بالله احمد بن اسحاق (المقتدر) و اسم آن بهچوب کتابة نوشته بود که کسیده بود تا مقبر و این در چوب الحال برطرف شده اند و مدت خلافت او چهل و سه سال بود و آن نیز تمام نکرد و در سال چهار صد و بیست و دو وفات نمود و از او خلیفه بیست و هفتم مقتدی بامر الله ابوالقاسم عبد الله ابن القائم بن القادر شروع بکار مسجد نمود و مدت او فوزه سال و پنج ماه بود و قبل از اتمام ایضا وفات یافت و اسم او در محراب چوبین بالای مقبر نوشته است مورخ بتاریخ شهر رمضان و تخنه چوبیکه اسم سال بران مکتوب بود افتاده بود و بعد از او خلیفه بیست و نهم المستر شد بالله ابو منصور فضل بن المستظهر بن المقتدی دران باب کوشید و باتمام رسانید و اسم او در گچکاری بالای محراب نوشته است و مدت خلافت او هفتده سال و هشت ماه بود و از این تواریخ معلوم میشود که آنچه فیما بین عوام شوشتر مشهور است که حضرت امام رضا علیه السلام در این مسجد نماز گذارده است از شهرتهای بی اصل است زیرا که آغاز بنای مسجد مدتها بعد از زمان آنحضرت بوده لیکن محتمل است که حضرت در آنحوالی که دران زمان صحرا بود نزول و دران مکان نماز گذارده باشد و بعد ازان بسبب این شرافت بنای مسجد را در آنجا اختیار نموده باشند و منشاء این شهرت این باشد و مسجد در اصل چوب پوش بود بهمین شاه چوب هندی که مذکور و منظر ساخته اند و چند اصله از آنها در صفوف پیشین مابین ستونها کشیده است و ستونهای قدیم آن باریکتر و مرتفع تر بود مساوی گلدسته و چون اکثر آن چوبها بمروار ایام بشکست و خرابی دران غالب شد جمعی از خیرمندان که سرخیل ایشان حاجی فتح الدین خیاط بود تجدد مزارت آن باین هیئت که هبت نمودند و خواجه

طالب ابن خواجه اسمعیل ابن خواجه افضل صراف تاریخ آنرا بدینگونه گفته • •

• بیت •

شک نیست که بانی مساجد • در هر دو جهان بود سرافراز

هرکس توفیق ساختن یاست • گردد بجهان ز خلق مهتاز

فتحا بممود انتقاحش • بادا برخش در جنان باز

طالب تاریخ ساختن ساخت • از صاحب سرو محرم راز

برخواست یکی از این میانه • گفتا مسجد شده خداساز

و مزار گویند با اصل مسجد ساخته نشده و بانی آن سلطان اویس ابن شیخ حسن یونانی است و اسم او بکتابه جلی بر سنگی که بالای در زیر گلدسته است منقوش است تاریخ شهر ذی حجه سنه اثنین و عشرين و ثمانمائه و ابن مزار از غرائب انبیه است و مزار باین ارتفاع کمتر دیده شده و چند سال قبل از این قفسه آن شکستی خورده مشرف بانهدام بود و آنرا تا بعد مقرر نس خراب نمودند - و جمعی از ثقات که خود مشاهده نموده بودند استماع شده که در ایام و اخستو خان پهلوانی بازیگر بشوشتر آمده بود که انواع هنرها از او بظهور میرسید از آنجمله کاکل بسیار درازی داشت سنگ دست آسی سنگین بکاکل می بست و میخ آهنی که طول آن یکوجب و نیم بود بمزار میکوفت که بموجب آن مزار می نشست و یکوجب بیرون میماند و بالای آن میرفت و می ایستاد و میخ می زد بهمان فرار بالا تر میکوفت تا هرچا دست او می رسید و دست بآن میکوفت و بالای آن میرفت آنگاه انگشتان پا را بآن بند می نمود و سرنگون آویز آن می شد و با چکش میخ اول را برون میآورد و راست میداد و آنرا بالا تر میکوفت و بالای آن میرفت و آن سنگ بکاکل او بسته بود و بهمین قسم تا قفسه مزار بالا میرفت و از لایه فردبانهها پایین میآمد و از این مقوله

کارها بسیار میکرد و در خارج دروازه کرکر سر راه آسیاها بدست چپ سنگ آسیای بزرگی افتاده است که میگویند آن پهلوان آورده و چون بصیاری از عوام الناس فریفته او شده بودند خان او را اخراج البلد فرمود - و قبله مسجد جامع را سخت و درست ساخته اند و کمترین بدایره هندی و سایر اعمال ریاضی در کمال دقت احتیاط آن نموده در نهایت استوار و استقامت یافته و محاریب اکثر بلاد را که ملاحظه نموده از خراسان و آذربایجان و بعض بلاد فارس و عراقین و قری نجد و حجاز بغیر از مسجد کوفه هیچیک را بآن اعتدال ندیده و قبله مسجد میر شکار بر وفق آن بی زیاده و نقصان اعتبار شده و اینکه مابین عوام بلکه بعض خواص شوشتر نیز شهرتی داشت که در قبله مسجد جامع اذک تیانمی هست و باین سبب در نماز تیسر می نمودند و مساجد جدید را نیز متیاسر ساخته اند شهرتی بی اصل است و از بغای قدیم مسجد الحلال بغیر از دیوار قبلی و قطعه از دیوار شرقی مابین گلدسته و منار چیری باقی نیست و در مسجد سنگها مفصوب است که بعض حکام و ارباب اختیار تاسیس بعض امور خیر یا رفع بعض بدع بصیغه لعنت بود نموده اند و بسنگها نقش نموده بدیوارها چسبانیده اند و اسامی ایشان همه مکتوب است *

فصل پنجم

قدیمترین مزارات شوشتر مزار برای بن مالک انصاری است و او از اکابر صحابه حضرت رسالت میفاهی بود و در شان او روایت شده رب تعالی اغفر ذبی طمرین لایوبه به لو اقم علی الله لا یور منهم البوار مالک یعنی بسا ژوئیده موی گرد آلود ژنده پوش گمنام که اگر خدا را سوگو کند دهند حق تعالی. قسم او را راست کند ازان جمله است برای بن مالک و او

همراه لشکر بود که در ایام خلافت خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بفتح بلاد عجم آمده بودند و مردار کل سعد ابن وقاص بود و حضرت امام حسن فیز همراه ایشان بود و در آنوقت پای تخت ملوک فرس شهر مداین بود که شاهپور بعد از فراغ از مهم شادروان شوشتر در گذار رود دجله بنا نموده بود و سایر پادشاهان عجم بعد از او بر عمارت آن افزوده بودند و نوشیروان ایوان ساخته بود و پادشاه وقت یزدجرد بن شهریار و او در روز سه شنبه بیست و دوم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت جلوس نموده بود بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی بچند روزی و چون آن حضرت از زوال دولت فرسیان و انتقال آن باهل اسلام خبر داده بود مسلمانان باین مزده دلگرم و صادق العزم و فرسیان مشوش و مضطرب حال بودند و مع هذا در حین عبور لشکر اسلام از شط دجله احوالی چند رخنمود که فرسیان یقین بمغلوبیت خود حاصل نمودند و دانستند که با مشیت الهی معارضا و مقاومت نمی توانند کرد بالضرورة یزدجرد از مداین فرار بر قرار اختیار نمود تا در مرد خراسان مقتول شد و شهر بانو دختر اوست که بشرف فراش حضرت سید الیهدا علیه السلام رسیده و مادر حضرت سید الساجدین است و حضرت امام حسن قا مداین بالشکر مرافقت نمود و سعد لشکر را برگرفته تا حدود خراسان مفتوح و بعد از فتح شوش متوجه شوشتر گردید و مردم شهر چون بشنیدند قبل از رسیدن لشکر خارهای سه پهلو آهنگین بسیار بساختند و در صحرا پاشیدند چون قشون خالی الذهن بآن احوالی رسیدند خارها بدست و پاهای ایشان نشست متعیر گردیدند و مدتی در آنجا توقف نمودند تا آنکه شخصی از اهل بلد خفیه بیرون آمده از عساکر اسلام امان گرفت و ایشانرا براهی دیگر بلدیت نمود که تا سر پل رسیدند و گویند پیر بلندی که مزار او در شوشتر معروف است آن شخص است و مردم شهر بنیر و سنگ و فلاخن مدافعه می نمودند تا آنکه یکی از

سران سپاه نزد برآه آمده گفت که من از حضرت پیغمبر در حق تو چنین شنیده‌ام و حدیث مذکور بر او خواند و گفت حال اگر خواهی این ولایت مفتوح شود دعا کن که البته مستجاب خواهد شد آنگاه برای روزی بجایب آسمان کرده گفت که پروردگارا بحق جاه جلال خودت این قوم را منکوب و مقهور و عساکر اسلام را مظفر و منصور گردان و سپر برود کشیده بر روی پل درید و دلیران لشکر متابعت و پیورش نمودند و در جنگ در دروازه قائم شده تا حوالی مغرب داخل ولایت شدند و هرمزان حاکم آنجا را که عمزاده یزدجر بود دستگیر نمودند و برای درانواقعه هشتاد زخم برداشته بود و قشون مدت یکماه بسبب او توقف نمودند تا وفات یافت و در همین مکان که الحال معروف است مدفون شد آنگاه حرکت نمودند و هرمزان را مقید و محبوس بمدینه نزد عمرو فرستادند و هرمزان سابقا با عساکر اسلام صلحی نموده و وفا بآن نموده و عمر او را ملامت نمود که عاقبت غدر را دیدی و مرارت ثمره آنرا چندی هرمزان گفت سابقا که عرب و عجم با یکدیگر محاربه می نمودند و خدای تعالی با هیچیک از ایشان نبود زیرا که همه کافر بودند همیشه عجم غالب و حاکم و عرب رعیت و زبردست بودند اکنون که بپرست اسلام حقتعالی با شما است غلبه شما بآن سبب است نه بقوت این سپاه کون برهنه بی استعداد آخر الامر مسلمان شد و او را بحضرت امیرالمومنین علیه السلام بخشید و آن حضرت او را آزاد نمود و دهی در حوالی مدینه داشت ینبع نام بآنجا فرستاد که مقصدی و ضابط باشد و فرمود چون هرمزان حکومت کرده است رویه امر و نهی و سیاست رعایا و زار عین را نیکو میداند و در آنجا بود تا ابولولو که با با شهجاع الدین گویند و او از اسرای عجم بود عمر را مقتول نمود و حفص بن عمر بتهمت اینکه این امر بذهریک هرمزان بوده بی‌نفع رفت و هرمزان را مقتول ساخت و عمر هفوز رقی حیاتی داشت چون بشنید

و وصیت کرد که هرگاه بعد از من خلیفه اسلام شود حفص را بخون پهره زن
فصاحه نماید زیرا که آن قیمت موجب قتل هومزان نبود و از جمله مطاعن
که بر عثمان آورده اند یکی این بود که عمل بآن وصیت ننمود تا آنکه خلافت
در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد رسید حفص بکربلا و نزد معاویه
سیام رفت و در حرب حنین محلول شد و مدتی شوشنر در سال بیستم از هجرت
بود *

فصل ششم

در بعضی کتاب نواربع از ابو موسی اشعری منقول است که چون
سایر اهل اسلام شوشنر را به قیام نمودند در آنجا قاضی از سرب یافتند که
ممنوعان بود و کیست از بی با او بود که در حضور شاه به درخواست
از آن بزرگواران عرض نمود و چون به درخواست رسیدند ادا علی نمود
و بجای خود می گذاشت و امر بدین سبب تاخیر نمود و بعد از آن شد
این امر بعد از آنکه در مدینه بود عرض نمودند و معاندان در جواب
نمودند که این محبت حضرت کمال است و امر نمودند که در دین بمانند
و "الح" مدین دخیال در شوشنر * سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب
است و هرگاه که از آن اخبار است * و میگوید این شهرت حدیسی
است که در بعضی کتاب معاندان روایت شده اند مردم شوشنر از شهرت بزرگان
آنکه در حضرت امام علی علیه السلام صلوات الله علیه شکایت نمودند و آن
حضرت فرمود این سبب است که ما خواستیم حضرت دخیال را شما
دین بکرم کنید و شکرگاه است و برای آنکه الله جبرمی عیسیایان بگوید اسمان
سرب و سرب می نمود و انسان بآنها معاونت و مساعدت را دین نمودند و بزرگان
مناطق کردند و بجا چون شوشنر نظم * و خورشید و شوشنر از دواغ آن معذور

بود صاحب قاریج این واقعه را در احوال شوشتر مدکور ساخته باشد . و ایضاً
 در احوال محمد بن جعفر الطیار رضي الله عنه ذکر نموده که در فتح شوشتر
 شهید شده و در آنجا مدفون است و الحال مدفن محمد بن جعفر در حوالی
 دره بول معروفست و فریه جعفر آباد که از اعمال عربستان معدود است من
 جمله موفوفات آن سرکار بزرگوار است و هم چنین فریه شرف آباد
 در بول و واقف این هر دو شرف النساء بیکم عبیده شاه طهماسب بن شاه
 اسماعیل صفوی است و در روز ایام از تصرف مهابادین موفوفات بیرون رفته اند
 و اکنون آنچه اسم وفایت بر آن باقی است همین قطعه زمین برج است
 و آن هم در تصرف اختیار و جبری از آن آید این سرکار میگردان و در بعض
 آن مدینه شهر طاس در جوار شوش مدکور است و محامل است که
 همین شهر در بول باشد که در بعض نوارج رعایش گفته اند و الحال موعی را
 خارج شهر در کنار رودخانه بول در بول رعایش میگویند و آن رودخانه را در
 گویند در بول در آب معفی باقی و بعضی بمعنی موشی باقی گفته اند
 و چون است و آن باقی و موشی آن در آن رود زیاده از سایر بلاد معدود
 است موسوم باین اسم شده باشد . و از جمله مهابادین و مدینه واقع شده
 عند الله است و نسبت او بدین وجه است عبد الله ابن الحسن الله
 بن الحسین الامیر بن ابن العابدین علی بن الحسین علیه السلام و گویند
 سر اوسب که در شوشتر مدفون است و باقی اعضای او عضو عضو
 در بلاد مشرق در دید و چون مخالفان او را شهید نمودند و سر او را بر سر
 در نرد وانی خود بردند و در ایستان شوشتر او را در خانه بویکه زالی نزل
 نمودند و چون شب بخسپیدید و آن غمینه جهت مهمی بآن انداختند
 که سر را گذشته بودند داخل شد دید که سیف اندرون شکافته و بوی چند از
 آسمان بر زمین میآید و لشکری چند که آثار زحایت بر ایشان غالب

بود در آنجا بسته‌افد و آن سر بریده بایشان متکلم است از مسائده این امر غریب بعایت متعجب گردید پسری داشت فوجوان ابراهیم نام در اندرون دیگر خمیده بود روت و او را بیدار نمود و بآنجا آورد چون ابراهیم بدید مادر گفت که این شهید از جمله ذریه حضرت امیرالمومنین و برگزیدگان رسالت عالمین است زای آن است که او را تجهیز نموده دهن کنیم مادر گفت که از دست این مخالفان چگونه خلاص توایم شد ابراهیم گفت سر مرا ببر و بجای این سر بگذار که ابدان ببرد و چنان دردد و ابراهیم سر بخش که دهنه او در جوار امامزاده معروف است همان است و بانی اصل عمارت امامزاده المناصر بالله خایفه عباسی است و بعد از آن سادات عالی درجات مرعشی شوشتری در دست برادرزادگان آن روزگوارند و حکام کرام آنجا و سایر صندان بران افروخته اند و از دماغ مسجود شده شیخ محمد سوار در جوار مسجد اخوند ملا محمد نجار و بعد سیدی بن مهلس سقایی که این شهر از کبار مسالین طریقت بوده اند و خاندان سهل این عبدالله و مادر او در این شهر و صحرای کوه همدو معروفند و بقعه سادات از دماغ معروف است و بعضی دینند عبدالله قطع است که پسر مادر حضرت امام جعفر صادق است لیدن ثابت دوست و این عمارت که الحال شصت بقای حاجی عالم کافدی است که از مزارق بیک حرم بود و زائر ذریع آنرا بدینوجه گفته * * * شعر * این روضه مذوره کو سرورغ وید طاعت در او ملند چه الله اکبر است تعمیر کرد حاجی خوش خلق بیداد عالم که خاندی ز معبدان این در است زای برای مصرع ذریع سال او بر رسید از خود که سهو کار یاور است اسرار عقل سر زامل چه بر گرفت گفتا بگوی مرود و زند جعفر است و عبدالله با نوبه بعضی گویند پسر حضرت امام حسین است و اینهم ثابت نیست و از اخوند ملا میرزای سیاه بد شیروانی که در ایام فتح علی خان

شوشتر آمده بود منقول است که از مسایخ صوفیه است و بسبب تسنن
و تصوف او را مردود داشت و بزیارت قبر او زلفت و تصعیم نسب سید
محمد بازار و سید محمد ماهر و قریب دروازه کرکر هر دو بحضرت امام موسی
کاظم علیه السلام نمود و مدافن جابر بن عبدالله انصاری و عبدالرحمن
بن عوف و سعد و سعید که همگی از مشاهیر صحابه اند در شوشتر معروفند
و هیچیک ثابت نیست و در جوار بنده جابر جمعی کثیفند که خود را
غلامزادگان جابر میدانند و نزدیک باغ دهکی بقعه ایست که او پس قریبی
گویند و آنچه در کتب معذوره مذکور است است که او پس قریبی در کنار
شط مرات اواز طبل شنید و از حقیقت آن استفسار نمود گفتند صحابه
علی ابن ابیطالب است تا معاویه می افروز بمعسر شاه مردان ملحق شد
و از آن حضرت رخصت مبارزت طلبید و چند نفر از شامیان بغالی رسانید
تا مقبول شد و نقل جند او از صفین بشوشتر بسیار مستبعد است والله يعلم
و در محله ما هتو بنده ایست که مقام حسین گویند و همیشه جمعیت
طایفه قریلباش که درن جوار می باشند خصوصا جماعات چرخس در آنجا
میباشد و در ایام عاشورا مراسم تعزیه و مرثیه خوانی و سایر رسومی که
در بلاد شیعه معمول است در آنجا بعمل می آرند و چند سال قبل از این
مردم آن محله امداد و مستجدمی در آنجا بنا نموده اند هرچند چندان
وسعی ندارد نهایت در کمال فیض و حمایه و معنویت است و در آن حوالی
نیر مراری است که سید صالح گویند و مدولیان آن او را صالح بن الحسن
المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب سلام الله علیه می خوانند
و مقامی دیگر است مشهور به پیر فتح و گویند سلطان محمد علمدار است
که در روز مدح شوشتر بابوا بن مالک بود و بنده دیگر نیز دران جوار می باشد
مشهور بصالح شهید و بقاع دیگر بسیار است که الحال حقیقت آنها معلوم

نیست و مردم شوش در مسبب مزید صفای اعتقاد و نهایت ارادت که با اهل
ملاح و شدای دارند مالک کرامتی که از احدی مسائده نموده باشند بعد
از موت بید و بازگاه و صابا و دوزخ و موهومات مخصوص ساختند و مدافن
و جماعت خاندان فرار دادند و بمرور ایام چگونگی مجهول گردیده.

فصل هفتم

شهر شوش در الحال دو محله است قسنوا و کور و شرنک مستعمل
اند در محلات جریده معدوده و بوجهی دیگر محله را که نزدیک درب عسکر
است قسنوا گویند و از امام صاحب قلموس مستفاد میشود که قسنوا اسم
مصبه شهر است و قسنوا لفظ عربی و تصحیح است و اندک بعضی خاص
دست انداز و شدای آن عینک بوند و بی نویسنده اشتباه است و غالباً بعض
مردم در آثار رود رود اندک خاندان داشتند که در نصب نموده بودند و آب
از رودخانه می آمدند و این جهت آن محله را کور گفته باشند و با روی
شهر ازین طرف رودخانه است و از سایر اطراف حصار بی عظیم است که
موانعی بزرگ داشته و سابقاً سدهای حصار فریبش در آن موانع بود و قاعد
شوا و قلعه سدها مستحکم است و از آن قلعه سلسل گویند و گویند سلسل
اسم علامی بود و از فارس به بعضی این قلعه منصور گردیده و با روی
ولایت را بطول رود دارند و سدهای بزرگ دارند و مقوله حندی در پای حصار
فرار شاه و حصارهای بسیاری داخل حصار کردند و در اوقات حنیاج مردم
دهات را حیوانات و دوات مغول نواد و نمود و مقتول است که سلسل
بعد از اندام قلعه و حصار و جمع ذخایر و موانع بی روی نعمت خود یاغی
شده و در جای نظامت بیرون نهاد و والی فارس با جمیع عساکر مدوجه او
شده مدت سه سال پیمانه صوف او شد و هر چند معاصی جمیل و انواع تدبیر

و حیلہ نموده موثر نیفتاد تا آنکه عزم ارتحال از آن مقام نمود و چون سلاسل
بر این معنی واقف شد در آن نیم شب شمشیر بگردن انداخته خود را به
ولی نعمت خود رسانید و بپوشان تضرع عرض نمود که مدعی غلام از این
عصیان بغی و سرکشی نبود بلکه مقصود آن بود که حسن خدمت این
کمینه و استحکام معافد این فلعه و حصار بر اولیای دولت روشن گردد
و ولی اینمقدر ترا تحسین نموده اورا بناوخت و بنیالت آن بلد سرافراز
ساخت و در قبلی شوشدر بقلیل فاصله شهر عسکر مکرم بود که اکنون
خراب است و بعض آثار قدیمه و دلهای مرفع از آن باقی است و گویند
منوم اسم یکی از اموری عرب است که به تسخیر شوشدر آمده و در آنجا
بعسکر ساخته چون مدت توقف ایشان زیاده طوای بهمرسانید خانه و بازار
بنا نمودند و چون ایشان برفتار مردمان مدبرانه از اطراف و جوارب در آنجا
جمع شده در آنجاها سزا نمودند و بعسکر منوم موسوم گردید و غالب
محصول آنجا بیکر بود و شوشدر بعسکر مکرم شهر دو از اعلایم سوم اند و در
زیجات طول شوشدر را یعنی بعد از آبادی عمارت از جانب معروف بسند
و چهار درجه و سی دقیقه بعد نموده اند و عرض ادرا یعنی بعد از آبادی
عمارت از جانب جنوب سی و یک درجه و سی دقیقه و عرض عسکر مکرم سی
و یک درجه و پانزده دقیقه است چنانچه بافرده دقیقه جنوبی در است و در
طول با شوشدر مساوی است و اعلایمه آثار قدیمه مشهور میسود که پادشاهان
سلف را بسهرشو شتر عذایات عظیم بود و در عمارت اطراف و نواحی آن اهدام
زیاد می نموده اند و در اعلی بود خانه بسوای شادوان و حسی بندها و آب
گردانها از ملوک و غیرهم بسیار است از آن جمله دالدر از بند میران باندی
از سنگ و ساروج بود که بقوز قدیمی از آن در وسط بود خانه باقیست مشهور
که بقدر دخنر که از طرف مسبق آب برسد آن را دخیلی می بود و از طرف

مغرب به چم محمد علی بیگ و از رودخانه الی اوایل چم نهری هستند که
 اکثر آنرا بسنگ و ساروج ساخته اند دیگر پائین بند میزان آخر شهر بندی
 ایضا از سنگ و ساروج هستند انهم الحال خلل یافته مسهور به موسوم بند
 برج عیار ده از طرف شهر آسیاها و چرخابه های متعدد از آن دایر بود و باغ
 بر جمع یار و بلا کردن و کلای و سالم آباد که در میان شهر بودند با باغچه ها ده
 در آن محلات بود همه بآن چرخابه ها معمور بود و در اکثر خانه ها آب جاری
 بود و از طرف محله باغ بلبل و باغ خواجه فیض الله لشکر نویس و طاش
 علیا و سفلی همه مسجید و معمور بود و گویند منشأ ساختن این بود ضعیفه
 بود که درج عذر خود را به روخت و ابتدا نمود و بعد از آن سایر ارباب صورت
 به حسب اعتقاد نامام رسانیدند و در جوار بند آسیاها ایست که مقام
 علی گویند و آن در مقبره است و در آنجا باغچه بسیار باکلف
 بود که در عهد حیدر بن عبد شرف الدین حسین بن مامور سید علی ابن
 میر اسد الله عذر غرس نموده و اشجار فارغ بسیار بعمل آورده بود و آن زمان
 سدکاه مقور اهل شوشتر اینجا بود و در آن محله فرقه از اهل فقر ساکن
 اند که ایشان را عیاله گویند و دین ایشان مابین بهود است و نصرائیت است
 و ویدای و عذاب ایشان بسیار است و ادب در کتب معتبره از مذهب عاده بنظر
 رسیده با آنچه در الدین این طایفه مخفیانه مشاهده می شود و آنچه مسایم
 انسان نمودن می نمایند عیالیت و معایرت تمام دارد و اکثر ایشان جاهل
 نبی میورود و ساختن بزرگ کرده دارد که در تجریش ایشان در مذهب باطل خود
 دلائل تمام دارد و در یکفر سخی شهر بندی است خدا آفرین از سنگ خارا
 نه شکازگاه مذهب است مسهور به بند مذهب نازان و در اطراف آن آثار
 چرخاب بسیار است و اکنون در طرف شهر آسیاها است که بسبب
 در زمان اعراب اکثر آنها خراب است و در هفت هست و سخی بند دارا است

و آنچه الحال ازان موجود است همه ساروج و آجر پخته است و در طرفین
 آثار انهار عظیمه است و پائین تر بند قیو است که یکی از سلاطین* سلف
 جهت استحکام بعوض سنگ و ساروج قیو ریخته بود و پادشاه بعد از او آنرا
 نه پسندیده و گفت این کارها ابدقدر قابلیت ندارد و بفرمود که دو فرسخ
 پائین آن رودخانه معظم را بخاک بستند و بعد از اینها بند اهواز است
 که انهار آن از هر دو طرف هنوز نمایان است و آن از بلاد عظیمه دنیا بود
 و ملوک و خلفا آنجا را سلمه النخیر و مجمع المال نامیده بودند و مزارع
 و جنگلهای آن همه شکریستان بود و باین سبب خلق آنجا بکمال ثروت
 ممتاز بودند و بمضمون ان الانسان لیطغی آن راه استغنی همواره در خلفا
 و امرای طریق طغیان می پیمودند و باین تقریب فتنه و فساد دران بلاد بسیار
 واقع میشد و علی بن محمد منجم مشهور بصاحب الریم درانجا خروج
 نمود و مدتها با اولیای دولت بنی العباس معارضا و وزید و خلائق بسیار از اهل
 آن دیار بعضی بموافقت و بعضی بمخالفت او مقتول گردیدند و بعد از
 تسکین آن فتنه چون علما را عمارت آن ولایت رغبت باقی نماند و اماندگان
 آنجا از عهد ضبط آن همه بیدار و ادای مالوجهاات دیوان بیرون نتوانستند
 آمد لاجرم اکثر جلای وطن نمودند و بسبب خرابی خانها و مزارع مقرب
 جراره از مواد ارضه حاره متکون میکردند بسیار هم رسید و بتیغه خلق باین
 تقریب بجای دیگر نقل نمودند و اکنون از عمارات آنجا همین قلعه موجود
 است نه شیخ ناصر بن حمیدان، آنرا حصار کشیده مشتمل بر چند خانوار
 رعیت دیمکار نهایت آثار عمارات قدیمه بسیار و در نظر اعتبار شاهد
 بی نیازی حضرت آفریده کار است هر آجر پاره بقضای دنیا اشاره و هر تخته
 سنگی لوح مزار آواره هر سفل شکسته از تذکره ایوانی نشانی و هر مانگ

چندی از احوال گذشتگان داستانی و هرپوته خاری شمع مزار گلعداری و هر
شاخ گیاهی نشانه خوابگاه زرین کلاهی *

* بیت *

هرده آمد این جهان بی وفا را دید و رفت
پاره درستی عهد جهان خفید و رفت
کس از این ویرانه ده یکدانه حاصل بر نداشت
هرده آمد پاره تخم هوس پاشید و رفت
گلعداران مسکس در زیر زمین خوابیده اند
همچو شغم میتوان بر روی گل غلطید و رفت
دار دیدم کاروان زندگی را منزلی است
کار بار خویش را فرزاده ناید دید و رفت

فصل هشتم

در محرابی شوشتر بقاع الخیر بسیار است از آن جمله در مغربی
شهر بنوعیست که الف علی گویند و نانی آن حاجی طهماسب ملازم
اسفندیار بیگ میسر شکار است و در آنجا باغچه بسیار خوب مشجر نموده بود
و آب آن از فوسر داریان بود و چون آن بهر نایر شد چاهی حفر نمود
و مداری قرار داد و سعیها نمود که باغچه خراب نشود آخر الامر بدو اثر حوادث
زمان و نفرت و فن در آن اوان از پیش برفت و الحال محل باغچه فله کار
است نهایت عمارات آن بر قرار است و در محل حمام آباد بنوعی ایست
که شعیب گویند و آن تل خاکی بود و از قدیم که کسی حقیقت آنرا
میی دانست و چند سال قبل از این شخصی از رعایای آنجا به خواب
دید که کسی بار گفت که این تل را بسکاف که حضرت شعیب و دختران او
هر دو اینجا میباشند و بنوعی بر ایشان بساز گفت مرا مانی نیست که صرف

ساختن بقعه نمایم گفت مالی ضرور نیست در این ضلع این تل آجر پخته در زیر خاک قدری که کفایت بجا نماید هست و دران ضلع بقدر احتیاج آهک پخته هم هست این خاکها را بردار و مصالح را بیرون ببار و بمصرف برسان چو از خواب بیدار شد و این رؤیا را حکایت نمود همه کس باو استهزا می نمود و اعتقاد به هیچکس ننموده خود با اهل و اولاد بستگافتن آن تل مشغول گردید تا آنکه مساوی سطح زمین شکافت میبوی دید در نهایت طول قامت و عظمت جنه که جمیع اعضای او بحال خود برقرار و در پائین او دو ضعیفه بهمان دستور که مطلق از اعضای ایسان چیزی نریخته بود و اطراف دیگر را بستگافت و آجر و آهک را بهمان نحو که در خواب دیده بود بیرون آورد و حاجی ابوالحسن این خواجه عنایت الله این خواجه عبد الباقی که دران وقت سرشته دار آن محل بود اجرت عمله بداد و بقعه را بجا نمودند و سابقا مقام شعیب در کنار رود دزفول معروف بود و مقام بسیاری از انبیاء بنی اسرائیل دران حوالی معروف است مانند اسحاق و شمعون و یعقوب و لاری و جرجیس و روبیدل که در محل سرخکان است و جمیع آنها در مرتبه شکست زیرا که مساکن ایشان در مداین و کفعمان و مصر و بیت المقدس بود و انتقال باین حدود بسیار مستبعد میفماید خصوصاً که حضرت شعیب اعمی و کبیر السن و از حرکت عاجز بود و در صحرائی کرکر ایضا بقاع بسیار است و آثار عمارات قدیمه الی جبال کوفی و بعضی آثار ملوکانه اند و غالباً رود دوز آنکه دره بود در وسط شهر مصر سیل و بعد از آنکه حفر نموده اند قدری از خانه با نظرف مانده باشد و بعد از آن بمرور ایام باینطرف نقل کرده باشند و آن طرف خراب شده باشد و الحال موضعی است که سرگنج گویند که در روزگار پیشین شخصی محمود نام در آنجا گنجی یافته بود و آن افسانه مابین مردم مشهور است و در عهد

حکومت آخر عبد الله خان ايضاً دفينه در ديار رودخانه يافته شده بود و سکه آنها خط نوبی بود باسم المقتدر بالله عيسى و اکثر آنها در وزن با اين اشرفيهای عثماني موافق بود و بعضی مقدار نيم دانگ زياده بود و بطعه سيد محمد مسهور بکياه خور در ديار اب از دفاع قدیمه است و چندی قبل از ابن حاجي محمد قلي بن حاجي حسن دندولو جماعتخانه و بعضی عمارت توان آورده و آنها شمان عابد باشد که شيخ بهاءالدين عليه الرحمه در منظومه دان و حلوا بدین وجه آورده • • نظم •

دو جوانی از خواص پادشاه • • میسری باحسبست و تمکین رواه
دل ز هم خالي و سر پران شوس • • جمله اسباب دفع هم پيس و پس
نورنگی عابد دران صحرای گذشت • • دو علف می خورد چون اشو بدشت
نوربان در فکر حسی لا موت • • شکر دیوان کش میسر دست موت
دو جوان سوبس خوامید و رنگوت • • ای شده تا وحشیان در موت جفت
سپر کسسه چون زمرود رنگ دو • • ای که باید جر علف در چنگ نو
شد دلف چون غفکبوت از تعوی • • چون کویان چغد در صحرای چری
درچه من بودی دو خدمتگار شاه • • در علف خوردن دسد عورت بداه
پیر گفتاس کایچه وان نامدار • • کت بود از خدمت شد منتظرار
گرچه من نو دیز میخوردي علف • • می دسد عورت در این خدمت قلف
و مقام شیخ شمس الدین کاحسب که انون اکثران حرف شده است از
عمارات عانیه و امکنه پرفیض بود و حال شیخ شمس الدین کاحسب الحال
معلوم نیست لیکن در فطعه نظم که در بدش طاق اینجا نوشته است
بخط سپهر معروف است و از آنجا معلوم میسود که بانی
ان عمارت خواجه محمد دمی بوده و لفظ خواجه محمد قاریغ است و از
عیر خواجه محمد است که بانی مسجد عباس است زیرا که قاریغ این

زیاده از یکصد و اند سال نیست - و قبر قدیمی بیدگ و یازمی بیدگ در
صحرای کرکر است و ایشان دو برادر بودند از قزلباش جغتای شوشتر که
میر قاسم بن میر محمد باقر بن میر سید علی صدر را از اعظم سادات
مرعشیه مقتول نموده بودند و مردم از عرب و عجم غوغا نموده ایسان را در خانه
خود مقتول ساختند و در همانجا مدفون گردیدند *

فصل نهم

در قصیده دلکشای عقیلی مفعله املاک محدثه میر اسد الله صدر
بقعه ایست که بصران گویند و عوام الناس را اعتقاد آنست که همان بصر حافی
است که در عهد حضرت امام جعفر صادق عم بوده و بدعوت آن عالیجناب
یا سببی دیگر از اسباب بعد از آنکه مدتها بیدوله کرد وادی جهالت و کمراهی
و مرقب انواع فسوق و مناهی بود توبه و ادابه نموده و بمقامات عالییه رسیده
و از اکابر سلسله اولیا معدود است و آنچه در تذب معبدیه مسطور است
آنست که مردم بصر حافی در بغداد است و الله يعلم - و در کنار کوه
بسمت عقیلی مقامی دیگر است معروف ببادا کوهی و آن مناسبت
دیهی را که در آن حوالی است نسیمه باین اسم نموده اند و در دار العلم شیراز
مقامی ایضا موسوم باین اسم میباشد و محتمل است که یکی از این
دو همان درویش باشد که مولانا رومی از بیار شعرای متقدمین در بعض
مثنویات قصه او را بدینترجه نظم نموده *

* مثنوی *

پادشاهی بود ملک نام او	خلد برین ملک در ایام او
از شمع، خوبان گل باغ بهشت	داشت یکی دختر نیکو سرشت
زهره جبینی که بیغمای گری	برده کرد از مهر و از منتگری
سوره الشمس من روی او	آیت والیلم در گیسوی او

غمزه بفرز زده‌وزن مذهب‌ان ز دین
 حاشفی از لبتش آب حیات
 یک نظر از فرس شهادی او
 قد و رخس کرده بستان خجل
 تابه نهالی که چه بر خواستی
 مثل رخس دیده دالم دوس
 خوبدور از خلد برین منظرش
 بود ددای و مطبوع سلیم
 عمر بسم برده دادوده و غم
 از ملک دیده سوادج نام داشت
 رفت فضا را سوی آن رهگذر
 دیر کمانده اندام روی او
 ده چه نکو گفت نکو گوهری
 می‌رده از سخت دمایی بود
 با دجایی و دجه اسوی خویش
 کای من و دل هر دو دقیران نو
 زلف چلیپای نوای گلعدار
 چون خم زن بر رخ مهوش فداد
 شد ز فضا سوی نوام راهبر
 شاید از احوال پویسان من
 زده‌وزن جبین چون مه از اوج برین
 گفت من و نوز کجاست با کجاست
 این چه خیال و چه قیامت است این

عشوه بتی معجز روح الامین
 یافته زان خضر و مسیحا نجات
 به ز جهانبانی و غوغای او
 سرو و گل بسته از ایشان ساجل
 جاده کجک دربی آراستی
 دبدو احوال دیکر آئینه بس
 خیل ملک طوف نمان بر درش
 دل ز غم نکند نازس دو نیم
 سال وی از پنجه و چل بیس و دم
 دل بهمین خوش ده حسن نام داشت
 دید ز جسم سبیش یک نظر
 کارگر او داد بپله روی او
 در عطف طبعی زبان پروری
 زخفه گر خادای جانی بود
 کرد سوی فدا خود روی خویش
 دیدمش در یک عسکران نو
 از دل من بود شکیب و فوار
 در دلم عمل در آنس دهیاد
 یک نظر از اطف به عالم فکر
 رحم کفای بر دل من جان من
 کرد نظر جادب شخص حزین
 کی بسر خورشید نماید بها
 گرنه جانون اهدت چه سود سعت این

خیز که ایفک متعاقب ز راه
 نام رقیبان چه شنید آن فگار
 گفت چه سازم بکجا رو نهم
 ای نظر جان بتو از نیکبان
 شاه چه احوال گدا گوش کرد
 آری از آنجا که شهبان را فغست
 گفت اگرست آرزوی وصل ماست
 بایدت از خلق کناری گرفت
 فارسدت کار بجای که شهر
 سوی تو از بهر دعا رو کند
 شاه خبر باد از احوال تو
 من هم اگر بخت تو یاری کند
 خیزم و آهنگ کنم سوی غار
 عاشق بیچاره چه اینها شنید
 کرد زمین بوس و باده رو نهاد
 روت بکوه او بسه سال تمام
 رفت و ز وصل همه نومید شد
 گشت مجازش بحقیقت دایل
 یافت بهر گوشه و شهر و دیار
 شاه کزان حال خبردار شد
 دید شویدا نظر ذوالمنفس
 خاک درش بوسه باعجاز داد
 کای حرمت بعد از بهر بیدای

میرسد اغیار نگرودی تباش
 درد یکی بود شدش صد هزار
 دل بکه با این همه آهونهم
 تا بکشم از در خود مهران
 مهر گدا در دل او جوش کرد
 رحم بر احوال گدا کردن است
 گرچه تمنای تو یکسر خطاست
 خرقه و گوشه غاری گرفت
 از دم اخلاص تو گیرند بهر
 قبله حاجات خود ان کو کند
 باعث وصل تو شود حال تو
 در دعاهای تو کاری کند
 تساه نسوا گودی و عشاق دار
 گفت روم چون ره دیگر ندید
 کرد چنان کان صدم ارشاد داد
 شد لقبش اسوهی و باباش نام
 باعث نویدیش امید شد
 شد نفش هم نفس جبرئیل
 طفطنه حالت شیخ افشار
 بهر زیارت سوی آن غار شد
 وز اثر سجده بوجه حسن
 رفت و سر خودش بیایش نهاد
 حل شده از لطف تو هر مشکلی

نسر فلک طایر ایوان نسر
 سوده ملک خاک دلت بر جبین
 هست امیدم ای لطف عمیدم
 ساعت چندی سر درویش بود
 روت پس آنگاه به آوای خویش
 دختر شده نیر بدستور شاه
 دامن چندی ز رویقستان خویش
 مخمور بن سوار سخن باز کرد
 لاله کزان گفت ای فامراد
 هانده عسکی تو چون شد روی
 به روز و ماه حد نگاه رسید
 زاهد رفته دل به بهر کار
 گفت ای سرور خدای روی
 دینی دو پیمان دادم جا گروه
 عطا شد دو کجه دیوان دد
 چون راه دزدانم ای منی
 به چه شایند این دزدان چه در
 زود تو در خانه پیش عسکری
 خانه دیدم ز بر خویش اند
 خواست یکی خورده و بردوش دست
 جده که شهر بکوهش دواد
 زامی گسر عاشق صادق دای
 خبر و سکف دامن بهر یکسر

کوی اجل در خم چوگان تو
 در ره دین ثانی روح الامین
 باز رهانیدم ز امید و بیم
 ز نفوسش بوی سعادت شنود
 کرد بر حور لقا جای خویش
 گشت عبیر از قدمش خاک راه
 روت پس آنگاه بدکان خویش
 چون گل و چون غنچه دهن باز کرد
 مرده که همت در دولت کشاد
 آمده ام قبا دلمت پید روی
 بایدت از شربت و علم چسبید
 تا جگر خسته و جان و کار
 من به خیمات شدم از خود روی
 در ازام از دست دینا گرفت
 شک و گداری فمسام واجبست
 پیسو منی بلکه خدی منی
 گسار منی از خور و از دوست پر
 نعره زد و کرد زین حامد چاک
 و آنگهش از عومعه بیرون فکند
 عاشق و معسوق بهکجا نشست
 چون نتواند به بخوابش نساد
 نی چه حریفان دنیا غافل
 در و دم هسل حقیقت میرو

و از استماع این گونه حکایات مفهوم میگردد که عشق صوری را در تصفیه
نفس و تطهیر روح و تجرید از علایق مدخلی عظیم است و نفوس مستعد
بسبب آن شایسته مکافات غیبی و فتوحات عظیمه میگردند و سخنان
منتایح که إلمجاز قنطرة الحقیقة شاید اشاره باین نکته باشد *

فصل دهم

سادات مرعشیه شوشتر اولاد سید محمد شاه ابن مبارز الدین مانده
این جمال الدین بن حسین بن نجم الدین محمود اند و نسب میر نجم
الدین محمود در کتب معتبره بدین وجه است نجم الدین محمود ابن
احمد بن تاج الدین حسین بن محمد بن علی ابن احمد بن ابی طالب
بن ابراهیم بن یحیی بن حسن بن محمد بن حمزه بن علی ابن حمزه بن
علی المرعش ابن عبدالله بن محمد السلیق ابن الحسن الدکه بن العسین
الصغری بن زین العابدین علیه السلام و ایشان از سلسله ملوک مازندرانند و میر
نجم الدین از آمل بنشوشتر آمد و در آن زمان فقیب و عقیدای آندیار
سید ضد الدوله حسینی بود و عتاب او منحصراً بود بیک صبیح و او را بحواله
میر نجم الدین داد و بآن سبب املاک و ضیاع و اقطاعانیکه سید ضد الدوله
از سلاطین سلف داشت همگی بمیر نجم الدین انتقال یافت و چون بسبب
کثرت فتن و انقلابات اوضاع آن حدود اختلال پذیرفت اولاد میر نجم الدین
ضعیف الحال شدند و املاک ایشان روزی بخرابی نهاد و سید محمد بن
فتح مشعشعی در عراق عرب ظهور نمود و باعث مزید التهاون نایره فتنه
و جدال گردید و ظهور او در سال هشت صد و بیست بود و در آن وقت والی
بغداد اسپند میرزا ولد قرا یوسف ترکمن بود و والی فارس سلطان عبدالله
بن ابراهیم میرزا بن شاهرخ بن تیمور و او در شیراز بود و شیخ محمد جوزی

شاهمی در دولت از مملکت مدار بود و شیخ ابوالخیر پسر او حاکم شوشتر بود و اسم او در سنگ بزرگی که نزدیک در مغربی مسجد جامع منصوب است نوشته است و سید محمد با اسپند میرزا و شیخ ابوالخیر جنگها نمود تا بر واسط و حویزه و بعض خوزستان استیلا یافت و شیخ ابوالخیر بگریخت و نزد پدر خود بسیراز رفت و در این فقرات احوال سادات زیاده اختلال بهم رسانید و اولاد سید محمد شاه سه برادر بودند میرزین الدین علی و میر نور الله و میر مانده چون از اوغاج ولایت دکنران شدند میرزین الدین علی و میر نور الله بشیراز رفتند و میرزین الدین علی از شیراز بهندوسقان رفت و میر نور الله در آنجا بوقف و بذخیریل علوم و انساب و ضایل اشتغال ورزید - و بسبب سید محمد مداور در کتاب منجالس المومنین برین وجه است محمد بن ولاح بن شحیدت الله بن الحسن بن علی مرقظی بن عبد الحمید مساقه بن مختار بن احمد بن ابی العزائم بن حسن بن محمد ابن ابوالشیم بن محمد بن صالح ابن الامام موسی الکاظم علیه السلام و وفات او در سال هشتصد و هفتاد و در اواخر حال مولی علی پسر او اختیار را از او گرفته بود و او مردی بیباک بود و در نهب اموال و قطع طرق و سفک دمار خودداری نمی نمود تا آنکه در کنار رودخانه دودستان بیهان روزی بعادتیکه داشت غسل میکرد و بپراورداری که در همین او بود او را بنیرزده هلاک نمود و حل و ماند امور بار دیگر بنیضه اختیار سید محمد شد و چون سلطان محمد بن سید محمد خلیفه شد تمامی خوزستان او را مسلم گردید و فتنها فرو بست و این قلعه محسنیه و شهر جدید حویزه از آثار اوست و او سلطانی شادل دیدار نمود و در حفظ شعایر دین و اقامت خاموس شرح مبین نهایت اهتمام داشت و مردم در دولت او در عهد امن و امان بودند و صیت مکارم او بانحرف مندرگردد و پادشاه این عهد میر نور الله

از شیراز بشوشتر معاودت و صدیه خواجه حسین شوشتر را که از معارف
 نجبا بود بحکیماله خود در آورد و اولاد خواجه حسین شیخ عبد الله
 و شیخ محمد و شیخ حسن در حجر قربیت آن جناب نشو و نما یافتند
 و سلطان محسن و بعد از او سلطان علمی ولد او را با آنحضرت نهایت ارادت
 و حسن اعتقاد بهم رسید و در جمیع امور کلی و جزوی موافقت رای او را
 التزام نمودند و در توقیر و احترام او بسیار کوشیدند و املاک و رقبات مرغوبه
 باو بخشیدند و شیخ عبد الله مذکور صدر آن دولت بود و در دولت صفویه
 قاضی شد و هنوز این منصب در اولاد او باقی است و شیخ محمد وکیل
 الدوله و از آثار اوست طاق سنگی برابر رواق امامزاده عبد الله و بر کتبه
 او این شعر نوشته است *

تمام گشت بحمدالله این بفا بی شین

بسعی صاحب اعظم محمد ابن حسین

و شیخ حسن سپهسالار بود و چون میر نور الله دران دولت قوی حال
 و ميسوط الید گردید در تربیع و تسبیح مذهب اثنی عشر و نسیم مذاهب
 مخالفه کمال سعی و جد معمول داشت و اولیای دولت بمحابهت او همت
 گماشتند تا ظهور شاه اسمعیل صفوی و مهدها آن در سال نهصد و چهارده
 بعراق عرب آمد و سلطان علی مذکور باتفاق برادر خود سید ایوب و سایر
 سادات مشعشع بسبب اتفاق در نسب و حسب و مذهب باو پیوستند
 و در وقت یورش بغداد بقهریک میر حاجی محمد و شیخ محمد رعذلشی
 که معلم زاده اولاد سید محمد بود ایشان را مقتول نمود و چون بحویزه
 آمد سید فیاض بن سلطان محسن اشکر کشیده در مقام مدافعه در آمد
 تا آنکه خود با سپاه بالذمام مقتول گردیدند و بعد از فتح محویزه شاه اسمعیل
 بشوشتر آمد و در آنوقت میر نور الله در عسکر عین و از قوت سمع و بصراعاری

گردیده بود و باین سبب از استقبال موكب جلال و اقامت مراسم خجدمت عاجز مانده بود تا آنكه حسب الامر مقرر شد كه او را در محفله نماندند و بمجلس پادشاه حاضر نمودند و چون وفور سعي او در ترويج مذهب معلوم پادشاه شده بود او را بغایت معظم و محترم داشت و املاك و رقبات قدیمه و جدیده بار را گذاشت *

فصل یازدهم

میر نور الله را دو پسر بود میر شریف و میر حبیب الله و میر نور الله ثاني صاحب مجالس المومنین و احقاق الحق و مصائب الفواصی و عشرة كامله و كشف العوار و دیگر مصنفات كه بهندوستان رفت و در لاهور قاضی و در آنجا شهید شد پسر میر شریف بود و اولاد او در هندوستان اند و چندی قبل ازین از ایشان بنجف اشرف آمدند و در آنجا ساكن اند و میر شریف سه پسر دیگر داشت میر اسمعیل و میر قطب الدین و میر محسن و میر حبیب الله را سه پسر بود سید قاسم و میر شمس الدین محمد و میر عطاء الله و اولاد ایشان همه در شوشدر اند و قولیت امرآموزه عبد الله و احتساب شوشدر تا ایشان است و میر مراده دو پسر داشت میر محمد طاهر بلا عذاب و میر عقیق الله و او را دو پسر بود میر عبد العفار و میر عبد الخالق و الحال نقابت طریقت تا اولاد ایشان است و میر زین الدین علی را يك پسر بود میر اسد الله كه در دولت صفویه بصدارت رسید و قبل از او میر عیث الدین منصور شیرازی دشتکی مدور بود و چون بسماییت مفسدان فیما بین او و شیخ علی بن عبد العالی شقاق بهم رسید و روزی در مجلس شاه طهماسب بینهما مكالمه واقع شد كه بتخطئه و تمجید کشید و پادشاه تقویت جانب

شیخ نمود و میر غیاث الدین باهانت از مجلس بیرون رفت بعد از چند روزی استعفا و رخصت معاودت شیراز حاصل نمود و بتصدیق شیخ علی منصب صدارت بمیر معز الدین اصفهانی و بعد از او بمیر اسد الله مرجوع گردیده و او را دو پسر بود میر سید علی صدر که آخر الامر از صدارت استعفا و اختیار تولیت روضه رضویه نمود و میر عبد الوهاب و ایشان در ایام حیات والد ماجد و بعد از آن در تعمیر املاک موروثی و احداث املاک جدید از زیاده کوشیدند و در محل احشام عقیلی و اراضی جلکان و شاهولی و چمچه کران و لبنانستان انبار متعدده از رودخانه برداشتند و باراضی موات جاری ساختند و رعایا و زارعین از اطراف جمع نمودند و قلعهها و دهکدهها و بنوارها ساختند و مساقین و باغات مرغوب بعمل آوردند و مالوجاهات همه اینها حسب الارقام سلاطین بسیمورغال ایشان مقرر بود و از همه جهت معاف و مرفوع القلم بودند و هر یک از حکام و عمال که با این سلسله علیه در مقام معارضه و نجای فحشی پی در آمدند بمضمون حدیث سخن بنو عبدالمطلب ما عادانا بدت الا و خرب و لا عارانا کلب الا و جرب مذکور و مخذول گردیدند و هر چند روزگار غدار خائف زادگان ایسان را از آن استعداد انداخته و املاک و ضیاع ایشان بوثق سابق نیست و مدلول الناس بر ما بهم اشبه منهم بآبائهم از انکساب بعض فضایل و ادراک مرتبه رفیع ابا و اجداد متقاصر اند و رغبت ایشان بسیر و شکار و فنون سپاه گیری بدست است لیکن نجابت ذاتی و فطرت اعلی و همت و فرزاندی ایشان بحمد الله خلل پذیر نیست و اهالی این حدود از برکت وجود ایشان با انواع فیض مستفیض اند و از اعظم معارف ایشان الحال میرزا عبد الله بن میرزا شاه میر بن میرزا عبد الله بن میر سید علی بن میر محمد باقر بن میر سید علی بن میر سید اسد الله و میرزا عبد العالی بن میرزا محمد بن میرزا جعفر حیدر سابق الذکر

که در دمان بزرگهرا مشعله افروز دیبای مکرمترا طراز اند و میر عبد الوهاب در
 سفر ایوان در خدمت نواب گیتی سدان شاه عباس بود و بعد از فتح بلد
 آنچه در آن یورش کذب بدست آمده بود پادشاه همکیرا بآنجذاب بخشید
 و آنجذاب کذب را حیازت نموده از دست قشون استغاث نمود و بعد از
 فرو نشستن غبار فتنه مردم آنجا را طلبید و کتابها را بایشان نشان داد هرچه
 صاحب آن بهم رسید بصاحب تسلیم نمود و آنچه بیصاحب بماند نگاه داشت
 و بانضمام کتبی که از خود و از آبا و اجداد کرام داشت همکیرا وقف نمود
 و مجموع دوازده هزار جلد بود و وقف نامه مشتمل بر تفصیل اسامی
 این کتابها با جمیع خصوصیات از خط و کاغذ و رنگ جلد و تاریخ کتابت
 و غیره و شرطیکه در متن وقف اعتبار نموده بود قلمی و اندرونی بسیار وسیع
 از عمارات خود جهت کتابخانه معین و از املاک خالصه خود همه سائله
 وجهی معتدیه جهت تعمیر کتابخانه و مرمت کتابها و وظیفه متولای
 آن وقف گردیده قرار داده بود و در روز ایام همه آن سر رشته مختل و کتابها
 متفرق و اکثر بلاد بعیده افتاده و این فقیر در بلدة بیروغ آذربایجان
 از کتب وقفی میر عبد الوهاب حاشیه میر سید شریف بر شرح شمسیه
 بدیم که بنسب و خط و مهر میر عبد الوهاب شفاختم و از مرحوم والد خود
 شنیده ام که در مکه معظمه بدکان کذاب فروشی که نزدیک باب السلام است
 جلدی از کتاف دیده بود و کذاب فروش می گفت از شخصی مصری است
 که از مصر آورده و فلیلی از آن کتب الحال بود طلبه این بلد باقی است
 و آنچه از اینها بنظر آمده همه نسخهای خوشخط صحیح مذهب معشای
 که طبع را از مشاهده آنها مضایق و ذهن را از مطاعه آنها بهایت اندیضا حاصل
 میگردد و بمضمون آن آثار با فزلی علینا فانظروا بعدا الی الآثار هر یک
 از علو شان آن عالمیان نشان میدهد و آنحضرت را صورت و فتوت در طبع

غالبه بود و جهت حفظ ناموس ظاهر و پیش رفت بعضی امور متعلق باخلاق حکام و امراء بود و نظاره خانه و دورباش و سایر امور بهارت را فرو گذاشت نمی نمود و جمیع امور شرعی و عرفی این ولایت حسب الحکم سلاطین وقت برای رزین و حکم متین او منوط بود و هیچ احدی را مجال مخالفت و عصیان نبود و در رفع بدع و تعصبات و ترفیه احوال ضعفا مساعی مشکوره مبذول و در جمیع موارد سخن او مسموع و مقبول و در ایام سلطنت شاه طهماسب ماضی مدتی حاکم شرع و عرف و ز قول بود *

فصل دوازدهم

سادات نذر بسید عبد الله بن موسی الکاظم علیه السلام نسب میروسانند و اسلاف این سلسله همگی از معارف اهل معرفت و حقیقت و کبار مشایخ طریقت بوده اند و سید احمد ملقب به شیخ ناغرا از نجف اشرف بشوشتر آمده و از اغی احشام عقیلی را از مالکان شرعی آنها نموده و به موجب صریح الاملاک سادات مرعشی بعضی اراضی مزبوره را اولاد و احفاد منتشر الیه بمردم اسنکی و بدیل و غیرهم فروخته بودند و بعضی دیگر در تصرف ایشان باقی مانده بود تا آنکه در سال نهصد و اند میسر آمد الله صدر همگی را از منتشر الیهم خریداری و بخود منتقل ساخت و چیزی که در تصرف سادات ناغرا باقی مانده همین محل است که الحال بکوشه ناغرا معروف است و هفت نفر از بزرگان این سلسله در اینجا مدفون اند و آنچه از بعض آثار قدیمه و پروانجات سلاطین سلف معلوم میشود آن است که دران سرکار موقوفات و زینات بسیار بود که همگی بر ایشان معاف و مسلم بود و تولیت آنها دستم بدست بدون مزاحم بایشان تعلق داشت و خدمه

و زارعیین آن محال از طایفه شالو و مالو و سایر طوایف بوده اند که الحال
در محال دیفا ران فیما بین دو هکیلو و بختیاری سکنا دارند و اخلاف ایشان
الی الان طرق نزادت این سلسله علیه را زیفت رقبه احوال خود میشتارند
و همه ساله که سادات بعثوان سرکشی وارد خانهای ایشان می شوند
هر یک بقدر وسع و استطاعت از خالصه خود چیزی برسم هدیه بسرکار
ایشان میسرسانند و باوجود ثروت حوادث و فتن که در اعصار لاحق در همه
جا خصوصا دران سرحدات سnoch یافته و انقلاب دلی که در همه اوضاع
بظهور رسیده در استمرار این وظیفه بهیچ وجه خللی زو نداده است و چشمه
فیلاستان که دران محل واقعست از قدیم از متعلقات آن سرکار است و در
رقم امضای شاه ظهاسب ماضی مورخ بسال نهصد و پنجاه و دو که باسم
سید محمد ناعری مدور یافته و درانجا میرا سد الله تصحیح نسب ایشان
مموده است چسبه فیلاستان منجمه موقوفات معدود شده و اینکه الحال
مذمر شده به بیولداران همه ساله وجهی از انجا باز یافت می نمایند از
جمله بدع حادثه است و در پودانچه قدیم باسم سید عزالدین و سید
شهاب الدین احمد نه الی الان باقی است مورخ بسال هفت صد و بیست
و شش عصارخانه و سائین و قومی و مزارع بسیار تفصیل یافته که الحال
اثر آنها معدوم و بهیچ وجه حقیقت آنها معلوم نیست و از اکابر این سلسله
سید محسن ناعری است و نسب سید محمد مهدی به الحال سلاله
اندو مان است بر این وجه است سید محمد مهدی ابن سید شاه محمد
بن سید نعمت الله بن سید شاه محمد بن سید مخیر الدین بن سید محمد
بن سید محسن بن سید ناج الدین علی بن سید شمس الدین محمد بن
سید مخیر الدین علی بن سید شرف الدین محمد بن سید مخیر الدین علی
بن سید قطب الدین عبد الله بن سید نصیر الدین احمد بن سید عز الدین

داود بن سید رکن الدین خداداد بن سید شهاب الدین حسن بن سید شرف الدین حسین بن سید شهاب الدین احمد بن سید شمس الدین محمد بن سید صدر الدین علی بن سید شهاب الدین احمد ابن السید عبد الله بن موسی الکاظم علیه السلام و سید رکن الدین خدا داد در محله دشت خروج مدفون است و این مقابر که در آن حوالی مجتمع شده بسبب مجاورت آن بزرگوار است و در تذکره مدافن بسیاری از ایشان در قریه کور مذکور شده و الحال حقیقت معلوم نیست و محتمل است که شیخ شمس الدین گل چشم که سابقا ذکر شده سید شمس الدین محمد ثانی از همین سلسله باشد چه ناظم قطعه تاریخ او را در اعداد سادات معدود نموده است و هم چنین سید قطب الدین که در حوالی عبد الله بانوبه است و محل قنغر از محال مرغوبه این بلاد است که بحسب آب و هوا و فیزیکی محصولات خصوصاً قنباکو کمال امتیاز دارد و مکان آن بسبب احاطه جبال بغایت حصین است نهایت بسبب کثرت تغلب و تعدی اولی الامر و ضعف سادات آنجا از رفیع بدحسابات اکثر اوقات خراب و بیروفق است و ترکناز اکراد و الوار که در آن جور می باشد مزید علت شده محصولات از آنجا بعمل نمیآید و باین جهت احوال سادات رعایت مختل و در امور معیشت خود معطل اند حق تعالی فرمان فرمایی عادل و کرامت فرماید که حق را بمستحق ایصال و ظلمه و متعابان را قلع و استیصال نماید بمنه و جوده رسادات تلغوا را با سادات حسینی قرابت سببی است و نسب ایشان بدین وجه است سید صادق بن سید محسن بن سید قاسم بن سید حبیب الله بن سید شمس الدین بن سید رضی الدین بن جلال الدین بن قنجر بن اسد الله بن جلال الدین بن رضی الدین بن اسد الله بن هاشم بن رضی الدین علی ابن هاشم بن علی بن حسین بن ابی الحسن بن توحید المحدث ابن الحسن

بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی ابن زید بن قاسم بن علی بن موسی
الکاظم و سید حسین بن ابی الحسن از کبار سادات و اصحاب مقامات عالیه
بوده و بازگاه او در شوشتر در حوالی باغ برجعیار معروف است و کرامات
بسیار از او بظهور رسیده که فیما بین اهالی آنجا مشهور و در السفه و افواه
مذکور است و این سلسله را با مشایخ میانات و مواسات و قرابت سببی
است و شیخ محمد شفیع بن شیخ محمد الدین بن شیخ خاف بن شیخ
محمد الدین که الحال از اشراف زمان و چراغ افروز اندوهران است از بطن
صدیق قدسیه سید قاسم مذکور است *

فصل سیزدهم

در سال فصد و سی و دو مهدیقایی سلطان واد قذقرا سلطان به حکومت
شوشتر آمد و مدت ده سال حاکم با استقلال بود تا آنکه برادر او سوزدر
بیگ او را خایع نموده یکسال حکومت کرد و بعد از او فچیل افشار دو سال
حاکم بود و در بهصد و چهل و پنج حیدر قلی سلطان حاکم شد و سه سال
مدت او بود و سید محمد عرب هفت سال و اولاد و املاک او هنوز در
نواحی را میروم باقیست و بعد از او ابوالفتح سلطان سه سال بود و در
پنجگاه و پنج القاص میرزا ابن شاه اسمعیل بسوشتر آمده و حسن بیگ
قاصی حاکم بود و چون القاص میرزا از برادر خود شاه طهماسب زرگردان
بود مردم شوشتر دعوت میر عبد الوهاب مذکور او را سپهر راه ندادند
و دروازه را بسته اسباب حصار آمده کردند و چون دیدند کاپی نمی تواند
کرد توقف نموده روانه از قول شد و در آنجا نیز راه نیافوده روانه دلاپ روم گردید
و در پنجگاه و شش سید بیگ حاکم شد و چهار سال مدت او بود و بعد از
او رستم سلطان ارسلو سه سال و سیف بیگ دو سال و امیرخان توکلان یکسال

و قاسم علی سلطان ایضا یکسال و منصور خان ذو القدر ایضا یکسال و محمد سلطان برادر خلیل خان افشار سه سال و قوچ بیگ دوملو دو سال و محمد سلطان دوملو ایضا دو سال و حسین قلیخان سلطان شاملو یکسال و سید جماز عرب دو سال و هفوز ارلاد و املاک او در اینجا باقیست و قیاس سلطان استجلو یکسال و عیسی خلیفه ایضا یکسال و ایغوت سلطان دوسال و میرزا علی بیگ یکسال و در هشتاد و پنج میر رشید الدین بن میر عبد الوهاب سابق الذکر حاکم شد و مدت او یکسال بود و بعد از او دهمدار سلطان چند روزی و شاهوردی سلطان کندزلو یکسال و علی سلطان ولد خلیل خان افشار سه سال و احمد سلطان افشار دو سال و خسرو و سلطان افشار ایضا دو سال و شاه دیردی خان کندز لوهست سال تا آنکه مراد آقای جلودار باشی آمده او را مقتول و چند روزی حکومت کرد تا ورود غیاث بیگ نایب فرهاد خان و او هم چند روزی بدتش نبود و در این بین سید مبارک خان بن سید مطلب والی حویزه بتحریر یک سادات و اعیان شوشتر لشکر کشیده به باغ و قفق خارج درب عسکر نزول نمود و اکثر مردم ولایت بمذابعت سادات سر تسلیم پیش نهادند و معدودی از خواص در قلعه محصور گردیدند و عریضه مشتمل بر چگونگی احوال بصحابت میر جهانگیر گنوندی بمحکومت نواب گیتی سدان عباس انفاذ نمودند و امیر جهانگیر در عرض چهار روز از راه بخدیاری بازو رسید و مراتب را بالمشافهه نیز عرضه داشت نمود و حسب الامر الاعلی موازی هفت هزار نفر از قسوں رکاب بسرکردگی مهدی قلیخان شاملو جهت دفع سید مبارک خان و تنبیه اهل شوشتر روانه شدند و موعده هفت روز وارد گردیدند و شب بیخبر در صحرائی سرکشی گزار رودخانه نزول نمودند و خیمه کشیدند و همه خیمه‌های ایشان زنگاری بود علی الصبح که سید مبارک مطلع شد فی الفور قسوں خود را

بر گرفته روزه حویزه شد و مهدی قلیخان با سپاه از آب عبور نموده داخل قلعه شدند و اهل قلعه را هر یک فراخور حال نوازش نمودند آقا علی که کاتب عریض بود وزیر شد و هنوز این منصب در خاندان رفیع الینیان اهسان باقی است و ملک سبر آب باقطاع میر جهانگیر داده شد حتی اسناد جمال بنا را که در قلعه رخنه‌گیری می نمود معمار باشی و اراضی جمال آباد را که الی الان در تصرف اولاد اوست اقطاع نمودند و سرخواجه عزیز دلق نر و خواجه نجم الدین ددخدای بلد مواخذه و مصادره بسیار واقع شد و چون حسب الامر الاعلی مقرر شده بود که مردم را تیغ بدهند و بی نصیری ضعفا و رعایا معلوم مهدی قلی خان شد باستدعای مستشارانیه نسق ایشان برپیش تراشیدن قوار یامت و سیور غال سادات تا هفت سال منطوع گردید و این وفایع در سال هزار و دو بود و مهدی قلیخان شش سال در شوشتر بود و آثار خیر بسیار از او باقی ماند از آن جمله عمارت قبابی امامزاده عبد الله و فرید مهدی آباد که وقف آن سرکار است و حمام زاده مسجد و دکان رنگخانه که وقف سرکار رسید معتمد بازار است و معتبرین و نفایس مهر جمیع قضات و معتبرین عصر دیده‌ام و عمارت بزرگ بن مالک و عمارت سوان عقیلی باخیانان دارفج و حرض دوری و قابوی بیروبی قلعه و طرح بازار شوشتر و ساخان دکاکین باین هیئت و کاهریزی احداث نموده بود که از رودخانه ما فاریان بدینار مفتی می‌شد و این کاهریز در زمان و انستوحتان مسدود شد بتذویر اینکه مار بازی از لوسدان می‌آمد بود و مارهای بسیار بزرگ و کوچک داشت و از آن جمله مار بزرگی داشت که باریک آغ بود روی در بازار و معرکه نمود و ابتدا با مارهای کوچک فدربازی کرد و بعد از آن مار بزرگ را از جوان بیرون آورد گاهی دشت خود را تا دوازدهمین او می‌کرد گاهی پا را

نازانو گاهی هر دو دست تا آنکه هر دو پا را بدهن آن داد مار او را کشید
 بیک قلاج تا ناف او فرو برد مارگیر مضطرب شد هر چند دست و پا زد که
 خود را بیرون کشد نتوانست شروع به فریاد کرد و مردم گریختند بیک قلاج
 دیگر تا سینه او کشید تا تمام او را فرو برد و بدرخت کفاری که در آنجا بود
 خود را تنگ پیچید که آواز شکستن استخوانهای او بگوش احضران رسید
 و از آنجا بکاهریز سرازیر شد می الفور مردم جمعیت نمودند و به چوب
 و خاک راه کاهریز را مسدود ساختند و بایر شد و اندک از نفس مار خشک شد
 و درین واقعه شوشتر خواجه عزیز از کلانتری معزول و بالاخره بحاجی
 محمد تقی بن حافظ شمس الدین مرجوع گردید و هنوز در سلسله ایستان
 باقی است و در سال هزار و هشت محمد سلطان جغتای حاکم شد و مدت
 او درازده سال بود و بعد از فوت او علی سلطان برادر او پانزده سال و در
 عهد او پل خواجه شاهعلی بنا شد و لفظ خواجه شاه علی ناریج است
 و بعد از او طهماسب سلطان ولد محمد سلطان مددور سه سال حاکم بود
 و در ایام او بنای پل کرکر بنام رسید و قبل از آن مردم از روی بند میران
 تردد می نمودند و باقی پل ملا حسینی مردمی درویش بیروزگار پریشان
 حال بود و چون این اراده کرد بهر که اظهار نمود او را تمسخر و ملامت
 میکردند تا آنکه بطرف اعتاده دهر عزیمت بر میان بست و توفیق الهی
 امداد نموده باتمام رسانید و در خیر او بیروزگار باقی ماند و گویند روز اول
 که تصمیم عزم نمود برسم نیازمندان طبقی از گل و نقل بدست گرفته بود
 که خود را بصاحبان مروت عرض و استمداد نماید چون حاجی محمد تقی
 کلانتر از هر جهت یگانه عصر بود برسم تیدمن ابتدا به مجلس او در آمد
 و بدعا و ثناء لب بکشد و طبق را پیش او بفرهاد چون بر مدعا واقف شد
 او را بسیار تحسین و یک مست گل و یک مست نقل از طبق برداشت

و یکبار یکی فلوس بجای آن گذاشت درویش از مشاهده اینفعال بسیار
بشگفت و انواع مدح و ثناء بگفت و روی بهمرآهان خود نمود که انشاءالله
فداحست و فال ما خیر است و کار ما پیش است و آنچه را حضرت
شهبازی کرامت فرموده است برکت نیکه و وسیله رو سفیدی ما خواهد
بود و شکر کفان بیرون رفت کلاذر در جرو دس بتعافب فرستاد که تقنیش
گفتگوی او نمایند معلوم شد که چون از آنجا بیرون رفتند بود زیاده از آنچه
در حضور سناش نموده بود دعای خیر میگفت و مطلق سخن منافی
از او ظهور نرسید شهبازی گفت که عرض من استعلام حقیقت حال
درویش و امدهان او بود که آیا در عزیمت خود رسوخی دارد و این کار
دشوار از او مدهسی می تواند شد یا نه معلوم شد که می تواند ابداً از
خالصه خود مبلغی نامی که لایق مرتبت او بود فرستاد و سایر ارباب توفیق را
ترغیب و تحریک نمود تا بادام رسید و مبلغها از اخراجات داخل مانند
که ملا حسینی طواغین و دکانین بساخت و املاک بخشد و تاریخ بنای
پل را بدینوجه گفته اند *

* مصرع *

این پل از چند حسینی شد تمام

و در ذیحجه هزار و سی و هشت شبلی سلطان چوکس حاکم شد و بعد از
شش ماه و هفت روز و اندک و بریدی سلطان پسر او حاکم شد و چون کودک بود
عم او بهروز بیگ بفرستاد او سه سال پسر بود و بعد از او بابا سلطان پفجماه
ناب و دلیل بود و بهروز بیگ مدتی در حکومت آمد و طول نکسید *

فصل چهاردهم

در ربیع الاول چهل و دو روز پسر سلطان غلام خاصه شریفه حاکم شد
و بعد از آن شهباز قورچی بود و تا آخر دولت صفویه آن منصب در سلسله

ایشان بود و او برادر منصوری خان و ذوالفقار خان بود و گویند چون بحوالی شوشتر رسید در خارج شهر نزل نمود و سادات و اعیان ولایت بخندست او شتافتند از آخوند ملا افضل ابن عبد الله صراف که در جمیع فزون کمال خصوصا ریاضی و احکام نجوم سرآمد بود استفسار ساعت سعد جهت دخول بلد نمود و خواجه اختیار طالع عقرب با سایر خصوصیاتیکه در آنوقت مراعات آنها ممکن بود نمود و سلطان در همانجا چند روزی انتظار آنوقت مختار کشید و آخوند گفته بود مقتضای این ساعت آنست که سلطان زیاده از صد سال در ولایت حاکم باشد و این حکم بر وجهی مقرون بصواب اتفاق افتاد و در زمان او کرکین بیگ کرجی و ایلدرم بیگ چرکس با نوابعین به شوشتر آمدند و ارقام پادشاهی در خصوص مواجب و مرسومات ایشان صادر گردید و کرکین بیگ میر شکار باشی مشایخه گردید و قبل از او میر شکار باشی طهماسب بیگ بود که قلعه طهماسبی از آثار اوست و ریش سفیدی قسون و حل و عقد امور ولایت با سلسله جغتای و سایر طوایف قزلباش بود و مهتر ایشان نوروز خان بیگ که دافع زور دروازه عسکر از آثار اوست و واخشنو خان تآب و زمین و آبادی و تکثیر زراعت و اشجار و توفیق رعایا سعی بسیار نمود و در مالوجاهات دیوانی توفیقات کلید بهم رسانید و این خدمت از او مستحسن طبع پادشاه افتاد و چون بسفر قندهار مامور گردید و در آنجا نزد ذوالفقار خان برادر خود که والی قندهار بود خدمات نمایان بتقدیم رسانید در حین مراجعت که در اصفهان بشرف بساط بومی رسید بخطاب خانی سرافراز گریید و مواجب و ملازم بدستور سائر خوانین عظام مقرر شد و در آنوقت مردم شوشتر را وقت بسیار خوش بود و روزگار بفریغت می گذرانیدند و همه کس بفکر تحصیل معرفت و کمال بود و در آنوقت صلح مابین مملوکان روم و ایران منعقد و سنه بین الدولتین بسته

شده بود و آنهایی خوزستان از تشویش آسیب مجساورت رومی ایمن شده بودند و تمامی اوقات را بتقنی و تکلف و کسب آداب مستحسنة مصروف میداشتند و شیخ الاسلام انوقت شیخ عبد اللطیف جامعی عاملی بود که مسلم فضلی آفاق بود و در سال هزار و پنجاه وفات یافت و مقارن فوت از شیخ جوان کاظمی که در حویزه بود بشوشتر آمد و هنوز فتاوی و سجلات و اجازات آند و معتقد بی نظیر در دست مردم هست و بعد ازان شیخ الاسلامی بنسب شیخ محمدی الدین بن شیخ عبد اللطیف و از اربعیان محمد عیسی بن میر صدر الدین قرار یافت و قاضی عبد الرضا نبیره قاضی عبد الله سابق الذکر قاضی بود و از اعظم سادات عالی درجات میرزا عبد الله بن میرسید علی ابن میر محمد باقر بن میرسید علی صدر و میرزا انوطالب و میرزا هاشم ابن میرزا جعفر بن میر محمد باقر و میرزا حیدر بن میر شرف الدین حسن بن میرسید علی صدر و میرزا کاظم بن میرزا طاهر بن میرزا محمد بن میر عبد الوهاب و از معارف فضلا آخوند خواجه افضل مذکور و باغ عبد الله بن که در اصل از خالصجات دیوان بود باقطاع او داده بودند و هنوز در تصرف اولاد او باقی است و اخوند ملا عبد الرشید بن ملا نور الدین طهیب که باغچه اخوند از آثار اوست و او مردی زاهد مغربی بود و در مبدی حال به خوزستان رفته بود و باسید نظام الدین احمد شیرازی هجری داماد قطب شاه والد سید علی خان شارح صحیفه و باهولانا عرج الله در قوای که در اینجا نه است شهرت و اعتبار داشت مربوط بود و از ارباب استفاده سرمایه زندگی موده مراجعت و مدتی در شیراز توقف نمود و در اینجا جمعی از اکابر حلقه ارادت او را بگوش کشیدند لاجرم مرادنا همواره تابستانها در شیراز و زمستانها در شوشتر بسر می برد و مریدان در هر دو بلد بدضاءیت اخوند تجارت می نمودند و منافع و ارباب آنرا بسرکار

او میرسانیدند و او بفراغت روزگار می گذرانید و از هدایا و صلوات اهل دنیا امتناع می نمود و منقول است که مولانا شبی وعده میهمانی با میرزا عبد الله داشت و طرف مغرب ابرو باران شد و آخوند را بسبب شکستگی و ضعف باصبر حرکت متعذر شد آدم بتخدمت میرزا فرستاد که عذر خواهی و وعده را منفسخ نماید میرزا گفت هرگاه آخوند از آمدن متعذر است پس التماس آنست که امشب دران سرکار طعامی طبع نشود که از اینجا خواهند آورد و چون عادت آخوند را میدانست که بعد از نماز عشا بلا فاصله عشا تناول می نماید خدمه سرکار میرزا در بردن طعام و افشیره بمنزل آخوند تعجیل نمودند چون مولانا از نماز فارغ شد طعام در نماز خانه حاضر بود چون افتتاح بملح سنت است و اتفاقا نمک فراموش نمودند آخوند بجاریه امر نمود که نمک بیازد رفت و بغایت دیر کرد و هر چند او را آواز دادند جواب نشنیدند خاتون برخواست که ببیند بر سر جاریه چه آمده او هم رفت و نیامد و جواب نداد آخوند متحیر شده از عقب ایشان برخواست کرده چند در اینجا بود که هر لحظه بر طعام هجوم می آوردند آخوند احتیاط نمود اطعمه را از نماز خانه بوثنای دیگر که نزدیک بود نقل نمود و در را به بست و بطرفی که ایشان رفته بودند برفت دید که جاریه و خاتون نمک برگرفته می آیند و مقارن این حال نماز خانه که در کنار بود خانه بود منهدم و اساس آن بآب رفت شکر کنان بوثنای دیگر نشستند و طعام را تناول نمودند و قرآن آخوند که در نماز خانه بود از صدمه افتادن عمارت بانطرف رود خانه پریده بود علی الصبح مردی که از صحرا بشهر می آمدند آنرا دیده شفاخند و بصاحب رسانیدند و آنجا بپسری بود ملا محسن از شاگردان ملا محسن کاشی شهر باخوند فیض و در عذوقان شباب در ایام حیات پدر وفات نمود و متروکات آخوند بهمشیره زاده او ملا

محمد شریف رسید و از او یک پسر مادر ملا هادی که بجزوانی فوت شد
واحدی از او مخلف نکردید و گویند روزی مولانا و شیخ علی بن سلیمان
بهریزی در مجلسی مجتمع بودند و این سخن بزبان شیخ جاری شد
که مردم شوشتر در اصل عرب بوده اند و بسبب مجاورت عجم عجم شده اند
و اهل بحرین بعکس مولانا گفت بنابر این ما و شما از جمله مسو خاتیم
و از مصنفات آخوند شرحیست بر استدبار و کتاب سوانح البدال منضم به
نظایم افکار آنجناب از فزون علوم و شعر و انشاء و غیره و از آنجا مبلغ فضل
آن حضرت معلوم میسود *

فصل پانزدهم

وزیر در عهد و اخشنون خان حاجی محمد شریف بن آقا قاسم. این
آقا علی بود و او مردی بعایت سعید و خیرمند بود و آقا هدایت الله
این آقا نعمت الله از اقارب سببی او ملالی از او بهم رسانید و به اردو رفته
با ولایای دولت عرض نمود که وزیر شوشتر نا بنیا شده و امور وزارت مختل
است و رقم مطامع باسم خود صادر نمود و در مراجعت بخونسار که رسید
آزار چشم او را عارض شد و بشوشتر که رسید نابینا شده بود و او در مبادی
حال به بدوستان رفته بود و با او رنگ زیب پادشاه هند نهایت اختصاص
و تقرب داشت و در حین ترقص و عده مراجعت کرده بود و چون بسبب
نوری از وفا بان وعده و معاودت شد عاجز بود و لاجرم در شوشتر توقف نمود
و او رنگ زیب او را بقتل نموده مکتوبی در کمال ملاطفت باو بذشت
و وجهی معتد به از نقود وامتنه جهت نذراک احوال او فرستاد و بحضور
طلبید و آقا هدایت الله این رباعی باو فرستاد *

• رباعی •

ز خاک مرا دهفد تا گپدم بدو شد دیده ام از مست پشیمانی کر
حب الوطنم تمسید دره هرگز • عاقل نروغ بیای خود زنده بگور

و این رباعی نیز نوشته *

* رباعی *

اورنگ نشین هند یادم کرده وز لطف خطاب خانه زادم کرده
چون جام جهان نمانست دل شاهانرا دافد که زمانه نا مرادم کس کرده
و اوشا عری بی نظیر بود و اکثر اشعار اور باعیات است و این رباعی نیز
از اوست *

* رباعی *

یارب تاکی بهار و دی خواهد بود سال و مه و هفته پی بپی خواهد بود
تاکی کافر بعیش و معمن بعذاب اینروز قیامت تو کی خواهد بود
و این رباعی را در وقت سمرات گفته *

* رباعی *

پیمسانه چه پرشد بضروری رفتیم بن وادی محضت بصوری رفتیم
عمری گذرانیدیم چه روشن خردان مدد حیف که عاقبت بگوری رفتیم
و ملا محب علی کاسبی شاعر نیز دران عهد بود و او مردی درویش قانع ظریف
زیرک سخنور حاضر جواب بود و بکسب جولائی مدار میگذرانید و با میرزا
صایب ملک السمرای عصر ظرافتها و سخنان شیرین داشت که مابین
مردم مشهور است و در مدح و اخستو خان و هم چنین علی پاشا بن
افراسیاب دیری والی بصره و حسین پاشا پسر او قصاید بسیار دارد که
در دیوان او مذکور است و منجم درانوقت ملا عیدی محمد بود که بعضی
تقاویم کهنه و آثاری که ار او مشاهده شده دلالت بر کمال قوت او در فن
استخراج و احکام دارد و از او یک پسر مانده بود ملا اموالفتح که بقندهار
رفت و درانجا سکن نمود و خبر او منقطع شد و کلان تر در آن عصر حاجی
محمد تقی سابق الذکر بود و او مردی بغایت کریم الاخلاق بود و حق تعالی
با او عنایتی خاص داشت و تمامی امور این حدود برای و صوابدید
او انتظام پذیر بود و بسیار معمر شد و از آثاریکه از او در میان است حقیقت
حل او معلوم می تواند شد و بشراکت و اخستو خان انحداث قریه نجف

آباد نمود و آبر را از حوالی شهر باراضی چغزیک که شش هفت فرسنگ
میشود جاری ساخت و آن اراضی را که موات و از بایرات قدیم بودند احیا
نمود و بلطایف الحکیل طوایف عرب مهدیه و معامید و غیرهم که در آن
اراضی صاحب ید بودند بیدست و دست تعدی و تطاول ایشان را کوتاه
نمود و قاعها و بنواریها ساخت قلعه پایی و افزونی و فیلی ساخت و رعایا
از اطراف جمع نمود و در آنجا سکنا داد و بدر و حیوان و سایر ادوات زرع
از خود بایشان داد تا از خود قدرت بهم رسانیدند و در رقعه پادشاهی که
در خصوص رخصت آن صادر شده باسم فتح علی بیگ نوشته اند و باین
سبب فتح علی خان باختصاص دین سایر برادران متصرف گردید و ملا
کاسبی قازیم آنرا بدخواجه گفته *

اندر ایام شاه عرش سوری
انسلیمسان دوم کیش زیبد
معدن فیض و وفا و اخشتو
با محمد تقی نیک نهاد
ساختند این ده و نامش کردند
کاسبی سال بنسایش جستم
کرد نظاره سراپایش و گفت *

شاه عباس سکندر تمکین
قاف تا قاف جهل زبون گین
کس بود لطف ازل یار و معین
شد شریک از جهت آب و زمین
نجف آباد ز مهر شده دین
از خرد قلدو ارباب یقین
نجف آباد به از خلد برین

و گویند دهه نهر را ابتدای فوات از بالای بند ماهی بزان برداشته بود
و چون مکبر انبوه میشد و یک دوه چندین نفر انسان و حیوان زیر انبوه
بتلف رسیدند و الاثر در علاج آن متعذر بود و این معنی شهرت کرد مولی
خلف اعمی برادر سید مبارک خان سابق الدکر بانی شهر خلف آباد
چون بشنید پیغام فرستاد که در ایام شباب باحوالی بشکر آمده ام + گر دهه
نهر را از سرکشی مقابل بقعه نوح جردارند باراضی چغزیک آب بسهولت

جاری نمیتواند شد و از تصدیع همه سال تغذیه قنوات فراغ حاصل خواهد بود و چون این پیغام بکلانتر رسید اهل خبره را درانجا حاضر ساخت و بنظر دقت ترازو و تخصیص این رای نمودند لاجرم دهنه جدید ازانجا احداث و کوره‌ها را دست برداشتنند و آثار آنها را هنوز موجود است *

فصل شانزدهم

آخوند ملا حسن علی شوشتری در ایام و اخشنوخان بود نهایت اکثر اوقات را در اصفهان می‌گذرانید و در مسجد شاه امام جمعه و جماعت بود و او پسر آخوند ملا عبد الله حلوائی بود که شیخ بهاء الدین محمد و میر محمد باقر داماد و مولانا احمد اردبیلی و سایر مشاهیر آن عصر ضیلت او را مقبول و مسلم داشتند و نواب گیتی سنان شاه عباس مدرسه ملا عبد الله را نزدیک قیصریه اصفهان باسم آن حضرت ساخت و بدعوت آنجناب موقوفات چهارده معصوم را که تا آخر آن دراست مستمر بود قرارداد و در آنوقت در باب تحقیق مذهب مذاعه و مجاذبه فیما بین پادشاه ایران و سلاطین روم و ازبک در کار بود و پادشاه ازبک به نواب گیتی سنان ایلمچی فرستاد که علماء ماوراء النهر را از حقیقت مذهب شعبیه اطلاعی وافی فیست چنانچه از علمای آن مذهب احدی روانه این دیار شود که چگونگی را حسب الواقع اعلان و مواقع اختلاف بین الفریقین مقرر شود آنگاه باستصواب یکدیگر تنبیح دلائل از کذاب و سنت و نظر در تحقیق حق و ترجیح را جمع نمایند ممکن است که سبب رفع اشتباه و غوغ حق تواند بود و همگی "فضای عصر جهت این مهم اهم آن حضرت را تصدیق و اختیار نمودند و باغزاز و احترام تمامتر روانه دیار ازبک گردید و چون ببلد بخارا که پای تخت سلاطین ایشان بود رسید علما و امرا و اعیان مراسم استقبال

و تعظیم بقصدیم رسانیدند و به مجلس پادشاه در آوردند و در همان مجلس
 اول چنگ نغمه با او مکالمه و فوت فضیلت او را معلوم کردند و دانستند که
 مفاظرة با او بی صوفیه و باعث خجالت و رسوائی ایشان خواهد بود لاجرم
 طلبه جمعیت نموده دفعه در مجلس هجوم و بقلم تراش و مشت و لگد
 آن حضرت را شهید نمودند و این واقعه در سال هزار و بیست و یک بود و قبل
 از اشتهار حال مولانا افضل فضلی شوشتر آخوند ملا عبد الواحد که در
 او آخر حال بمسجد مقدس انتقال و میر نورالله نانی شاگرد دیواسطه او بود
 و در زمان و اخشتو خان سید رشید الدین در فولی به شوشتر آمد و خانه
 و املاک بساخت و او خوش نویسن بود و قلم علی خان و ملا محمد تقی
 غسال و ملا محمد طاهر خورده فروش و حاجی عبد الله باقلائی و سایر
 خوش نویسان آنوقت همه شاگردان او بودند و سید خلف پسر او داماد
 حاجی محمد تقی کلافتربود و باین نسبت بعد از انقراض اولاد ذکور
 حاجی محمد تقی منصب موروثی بسید محمد صادق بن سید خلف
 رسید و بعد از او بخلف او سید نعمت الله و اکفون یا سید محمد حسین
 بن سید نعمت الله است و از معارف ایام و اخشتو خان حاجی شرف
 بیگ بود که کاروانسرای بازار از آثار اوست و او بالاعمال شاگرد جولائی بود
 که از اساد کار و کثرت الخطراتر بهمدستان رفت و در آنجا ترقی بسیار نمود
 و ثروت بی اندازه بهم رسانید و از پادشاه و امرای همد قبول تمام یافت
 و در آنوقت ایالتی از ایران بهند رفته بود و نقود بسیار همراه برده بود که
 از اولیای دوات آنجا اقامت و انعام قبول نکند و چون این معنی بر طبع
 پادشاه و امرای همد گران آمده مدتهای مدید در آنجا توقف فرمودند
 و بتقریب ضیافت و غیره اخراجات زیاده از حد بر او لازم آوردند تا جمیع
 آنچه همراه داشته بمصرف رسیده و بی نهایت مضطرب گردید چون

شرف بیگ مطلع گردید تعصب نموده خود را باو رسانید و تمام آنچه داشت بلا مضایقه باو مبدول و کمر خدمت بر میان بسته انواع بندگی معمول داشت تا آنکه با اتفاق ایلمچی معاودت نمود و این خدمت مستحسن طبع نواب گیتی ستان افتاده انعامات و اکرامات فرمود و نقاره خانه باو بخشید که در صبح و شام بدستور خوانین عظام نوبت دولت می گرفت و وارث او یک صبیح بود که در حبالة با داده بیگ بن و اخشتو خان بود دیگر پیر انجیری را از ندهای مخصوص نواب گیتی ستان و بسبب او خانه فزول از شوشتر رفع شد و رقم اقدس بقید لعنت بود صدور یافت که عساکر منصوره که وارد شوشتر شوند در خارج شهر منزل نمایند و ضعفا و رعایا را از زحمت آسوده داشته باشند و باغ شاه را که در اصل از خالصجات بود باقطاع پیر انجیری بداد و هنوز در تصرف اولاد اوست و از معارف ارباب خیر در آنوقت خواجه عزیز سابق الذکر بود و قنوات حمام مسجد الی رودخانه داریان از آثار اوست و قبل از آن آب از چاه میکشیدند و چون چندین سال است که آب از داریان منقطع گردیده و بسبب کم آبی مردم زحمت می کشیدند حاجی علی بن شیخ محمد بن حاجی علی بن حاجی محمود جزایری و حاجی محمد علی ابن حاجی رضا بن حاجی عنایت الله کرکری با اتفاق یکدیگر مبلغی کلمی اخراجات و چاه قدیم حمام را که بمروار ایام بایر شده بود قفیه نمودند و به نیک نامی این صدقه جاریه فایز گردیدند - دیگر حاجی عبد الله بن حاجی ولی که تکیه حاجی در صحرای کرکری از آثار اوست - دیگر حاجی عنایت الله مذکور و حاجی قطب الدین برادر او که از آن زمان الی الان شجره طیبه ایشان مثمر انواع محامد و منایح و ناصیه احوالشان نقش پذیر مصدوقه کم ترک الاول الاخر است و از معارف قریبانش بعد از فو زوز خان بیگ سابق الذکر حاجی

میرزا قلی بیگ بود و تا اواسط ایام فتح علی خان معمر شد و مدت حکومت و اخشتو خان سی و هفت سال بود و در سال هفتاد و هشت در محل درت که از املاک بیلاق او بود وفات یافت و اکثر عمارات قدیمه قلعه بفای اوست و بولی گاه صحرایی کرکر ایضا از آثار اوست - او را پنج پسر بود فتح علی بیگ و اسلمس بیگ که در اواخر حال خطاب اصلاخان یافت و کلب علی بیگ و باداده بیگ و عباس خان بیگ و غلامان بسیار داشت مثل طهماسب آقا و بهمن آقا و جمشید آقا و بهود آقا و کرکین آقا و هرمز آقا که هر یک در حد ذات خود امیر عظیم الشان بودند و اولاد و احفاد بعضی از ایشان هنوز در شوشتر اند *

فصل هفدهم

بعد از وفات و اخشتو خان حکومت شوشتر بفتح علی خان پسر مهتر او مرجوع شد و در همان سال حسین پاشا بن علی پاشا والی بصره از عساکر سلطان محمد عثمان بلوهراسان شده بگریخت و بهمد رفت و اهل جزایر که اعوان او بودند متفرق شدند و یحیی بیگ و حاتم آقا که از مخصوصان اقارب او بودند بشوشتر آمدند و عبد العفور بیگ بن یحیی بیگ الحال در هندوستان و محمد سلطان حاتم بذکر عباس پسر حاتم آقا مذکور بود و او را در بصره و نواحی آن املاک بسیار بود که الحال در تصرف اغیاراند و سید نعمت الله جزایری نیز در این قرة بحویزه آمد و سید علی خان بن موی خلف والی حویزه با او رابطه بسیار داشت و او را باقامت حویزه تکلیف نمود و حسب الاستعذاره بخارا بانذال بشوشتر گذاشت و میرزا عبد الله سابق الدهر کمال محرمات و مراعات الیه معمول داشت و فتح علی خان غریبی اهل کمال بود و اسلمس بیگ برادر او که در آنوقت

نایب، الایاله و کارگذار بود نهایت ارادت و حسن اعتقاد بآنجناب بهم رسانید و اسباب زندگی از هر جهت بنحوی که لایق ارباب مروت بود هرانجام نمودند و مسکن در جوار مسجد جامع معین داشتند و حاجی محمد تقی کلانتر کاروانسرای دران محله ساخته بود آنرا جهت مدرس سید و مسکن تلامذه مقرر نمود و تمامی اهالی آنحدود حلقه ارادت آن بزرگوار را بگوش و غاشیه متابعت او را بدرش کشیدند و سلاطین و صدور و حکام جمیع مقاصب شرعیه آن بلد و سایر بلاد قریبه را از شیخ الاسلامی و نیابت الصدراة و تدریس سرکار امامزاده عبد الله و توالید مسجد جامع و امامت جمعه و جماعت و امریه معروف و نهی از منکر بآنحضرت مسام داشتند و از هر جهت مطاع و مقبول گردید و مولد آنجناب در قریه صباغیه جزایر در سال هزار و پنجاه بود و در دارالعلم شیراز مدت ده سال بنحصول علوم مستغول بود و از شاه انوالولی و میرزا ابراهیم بن ملا صدر او شیخ جعفر بن کمال بحرینی و شیخ صالح بن عبد الکریم و سید هاشم احسائی و شیخ عبد العلی خوینزی و سایر فضلا که در آن عصر در شیراز مجتمع بودند استفاده و اجازه حاصل نموده و بعد از آن در دارالسلطنة امفهان مدت هشت سال از خدمت آقا حسین خونساری و مولانا محمد باقر خراسانی و مولانا محمد محسن کاشانی و مولانا محمد باقر مجلسی و سید میرزای جزایری و سایر مشاهیر بانواع فیوض بهره مند گردیده و آن حضرت بسیار کریم الاخلاق بود و به اقارب و ارحام همواره طریق مواصلت و مواسات می پیمود و اکثر ایشان در شوشتر بآنجناب ملحق گردیدند و مواعظ و ارشادات او بغایت مؤثر بود و بآن سبب محاسن شرم در شوشتر رونق یافت و مردمانو بهمنای مساجد، رفعت میافزود و آنجناب در هر محله یکی از اعظم تلامذه را بامامت جماعت معین نمود چون آخوند ملا محمد بن علی الذجار و ملا

محمد باقر بن ملا محمد حسین سید محمد شاهي و حاجي عبد المحسن
 بن خواجه کلب علي کراري و قاضي نعمت الله بن قاضي معصوم و همه
 ایشان از برکات و انقباس شریفه آنحضرت استفاده نموده بودند و از آن وقت
 الی الان جمیع علمای این نواحی بواسطه یا بدون واسطه نسبت تلمذ بآن
 جناب میورسانند و نسب آن حضرت بدین وجه است واسطه نعمت الله ابن
 السید عبد الله ابن السید محمد ابن السید حسین ابن السید احمد ابن السید
 محمود بن السید غیاث الدین ابن السید مجد الدین ابن السید نورالدین
 ابن السید سعد الدین ابن السید عیسی ابن السید موسی ابن السید عبد الله
 ابن الامام ابی الحسن موسی کاظم علیه و علی آئانه السلام و این چنین
 نسب قلیل الوسایط را علما آنساب عالی گویند و آنحضرت را مصنفات
 بسیار است شرح کبیر تهذیب الاحکام مشتمل بر دوازده جلد و بعد از آن
 تصرفات و بعض اختصارات نموده و شرح صغیر را ده الجال معمول علمای
 حدیث است در هشت مجلد ترتیب داد و شرح استبصار سه جلد
 و شرح عوالی الازالی دو جلد و الانوار النعمانیه دو جلد و نوادر الاخبار در جلد
 و ریاض الابرار سه جلد و زهر الربیع در جلد و قصص الانبیاء و شرح توحید
 صدوق و شرح احتجاج و شرح عیون الاخبار و شرح روضه کافی و شرح
 صحیفه کبیر و صغیر و حاشیه شرح جامی و شرح تهذیب النعمان و شرح
 مغنی اللبیب و رساله منتهی المطلب و هدیة المومنین و منبع الحیات
 و ممکن الشجون و کذاب مقامات الذجاة و حواشی قرآن که آخوند ملا محمد
 نجار در سه مجلد تدوین نموده و حواشی نهج البلاغه و بر اکثر کتب
 حدیث و عربیت و اصول و تفرقة فوشنه و اکثر کتبی که در ایام
 اشتغال درس خوانده بودند و حواشی همه بخط شریفه آن حضرت
 است و در لیلۃ الجمعة ثالث و عشرین سال هزار و صد و دوازده در منزل

جایدر نیلای بریاض رضوان شفاف و بارگاه او در آنجا معروفست و والد اکبر
او سید نور الدین در جمیع مراتب مرقومه قایم مقام و نعم الخلف گردید *

* بیت *

زنده است کسی که در دیارش ماند خلفی بیادگارش
و همه آنسر و شتها را منتظم و مضبوط داشت و در حلاوت تعبیر و فصاحت
گفتار یگانه روزگار بود و در شوشتر از والد ماجد و در اصفهان از فضلی عصر
استفاده نموده بود و در سن طفولیت که بزیارت مشهد مقدس مشرف شده
بود بخدمت شیخ محمد حر رحمة الله رسیده و آن عالی حضرت تفرس
فهم و ذکاوت حسن عاقبت از ناصیه او نموده و اجازه عامه بخط شریف خود
جهت او نوشته و از مصنفات آنجناب است شرح قسم طهارت باطن
نخبه و ترجمه آن اخلاق سلطانی که حسب الامر نواب مالک رقاب شاه
سلطان حسین در سلک تحریر کشیده و رساله ظهوریه ایضا حسب الامر
و رساله شکایات نماز و ترجمه حدیث وصیت هشام و ترجمه قصص الانبیا
و رساله فروق مستعمل بر فواید و نکات بسیار از علم لغت و بلاغت و او را سه برادر
بود سید حبیب الله که در صغر سن وفات نمود و سید شفیع قاضی و عقب
از او اناث است و سید جمال الدین و یک پسر از او مخلف شده سید
مجد الدین که الحال در هندوستان است و تولد سید نور الدین در سال
هشتاد و هشت بود و در ذی حجه یکصد و پنجاه و هشت در شوشتر
بفردوس برین رسید و قاضی مجد الدین بدینوجه تاریخ گفته * رباعی *

در فوت مقرب خداوند غفور

شیخ الاسلام فخر سادات و صدور

با غایت حزن سال تاریخ آمد

شد محکمه و مسجد و مدرس بی نور

وله ايضا

از واقعه سيد فردوس مقام
بر اهل بقاع ارض شد مامم عام
و داد چه فوت بهر تاريخش شد
با آل عبد رفیق شيخ الاسلام

و حسب الوصيت در جوار مسجد جامع مدفون گرديد و بارگاه او در آنجا معروف است و او را هشت پسر بود از انجمله در حیات والد وفات نمودند سيد فرج الله در حویرة شهر ذيقعدة چهل و شش و سيد نعمت الله در پيساور هند پنجاه و يك هر دو بلا عذاب و شش ديگر موجودند عبد الله مسعود ابن صفحات و سيد حسين الحال در نجف اشرف ساکن است و سيد محمد و سيد مرتضى و سيد طالب که در شوشتر اند و سيد رضي الدين که در هندوستان است و سيد مرتضى امام جمعه و جماعت است و ابن ضايح الارفات را الحال ده پسر است سيد ابو الحسن و سيد جواد ده در هندوستان اند و سيد عبد الهادي و سيد بهاء الدين و سيد عبد الرحيم و سيد علي اکبر و سيد عبد المهدي و سيد ابوتراب و سيد محمد مین و سيد عبد السلام و آنچه الى الان نامداد توفيق رباني در سلک تالیف کسيده رساله مدينه الذهب است و حاشیه اربعين حديث حسب الامر والد و رساله فارسي در تحقيق قبله شوشتر حسب الاشارة مرحوم اسفنديار بيدک و رساله در تحقيق قبله حویرة و بعض فوائد ديگر حسب الاشارة والي حویرة سيد علي خان بن سيد مطلب و رساله التحفة الفورية باسم والد و آن ده مسئله است در ده علم و شرح صحيفه اسطراب در ايام اشتغال شيخ ابراهيم بن عبد الله بن ناصر که الحال در دار العلم حویرة مقتدي و امام جمعه است و شرح مفاتيح الشرايع موسوم بالدخول الرابع و آن کتابی جامع

است. یک مجلد ازان ببیاض رسیده و مقبول فضلی عصر گردیده و اکثر ایشان در ظهر نسخه اصل بخطوط شریفه خود تصحیح نوشته اند .
و میر قوام الدین سیفی قزوینی از منظومات خود این قطعه نوشته *
* قطعه *

بحسبک ذخیر السیدا الموسوی * فی بیان مفانیم الشرایع کافیـ
فغیه تمام الکشف عن مشکلاته * بطرز انیسق جاء للمی شافیهـ
واشرق نور الدین منه بفعمة * من الله ابدی کل ما کان خافیهـ
و جبلیه اولی و آن رساله ایست مشتمل بر جواب هفتاد مسأله از فزون
مفرقه وسایل سید علی فهوندی است و جبلیه ثانیه مشتمل بر سی مسأله
از سید علی مذکور و رساله علویه مشتمل بر جواب مسایل شیخ علی حویزی
و رساله احمدیه مشتمل بر جواب مسایل مولی احمد بن مطلب برادر
سید علی خان مذکور و رساله در تحقیق فاعده استخراج انحراف در جمیع بلاد
و کتاب طلسم سلطانی مشتمل بر فواید کثیره از علم هیات و نجوم و طلسمات
حسب الاشارة ابو صالح سلطان قرشیزی و کتاب تحفة السفیه فی شرح
الذخنة المحسنة حسب الاشارة آخوند مولانا علی ابن علی النجار برادر
آخوند ملا محمد سابق الذکر و آن کتابی دقیق است و سیاق آن مخالف
سیاق شرح والد است و آن کتاب الحال مطرح افطار مشغلین این دیار
است دیگر حاشیه مدون بر مقدمات وافیه و حواشی غیر مدونه بر مطول
خصوصاً بدیعیات و مدارک و مسالک و بعض کتب حدیث و رجال و معنی
اللبیب و خلاصه حساب و غیره *

فصل هیجدهم

فتح علی خان مردی صاحب عزم بود و انشای آثار عظیمه نمود
از انجمله محل شاه آباد با آن عمارت پادشاهانه و باغات و بساطین و میدان

و حمام و عصار خانه و گویند این محل در روزگار قدیم شهر دقیوس بود و مقامی در کوه نزدیک هست موسوم بهفت تذان و مشهور است که ایشان اصحاب کف اند لیکن در کتب قصص مسطور است که مقام اصحاب کفه در فلسطین مغرب است والله يعلم دیگر محل علی آباد متصل بآن باغ بی نظیر و محال دولت آباد و فتح آباد و علاوه دیگر باغ خواجه که اصل آن طرح خواجه فصیح غلام بود و فتح علی خان عمارات متعدده و شبستانها و حمام بساخت و خیابانها در کمال تکلف از سر و نازنج قربیت داد و اشجار کرمسیری و سرد سیری از بلاد بعیده بآنجا آورد و ثمار بسیار ممتاز خوشگوار قربیت نمود و حوضها و فوارها و داربستها جهت سیرگاه مردم که در موسوم بهار نازنج بباغ میرفتند قرار داد و آب آن بدولاب رومی جاری میشد و در هیچ بلد باغی بآن وسعت و زینت بنظر نرسیده و حکام بعد بر عمارات و زینت آن بسیار افزوده بودند اکنون همه آنها خراب و آن زمین غله کار است دیگر باغ خان علی قلی و طواحین ماهی بازار و عمارت حسام آباد و حمام خان و اکثر عمارات قلعه و پل قیصر را که چنانچه سبق ذکر یافت خراب شده بود تجدید نمود بنقریب آنکه شاهویردی خان بن منوچهر خان فیلی و یوسف خان بن خلیل خان بخنیا ری با عساکر بجهت تمسیت عربستان وارد شوشتر گردیدند و در حین عبور جمعی کثیر از رؤسای فیلی در کشتی اژدهام نمودند و هر چند کستیبان تضرع نمود که عبور این همه بدفعه واحد ممکن نیست مسموح نداشتند چون بواسطه رود خانه رسیدند کشتی غرق شد و همگی بسیلاب فنا بتلف رسیدند و باین سبب فتح علی خان همت بتجدید پل گماشت و چون زیادتیی آب مانع بود امر نمود که در بند میزان رخنه بشکافند که زور آب بطرف رود در دانه منحرف شود تا احساس پل قدیم متکشف و بالای آن کار توانند کرد در آن وقت جمعی از

معمورین و مردمان هوشمند او را از شکافتن مفع نمودند و هم چنان بر عزیمت خود اصرار نمود و در عرض چهارده سال پل با تمام رسید و بعد از آن باندک زمانی او را باردوی معالی طلبیدند و دیگر بشوشتر مراجعت نمود و فرصت مسدود نمودن رخنه پل نیافت و بمور ایام و تمامی سفین و اعوام متزاید گردید و حکام بعد بسبب اختلال اوضاع روزگار و کثرت عزل و نصب از عهده انجام آن بیرون نتوانستند آمد و چندین دفعه حال خرابی ولایت و شکستگی بند را بفواب مالک رقاب عرض نمودند و مقرر شد که مهندسان و اهل خبرت از فارس بیامدند و ملاحظه و بر آرد نمودند و بجای نرسید لیکن حکام آن سلسله همه ساله بقدر مقدور آب بندی می نمودند که آب بالمره منقطع نمی شد و قلیل حاصل صیفی بعمل میارزدند و فتح علی خان اراده نموده بود که قنات کلو کرد را تغذیه و اراضی جویند را فاریاب نماید و مدتی اوقات مصروف آن داشت و نهرا را که بمور روزگار مطموس شده بود حفر نمود و سرکاران کدا علی بیگ یوزباشی بود و چون با تمام رسید و آبر را دادند آبخور در آنجا بهم رسید که آب بر زمین فرو میرفت و همزعه نمی رسید هر چند علاج آن متعذر نبود نهایت خان التقاتله نمود و بسعی کدا علی بیگ تغها از پیش میرفت و هم چنان ناقص ماند و در ایام فتح علی خان درویشی غریب میر باقر نام وارد شوشتر شد و او را با سید نعمت الله ارادت بود و همه روز بخانه سید حاضر می شد و نستعلیق را بسیار خوش می نوشت بدلان خانه سید برابر در بکتابه بسیار جلی لفظ یا کافی المهمات بدیوار بر روی کج نوشته بود روزی خان بدیدن سید آمد چون آن خط را بدید تعسین بسیار نمود و از کاتب آن استفسار نمود و او در مجلس سید نشسته بود خان او را نیکو پرسش نمود و چون از مکالمه او حسن تقریر و لطف ضمیر معلوم کرد او را تربیت کرد و آخر الامر ندیم مجلس

خاص و منشی سرکار شد و در شوشتر اقامت نمود و یک پسر از او متخلف گردید غیر سید محمد که بقصد تحصیل باصفهان رفت و بعد از استکمال روانه بلاد هندوستان و در آنجا ترقی بسیار اوست و داد و بستان محمدخان خطاب یافت و شش سال قبل از این بایلچی گری بایران آمد و چون معاودت نمود وفات یافت و اولاد او در زمول اند و در عصر فتح علی خان از اعظم سادات میرزا شاه میر و میرزا مومن ابن میرزا عبد الله سابق الذکر بودند و میرزا حسین و میرزا محمد ابن میرزا حیدر و میرزا سلطان حسن و میرزا جعفر ابن میرزا ابوطالب بن میرزا جعفر بن میر محمد باقر و میرزا حبیب الله بن میرزا هاشم و میرزا شاه ولی بن میرزا کاظم و میرزا حسن خان بن میرزا شریف و میرزا رشید الدین محمد و از معارف اهل فضل و امل آخوند ملا محمد علی ابن ملا جاکیر ابن حاجی خضر موکبی و او از اهل زهد و ورع بود و در شیراز و اصفهان تحصیل فنون کماله نموده بود و در مبادی حال به هندوستان رفته بود و چون اوضاع آنجا مستحسن طبع مشکل پسند آن حضرت نیفتاد بسرعت مراجعت نمود و مدتی او در جوار مسجد جامع است و قاضی مسجد الدین در مولی تاریخ وفات او را بدین وجه گفته *

• رباعی •

دیگر روز فدیسه وفات آخوند • رزق بمناس تقوی و علم نمائند
تاریخ چه جستم ز خرد گفت افتاد • تاج از سراسر اسلام ز فوت آخوند
دیگر آخوند مولانا فیض الله عصاره و او در فن طب و نجوم مسلم بود
و رساله طب الاثمه را با ذهبیه حضرت امام رضا علیه السلام حسب الاشارة
فتح علی خان ترجمه نموده و مبلغ کمال مولانا ازان ترجمه معلوم میشود
دیگر آخوند مولانا فخر ابن در اصفهان بخداست آخوند ملا محسن کاشی
تحصیل نموده بود و قاضی دران عهد قاضی معصوم بن قاضی عبد الرضا

بود و او مردی خوش صحبت نیکو معاوَره بود و در دقت طبع و قوت ذهن و سرعت جواب و حسن بدیهه نظیر نداشت و اشعار او خصوصا قطعات تاریخ مقبول شعرائ عصر بود و این رباعی از اوست *

با این همه ظلم نفس مظلومی تو * با یک دوزخ گناه معصومی تو
دین رفت و نگشت حاصلت دنیائی * قاضی چه عجب یلس و معرومی تو
وله

از عیب کسان هر که پرهیز کند * خود را بهرار عیب ناچیز کند
سازد معیوب تیور صورت خویش * چون بر کجایی تیور نظرتیز کند
وزیر دران وقت میرزا محسن بن حاجی سراج الدین بن آقا علی بود
که از استخیای روزگار و بزرگان فرخنده آثار بود و از معارف فرزادش حاجی
بیچن آقا همشیره زاده و خلیفه حاجی میرزا قلی بیگ مذکور و زال بیگ
بن کرکین بیگ میرشکار ناشی و باغ زال بیگ بورکی از آثار اوست و بعد
از اوستم بیگ پسر او و از معارف کدخدایان حاجی زمان و حاجی رضا
ابن حاجی عنایت الله سابق الذکر و مسجد عبد الله بانویه از آثار ایشان
است و حاجی عبد الغنی ابن خواجه عزیز و حاجی صالح عراقی
و حاجی عبد الله قبادچی و طاحونه و فقی مامی بزان از آثار اوست *

فصل نوزدهم

در ذی حجه صد و پنجم شاه سلیمان وفات یافت و در محرم صد و شش
شاه سلطان حسین جلوس نمود و اعلان خان دران وقت قولدر آقاسی بود
و او را بقندهار فرمودند و فتح علی خان او را از شوشتر طلب نموده بجای او
منصب ساختند و حکومت شوشتر بکلیب شای خان تفویض شد و بتاریخ
دوازدهم شهر جمادی الثانی وارد شوشتر گردید و دران بین سید فرج الله

خان والی حویزه مامور بفتح بصره شد و دران زمان بصره در تصرف شیخ مایع ابن مغامس متفق بود که از اولیای دولت رومیه گرفته بود و کلب علی خان با سایر خوانین این حدود بموافقت سید فرج الله خان مامور بودند لهذا در شوشتر چندان توقفی نذمود و دران سال آب سیل طغیان نمود و رخفه بند میران زیاد شد و آب که برود دو دانکه زور آور شد بند مقام خلل پذیرفت و آسیاها و چرخها که در آنجا بود همه نابر شد و باغ بر جمیعار و سالم آباد و بلا گردان و کلابی و سایر باغچهها که از آنجا آب میخوردند همه بر طرف شد و مانع عظیم دران سال آمد که تمام اشجار و ثمار و محصولات بتلف رسید و ابن مقدمات ابتدای خرابی شوشتر بود و بعد ازان سید مرجع الله خان یاعی شد و عم او مولی هیبه بن خلف بحکومت حویزه آمد و او مردی عاجز کبیر السن ضعیف بود و از عهده تمسیت عربستان بیرون نتوانست آمد و ترکنازان اعراب تمام بلوکات رسید و خط پرسیایی بر پیشانی اهالی آنجا کشید و در تاریخ صد و یازده عیسی خان بن ذوالفقار خان حاکم شد و او مردی ضابط بود و بعمارت ولایت و ترویج حال ضعفا رعیت زیاد داشت لیکن آن مهلت بیافت و در صد و سیزده عبد الله خان بن اعلان خان حاکم شد و مدت یازده سال حکومت کرد و او مردی سخی الطبع عیاش بود و اکثر اوقات را بسیر و شکار و لهو و لعب مصروف میداشت و در تاریخ صد و چهارده اعلان خان حاکم کوهکیلو شد و شوشتر آمد و در باغ خواجه نزول نمود و چون کوهکیلو رفت عبد الله خان با تمامی سادات و اعزّه شوشتر بجای خالی بر رفتند و ایشان را نوازشات نمود و بعد از کوهکیلو حاکم استر آباد شد و عبد الله خان نزد او باستر آباد رفت و بعد از وفات اعلان خان بچند روزی معاودت نمود و دران وقت محمد علی بیگ ابن اعلان خان در شوشتر فایب بود و این در سال بیست و یک بود و در

همان سال میر ویس افغان گلپجی در قندهار باغی شد و در کین خان والی بخارا بکشت و کین خسرو خان کرجی با سپاهی کران از کل ممالک محروسه بمدافعه او برفتند و از آن جمله پنججاه نفر از قشون شوشتر بسر کردگی حاجی حسین بیگ بن حاجی بیجن آقا و قشونات شکست خورده کین خسرو خان مقتول شد و دفعه دیگر قشون بقندهار فرمودند و عهد الله خان از جمله مأمورین بود و در رفتن تساهل نمود و در سال بیست و چهار صفی قلی بیگ نایب کوهکیلو دفعه وارد و او را در باغ خواجه گیرانید و بقلعه آورد و اموال او را سونگ سرکار دیوان نمود و معصوم آقا بن بهبود آقای غلام را که دایب و ناظر وکیل بود با خواجه حسین مستوفی و آقا هادی ابن خواجه عقیبات الله ابن خواجه عبد الباقی که مستوفی خاصه بود ایضاً محبوس نمود و بعد از یک هفته که روانه شد ایشان را مرخص و عهد الله خان را بقلعه کلاب فرستاد و محمد زمان بیگ وای را که میرشکار باشی کوهکیلو بود بخیابت شوشتر گذاشت تا چند روزی که خبر حکومت بیجن خان بن فضل علی بیگ بن فتح علی خان رسید و او حاجی شاه نظر بیگ بن حاجی بیجن آقا را نایب نمود و جمیع امور دولت خود را باو مفوض داشت و در آن سال عربستان بسوزید و سید عبد الله خان بن سید فرج الله خان را که والی باستقلال بود سادات مسامع بقی اعمام او باتفاق متشیخ عرب گیرانیدند و فتنها برپا شد و عوض خان از اردر جهت تدبیر آن امر بعویزه آمد و روز بروز غلیظ تر شد و در همان سال بختیاری هم برهم خورده بود و حاتم خود محمد علی خان بن یوسف خان را گیرانیده بودند و علی مردان خان بن حسین خان بن شاهپوری خان فیلی باتفاق بیجن خان مأمور بتمسک این امور گردیدند و اجتماع ایسان در دزفول دست بداد و کاری از پیش نرفت تا آنکه محمد علی خان معزول و حکومت بختیاری

سعید خان بن حقیق خان قرار گرفت و بسبب شدت حرارت هوا در آن سال
 فاشون بدلی ضعیف شدند و ربائی در ایشان افتاده هر روز جمعی بتلف
 می رسیدند و باین سبب علی مردان خان بولایت خود مراجعت نمود
 و در ماه رمضان بیست و شش بدیع خان معزول شد و حکومت ثانیاً به
 عبد الله خان انتقال یافت و آقا محمد میر اخور را نایب نمود و در شهر
 نمی فعه خود وارد دزفول شد و رستم بیگ با اولاد و معصوم اما و سایر یاران
 که بمنتهی مقدس رفته بودند در مراجعت بمولای عالی ملحق شده
 بروایت آمدند و عبد الله خان در خارج شهر دزفول خیمه زده بانتظار
 علی مردان خان که بانفاق بتادیب و تنبیه اعراب پیوراند و حاجی
 حسین بیگ و حاجی شاه نظر بیگ با رما که بحویزه رفته بودند مراجعت
 دزفول و در دوازدهم محرم بیست و هفت وارد حضور نواب عالی شدند
 و چون حسب الامر الاعلی نواب خان بگیراددن ایسان مامور نمود خدمه
 را بامتثال امر اقدس امر نمود ایسان سرکشی نمودند و از جاده انقیاد
 و اطاعت که شارع نجات است قدم بیرون نهادند و جنگ در گرفته
 حاجی حسین در محاصره مقتول و حاجی شاه نظر بخمهای منکر برداشته
 بعد از سه روز روایت نمود و چون علی مردان خان بحوالی دزفول آمد
 عبد الله خان و سعید خان بختیاری باو پیوستند و سعید عبد الله خان
 از حویزه حرارت دموده در صحرائی دوبرق بایسان پیوست و اعراب را
 که مسمت رود عماره زده بودند تعاقب نمودند تا آنکه در شهر جمادی الاول
 سده مذکوره دلاوی مویتین شده اعراب عالف آمدند و سعید عبد الله را
 گرفته در خانه عبد العالی بن عبد الخان بن فریح شیخ السلطان محبوس
 نمودند و علی مردان خان و عبد الله خان و سعید خان قرار نموده هر یک
 بولایت خود رفتند و در آن راهه رستم بیگ میرشکار باشی مقبول شد

و اسفندیار بیگ ولد او خلیفه او شد و در سال بیست و نه نواب مالک رقاب
 ببردن آب کون بفروح آباد اصفهان تصمیم عزم نمود و آقا کمال ناظر سرکاران
 امر بود و چون بر سر کار حاضر شد یکی خان بن یوسف خان حاکم بخشیارمی
 او را خدمت نمود و باستدعای او حکومت شوشتر بیکهی خان مفوض شد
 و در ماه رمضان سنه مدنوره میرزا محمد حسین بنیابت آمد و مدت
 از سه ماه بود *

فصل بیستم

در شهر ذی قعدة بیست و نه مهر علی خان ابن کلب علی خان
 حاکم شد و در صفر سنی وارد ولایت شد و حاجی محمد خان برادر او
 نائب بود و چون از بیروت میر عبد الصمد سوری نائب شد و در سال سی
 و دو ثالثا عبد الله خان حاکم شد و بساخلو حویزه مامور بود و چون دران بین
 ولی محمد بیگ بن محمد زمان بیگ دلی از جادب لطف علی خان
 سپهسالار نذیبیه اشرار شوشتر آمد و مردم هراسان شده فتنه تسدید یافت
 عبد الله خان از سبد محمد خان والی حویزه چند روزی جهت تسکین
 دایره فتنه مرخص شده در ماه رمضان شوشتر آمد و بعد از طی آن مقدمه
 در ماه شوال روانه حویزه شد و در آنجا بود تا وفات نمود و مسجد خان در
 جوار قلعه از آثار حکومت اول اوست و بعد از وفات او حکومت برادر او
 محمد رضا خان مفوض شد و قبل از ورود شوشتر معزول شده حاج محمد خان
 بن کلب علی خان حاکم شد و بدینول رسید که محمود بن میر و پس قشوق
 ناصفهان کسید و در ماه جمادی الاول سی و چهار در منزل کلون آباد جنگ
 سلطان واقع و قزلباش مغلوب گردیدند و محمود بفروح آباد نزول و اصفهان
 را محاصره نمود و در ایام محاصره حکومت شوشتر بمهر علی خان ایضا
 مرجوع شد و محمد حسین بیگ پسر مهتر او بنیابت آمد و در چهاردهم

محمود سی و پنجم محمود داخل اصفهان شد و طهماسب میرزا ابن شاه سلطان حسین ده در ایام محاصره از اصفهان بیرون رفته بود در عزه صفر در دار السلطنت قزوین جلوس نمود و محمد علی خان مین صلان خان مملکتمدار بود و در همان وقت رقم حکومت نوکیلو باسم بیجن خان و حکومت شوشتر باسم پسر او ابو الفتح خان صدور یافت و ایشان هر دو در دافول بودند و حکومت ایشان دو سال رسید در این بین شخصی مجهول الحال در بخندیزی ظهور نمود که خود را بنیوت منسوب بنواب می شمرد و صفی میرزا نام خود می گفت و محمد حسین خان بخندیزی حقیقت حال او را مصحوب جلوداران باردوی معلی که در اذربایجان بود عرض نمود و قبل از ورود جواب سرخیلان بخندیزی باستصواب محمد حسین خان مصلحت خود را در تمکین و اقتدار او دیدند و بساط فرمان ورمائی جهت او چیدند و عمال و اعیان شوشدر را بانجا طلبیدند و ابو الفتح خان نیز بانجا رفت و چند روزی بدین منزل بود که جلوداران از اردو مراجعت و رقم اقدس مشتمل بر تکذیب آن شخص و عاری بودن از لباس سیدی ده ادعا می نمود از روم مجدداً حکومت باسم ابو الفتح خان نیز همراه داشتند الاجرم صفی میرزا در بخندیزی محبوس و ابو الفتح خان بدوات معاونت نمود و ثانیاً سرخیلان بخندیزی را بر سر دادن صفی میرزا رای قرار گروست بر وفات خواجه اسمعیل بخندیزی در شهر ذی حجه سی و هفت وارد محال دوائی شوشدر و ابو الفتح خان با سپاه و سادات و اعیان باستقبال او رفتند و بکوبه تمام تو داخل شهر شدند و در قلعه فرود آوردند و چند روزی داین موار گذشت تا ابو الفتح خان بمسورت یوز باشیان و بعض سادات او را کهرانیده محبوس نمود و ملیل اسماعیلکه در آن چند روز از بابت پیسنسی های مردم در سرکار او بهم رسیده بود بمواقفان تقسیم کرد و این

معنی موافق رای سایر الناس نبود ایشان غوغا نمودند و خان در قلعه محصور شد و دژ قول هم باین سبب برهم خورد و مردم شوریدند و مهر علی بیگ نایب را بیرون کردند و ولایت را بشیخ فارس بن مساعد بن ناصر بن خلیفه نامزد نمودند و روز بروز آن فتنه غلیظ تر شد و اختیار بدست سفها و جهال افتاد و مشایخ عرب جمعیت نمودند و ابو الفتح خان ضعیف شده بسر دادن صفی میرزا تن در داد و چون او را از قلعه بیرون آوردند و هواخواهان بوجود او قوی حال شدند ابو الفتح خان از شهر بیرون رفت و اختیار توقف در میان عرب نمود و آخر از آنجا هراسان شده بجبال بختیاری متحصن شد و صفی میرزا مقتدر گردید و جمعی از سرخیلانی کوهکیلو در شوشتر بخدمت او رسیدند و بسا فتنهها از وجود او برپا شد و مردمان بیگناه بقتل رسیدند و اجامه و اوداش دست یافتند میرزا محمد باقر ابن شاه میرزا میر و حسین قلی بیگ ابن زال بیگ میرشکار دران فتنهها مقتول شدند تا در شهر رمضان سی و هشت بسمت کوهکیلو حرکت نمود و مدت در سال در آنجا صاحب دولت بود و انواع فساد بظهور رسید و خاندانها برافداخته شد تا بقتل رسید و مردم از شر او فارغ گردیدند و در ایام صفی میرزا حکومت شوشتر با شیخ فارس بود و تمشیت بکفایت اسفندیار بیگ متوط بود و او مردی دافتمند صاحب هوش خیر خواه نیک نفس بود و با عموم خلق بوجه احسن مملوک میداشت و باموری که منضم ضرر عباد الله باشد هرگز رضا نمیداد و طریتی بسیار عالی داشت و همواره همت بر امور عظیمه می گذاشت و توفیق رهایی معارف و مدد او می شد و رای او در حل و عقد امور رزین و فکرش در ملاحظه عواقب متین بود و حدیثش صائب و سخاوت در طبعش غالب و پیوسته افرادگان را دستگیری و یاری نو محضت زندگان را

مرواسات و غمخواری می نمودند و بحسن تدبیر او معاهد مشکلات منحل
و نظم احوال بلاد و عباد میرا از هرگونه خلل بود و حق تعالی سعادت
احوال او را بحسن عاقبت متعظم و نیک نامی دنیاوی او را بتوفیق تدارک
آخرت مشفوع و منضم گردانید تا در اواخر حال از جمیع مهام دیوانی
استعفا و توبه نمود و بقدر مقدور خود را از حقوق الناس بری الذمه
ساخت و مسجد و مدرسه و موقوفات بقا نهاد *

فصل بیست و یکم

وقفنامه مدرسه و مسجد اسفندیار بیگ میرهکار باین

صورت ارتسام یافت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع بقدرته عوالم الوجود - و افاض على ساكنيهما
صنوف النخيرات بما سبل من ينابيع الجود - و كرم منهم الانسان فحكمه على
كل موجود - وجعله في الارض خليفة و امر الملائكة له بالسجود -
وانتخب نبيه المصطفى و ادم بين الماء و الطين - و شد عضده بنجية الانزع
البطين - و جعلها كلمة باقية في اعقابه الطاهرين - و فضلهم على سائر الثقيلين
من الاولين و الآخرين - صلوات الله عليهم على ما شئوا عن ساق الاجتهاد في
تعمل اعباء الرسالة و الامامة - و ادبوا انفسهم في ارشاد اهل سواد و الصد
عن مهازل الجهالة و الوحامة - مادامت دلائل الهدى التي مسارع الفجأة
سابقه - و بقيت الآثار شاهدة بكمال قيودها ناطقة - بعبارة ديكور مقدمه
كتاب كه موقوف عليه سائر اصول و ابواب است درود و شپاس و ستایش
بی قیاس صانع است حکیم و قادری علیم که نسخه جامه عالم امکان را

که مخزن اسرار ربانی و مظهر قدرت سبحانی است از فنون مختلفه کایفات و امور عامه ممکنات و اشکال اربعه عناصر و مقولات مدفوعه اعراض و جواهر بحدی متقن و مضبوط و اجزای آن را بنظم طبیعی مرتب و مربوط فرموده که هر یک بر اتقان حکمت الهی حاجتی قاطع و دلیلی مسلم و در نظر حق مظهر چون مرآت افکار و مقطوعون مراتب انظار بر کمال فضل و ثقافت تدبیر و تفرد از مماثلت مانده و نظیر استوار تر از برهان سلم است و فی کل شیئی له آیه قدل علی انه واحد قانون کلی نوع انسان را که مقصد اول این کتاب و محل معرفت خطا و صواب است بمناطق معرف اسرار و قول شارح فذایج افکار و جوهر نفس مدرکه معانی و مقولات عسره حواس و مناسع انسانی که خاصه این ماده و فصل آن از سایر اجزاس و انواع است اختصاص داده و بر رابده خواران رسم مقرر حیات ابواب متوحات و هیوضات کساده و ابواب سعادات اماده و اجزای استعدادات منظم هداده تا بقوت استعداد نفس والا طبرت مصباح متجدد فکرت افروخته در خلوت غیب از تامل آیات محکّمات لا ریب بمراد کلی و مقصد اصلی واصل و از تتبع اثار معتبره رجال موثقین و بصرف افعال قلوب عبارت اخری شک و یقین و ملاحظه ترکیب جمل عناصره متعاطفه و ترتیب افعال قلوب احوال منداخله و مزیاده و حقیقت افتقار فعل بفاعل و اختلاف حرکات معمول بحسب اقتضای عامل و کیفیت تعلق مسند بمسند الیه و ارتباط صله و موعول و عارف و معطوف علیه و معرفت نسبت مبتدا و خبر و اشتقاق امثله مختلفه از اصل واحد مصدر و سایر مقدمات اختیار و فنون اعتبار نامل بنا و حقیقت معنی منتقل و در مجامع ظهور و مدارس شهر و حضور بقوت محاوره و تعبیر و امداد بیان و کلام و حدیث و تفسیر بمذاهب و تقریر آن مشغول گردیده فاضل اوقات را

بمصارف شایسته حمیده و اعمال صالحه پسندیده بفکری که موافق شرط
و مقتضای جزای او مؤسس این اساس بوده باشد صرف نمایند و بجهت
اکمال نعمت و انعام حاجت صاحب کذاب و شفیع روز حساب و کساف
طریق عواب و جامع جوامع حکمت و فصل خطاب هادی سبیل و عقل
دل ختم رسل را علی الله علیه و اله بر مسند عداوت و برتری و رسالت
سیادت و سروری بدقیق مقامد حکمت و شرح هدایت و توفیق موافق
معرفت و درایت و ترقیب مبادی و اصول و تهذیب معالم اصول و تمهید
واعد شرح منیف و احیای موات دین حقیق و تسهیل تکالیف شرعی
و تلخیص ذرایع احادیث و توحید و اثنای وظایف مقرره عبادات و تلقین
عادات معین و مخصوص و اشرف اصحاب و برگزیده ان عالیجناب
و خواجه منابر و محراب و راز دار اسرار الی من العلم الف من باب بذلتی
من کل باب الف باب سرور عبودیت طاهرة مخصوص بخطاب ادب اخي
بی الدنيا و الآخرة باب مدینه علم و هدی معلم قدسیان ملاء اعلى حضرت
مقتضی و سایر شایستگان این دود سزده را بمقتصد رعیه امام
و خلافت و مفزات سفیه کرامت و شرافت و توضیح شرایع الاسلام
و تذویم احکام حلال و حرام و امارت مسائل اهل و تفصیل جمل علوم
و تکمیل آداب و رسوم و اقامت حدود و سیاسات و سایر مقون ریاسات
نامزد و مخصوص فرموده کریمه اما یزید الله لیدهب عنکم الرجس
اهل البیت و بطهرم بطهیراً از عصمت و طهارت و علو شان و مدلول
ان میفا اهل البیت می کل خلف عدد لا مرتبه سیادت و امامت تا پیام
وامت حق مختص ایسان است علی الله علیهم و علی ارواحهم
و اجسادهم و بارک و سلام ملائکة و الانوار و النظام و الشغل کار علی علم
و جبری علی وجه التواطؤ و التمسک

اما بعد بر سبکی دنیایان مدارس دانش و نیش و متحققان مقاصد حکمت آفرینش که از تصور مقدمات عرفان بتصدیق جتن و عمل ارکان نتیجه ایمان یافته و از مطامع مصنفات بدیعه عالم الغیب و التلهاده بقوت اجتهاد نظر و استفاده روش مسائل معضله حقایق دانی و اصول معالم مشکله دقایق معانی را از هم شگافه اند صورت این معنی در مراتب و ضوح نمایان و صدق این دعوی در محضر عقل نکته دان ثابت و مسلم البرهان است که حضرت یزیدان جلالت قدرته پیکر انسان را بمضمون و بدا خلق الانسان من طین از عنصر جماد و ماده سایر موالید عالم نون و فساد ایجاد و تکوین فرموده در اصل جسمیت و لوازم یا باقی اجرام و اجسام مسازک و مساهم است و بعد از افاضه نفس حیوانی که صفت حیات و امیاز از بعضی مرکبات مانند جماد و نبات پیدا نموده غذاء آثار ارادیه می لاند بود در اکل و شرب و قوم و وقایع و سایر لوازم حیوانیت مساوی و مساوی سایر ادواع است و بافاضه نفس مدرکه معقولات استعداد و استعداد معجزولات و اندقال از ادله بمدلولات و از علل بمعلولات یافته ترتیب افکار و خیالات : تصرف در وجوه دلالات و فزون کمالات و کیفیت انتقالات و استعمال قوی و آلات میتواند نمود و در این مرتبه او را بر جمیع عالم مزینت ثابت و مسلم و بنص محکم انی جاعل فی الارض خلیفه بر سایر عالمیان سرور و محکم و بمودای و لقد نورمنا بنی آدم شایسته شریف و تکریم و مصداق لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم است و بشهادت مقبوله فطرت و تصدیق تصور و فکرت نفس ناطقه انسانی از قوتین نظریه و عملیه مزج و ترکیب و این معجون کبیر بدست قدرت حکیم خبیر از این دو جزء مناسب تخمیر و ترتیب یافته که بنوت نظریه ادراک علوم و معارف عقلیه و پسمعیه و بقوت عملیه امتثال تکالیف و آداب شریعه

نموده بسعادت علم و عمل از سایر مکذوبات علوی و سفلی ممتاز و یوم یاتی
 دل نفس تعادل عن نفسها بدعوت یا ابتها النفس المطمئنه الرجعی
 الی ربک راضیه موعیده فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی دستوری
 یافته در حظایر قدس و معجام انس باشاره اولئک مع الذین انعم الله
 علیهم من الصبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا
 منار الیه و تقرب و یلبسون ثیابا حضرا من سندس و استبرق سرا فراز
 کردند بلبله اقوی وجوه ظاهره و اوضح حکم ماهره در امیختن جان و تن
 و برهم بدن جوهر نورانی نفس نه پیکر ظاهری بدن همین حصول تمکن
 قام و تصرف عام و قدرت بر استعمال مروت عملیه و اقامت طاعات و عبادات
 بدنیه و انتظام مصالح شخصیه و مدینه است که وظایف اعضا و ارکان
 و وجود آلات و جوارح موصوف علیه است و چون این استکمالات
 و حصول این کمالات مسرور دانهال اجلی است که خروجیها از قوه
 بفعل دران میسر تواند شد و مدت حیات عبادت ازان است بالضروره
 در مدت مزبوره شارع حکیم جهت نیازی شخص و قوع و مع الم شهوت
 و کسر سورت قوای عبادانی بعض لذات جسمانی را مانع اکل و شرب
 و نگاه بر قانون مندر شرع امور مباح موعوده تا از فذاول انها چاشنی گرفتار
 نموده لذات حقیقی عالم دیگر و ساده و بها ما لا عین ذات و اذن سمع
 و لا خطر علی قلب برشنا سند و هر یک که موبین مزبورین را باطل
 و مهمل و استمداد اعلی را غایع و معطل کرده فطرت ذاتیه خود را
 مخفل و همگی همت را مصروف شهوات حیوانی و درست ساختن
 مشرب و منکم و مائل داشته باشند مصداق اولئک کالانعام بل هم اضل
 و بعلت دعوی انسانیت بحسب شکل و صورت و بعض حیوانیت
 در باطن و سیرت باخل جمع ان المنافقین فی الذکر الاسفل بخواند بود

و فی الحقیقة غرض اصلی از بعثت انبیاء و تفریل کذب سماریه و تاهیس
 شرایع و نوامیش الهیه و تقریر ادیان و ملل همین استکمال نفس و انتظام
 سرشته علم و عمل است تا ببرکت انبیاء هدایت گستر در استخراج
 مجهولات از خطائین هر دوسر محفوظ و بدالات اربعه متفاسیه کذب
 الهی بجمع سعادات و حصول مرادات بهره مند و معظوظ باشند و نصوص
 صریحه کذاب و سنت در باب شرافت و ایجاب تحصیل علم و معرفت
 و قیام باعمال صالحه که مسبق و مربوط بآنست از غایت استفاضه
 و شهرت مستغنی از ایراد و بیان است و مضمون و للمارض من کاس
 دوام نصیب مجالس و مجامعی را ده در این خصوص انعقاد و ترتیب
 یافته باشند بر سایر اصناف و نامی مسائن ثابت و ظاهر و بعقتضای
 شرف العکان بالعین مریت و رحمان واءم و باهر است و لهذا در جمیع
 اعصار ارباب ثروت و اعتبار که از جویبار توفیق حضرت کردگار سیراب
 و سرشار گردیده و از شربتخانه الطاف بی نهایت جناب احدیت شهد
 شناسائی و معرفت چسبیده در تهیه مجالس امانت و استفادت و بقای
 مدارس و مساجد و مجامع عبادت جهت بوفق امر تعلم و تعلیم و اجتهاد
 و گرمی هنگامه تقوی و علاج و سداد سعی بلیغ بر ذمت همت واجب
 وجد و اهتمام در تربیع و انتظام آنها بانصی مراتب نموده اند که هم
 باعث انتشار صیت و بلفدی اوازه و هم موجب نیکنامی بی اندازه
 و هم از بقای اثر امروز روزگار ذکر ایسان زنده و برقرار و مصداق ان لا تارنا
 تدل علینا فانظر و ابعثنا الی الآثار بوده از مشارکت در اجر و ثبوت
 حسنی باهر که در اینجا تردد و سکنا نماید در این امر شایسته جزای فامان
 اعطای و اتقی و صدق بالحسنی فنیسره للیسری و یوم لا ینفع مال
 و لا بنون من جمله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشند باین جهت از مائر

نیک بختان که اشعه انوار توفیقات یزدان بر ساحت احوال ایشان تافته
 در انوار بلاد مشهوره مدارس و مساجد متعدده معموره وجود یافته و در
 دار المومنین شوشتر صیفت عن الافاضة والسرور که از منتهای بلاد قدیمه اسلام
 و نقد کامل عیار خالصه اشالی 'ن' منقش بسکه ولاست شاه مردان علیه
 و علی ارادة الصلوة والسلام است دیر مساجد عدیده و جوامع قدیمه
 و جدیده ساخته و پرداخته گردیده و سکند انجا باقامت جمعه و جماعت
 و رسوم دین و ادامت تهجد و اعتکاف و ادب و آیین سر آمد و معروف
 و در السنه و افواة بوصف رجال لاتهم تجارة و لا بیع عن ذم الله مفعول
 و معروف و درس و بحث و معازره علوم دیر بخد الله بیفهم شایع
 و مقدس و دواعی و رغبات ارباب تعلیم و تعلم و علم و عبادت است نهایت
 دران دیر و بیض آثار تا به حال وجود مدرسه که بخصوص درس و اشتغال
 به شده باشد اتفاق بهفداده و احدی از کابر انجا بریدنه حلقه پایداری به
 مرور روزگار محیط دایره جمیع طلبه علم و معروف باشد بفا ففاده
 هر چند در مبداء و فیاض بخلی و امسکی بی نهایت ادراک این قسم
 سعادت عظیمه جاودانی و دریافت لطف و توفیق بردانی موقوف
 باستعداد جوهر قابلیت نفسانی و مسبوق بسو دوشست روز اول و نادیر
 بدانی است تا بعد از نمادی روزگار و انتضای دهوز و اعصار که دعفایت
 بی نهایت اعلی حضرت داری همگی اسباب و شروط این خیر جاری
 بوجود فیاض العجود و امر السعود عانیجذاب مبدای ادب سامی الثاب
 بیادت و درجات و اقبال پناه محامد و مکارم و معالی دستگاه دقایق
 و معارف انتباه مسعله افروز دردمان رفعت و عزت و فجدت و مفاقت
 مسند آرای انجمن ارادت و عظمت و مکرمات و شجاعت و الاتباری
 که ساحت پر سعادتش مناصد طوائف اعم از اقصای بلاد و سرای دولت

برایش قحط رجال عرب و عجم سواد العاکف فیه و البادکونی رفیعش
 بجمع اماني و سعادات نمونه عیدگاه منی و بیت عذیقش و چهره اولیای
 زادت و من دخله کان امفا خدام کرام مقام با احترامش از فضل بیدریغ
 اقدام سعی بلیغ بدعوت حاجتمندان پویان و در قیام بمراسم میزبانی
 ذمال کشاده جبینی و چرب زبانی از روی ملاطفت و نوازش و نهایت
 شوق و خواهش ورد سلام علیکم طبتم فادخلوها گویان از خبزو حواری
 فخوان احسانش مائده حواریین رشک درده و نعمت الوان فراوانش فیها
 ما تسنهی الانفس و لذ الاعین در پیشگاه تمناهای صادر و وارد غیر ممنون
 مستوده سلالة الامجاد و الاعظام و الاکابر نقاوة الامائل و الصنادید کابرا
 من کابر شجاعا للعر و الرعة و الامارة و الاقبال زیفا للمائر و المفاخر
 المعالی و الاجال اسفندیار بیکا احسن الله احواله و اعلم باله و حقق
 فی الدارين اماله صدق عالی قدر ربیع مقدار گرامی تبار مرحمت و غفران
 مذاک رضوان جایگاه المبرور المسکور المقتتل الی رحمة الله رستم بیکا
 عمده الله بغفرانه و اسکفه اعالی جفانه که همواره انتظام مصالح این دین
 سرادگست کار گذاری آن نوبیق اثر بفرار و حل معاند امور عموم سکفه
 بن صوم و نوم بدستور ابا و اسلاف در گوار بعنده کسائی زای زرین و ذهن
 متین آن سعادت یار عالی مقدار است حاضر و حاصل و نوبیق ادراک
 بن فوز عظیم مجامع احوال معظم الیه را شامل گردیده این طلسم قدیم را
 که باسم سامی آن شهر یار گرامی اعتقاد یافته بود بقوت باروی نایید مخمل
 گردانید و لسان حال آن ارجمند باواز بلند صدای کم ترک الاول للماخر
 مسامع ارواح ساندین رسانید و بتدر اهتمام وجد تمام در زمانی قلیل سبیل
 بن مقصد جلیل را با وصف ذنوت اشغال بالانفراد و الاستقلال پیمود و این
 زمانی مبارک را مستعمل بر عفت حجرة بر مستعلین علوم دینی و طلب

معارف یقینیه وقف و مسبل نمود حجرة وسطین مکان مدرس و ایوان
پیش آن مجمع تدریس و شش حجرة دیگر از یسار و یمین با ایوان محقر
پیش هر یک از آن سائر مستغلیین است مدرسی که دانشمندان رموز لوح
و قلم از جهات سده عالم غیب و شهادت بقصد استفاه و استفاده بانجا
شتابند و مدرسه که خضر و الیاس بقوار و سکون مدت الحیات باطراف
ربع مسکون سیر نمایند مانقد آن دیدند بقائی چون و ذاق کربمان محکم
اساس و فضائی چون وادی ایمن تجلی گاه انوار قدس بی اندازه
فیاس مغه مهایش کوی از کوی ابوتواب فیض برده و از رشک
یزان بخش جدول سلسال و لطافت زلائس که هذا عذب ورت آب حیات
روی نظلمات نهفته نسیم روح آفرای دل ربایس هوای وطن را از سر دور
برده و هوای عطریسای درخت زدایش افسانه شمال فجذ و نسیم الصبا را
از الواح دها سوده ویش کسفرده اش از اجفحه متفی و ثلاث و رباع
و رشکمان سدره اشیان در هم دافه و روشن پر نورش را کوئی از صفای بقعه
مبارکه پرتوی زافه دوریان درام از انجام این بقای جنت فرجام بشوق
بواضع و خدمتگاری شگفه ان مقام منبسط و دل شان و حفظ اعمال عباد
شکر افان ده دم الواح ایوم المعاد و سکنا کزیدن این مکان برکت نهاد
دانشاد هفدا الارباب اناعیم دعیمهم هر بهذیت و مبارکباد جواهر گران بهای
معانی چون قطرات سحابی بسای از تقویر دلپذیر ایشان می بارد
و به طولای بحر بی نظیر ایشان است که صور علوم و معارف بر الواح
ذهان مستعدون می نگارد حافظ این عرم در مقامیکه آشفک مبلهات
معاد اگر این نوا سوا بد کفجایس دارد •

• شعر •

حدیث مجلس ما معشوشک و ریب کند

دعای ملسنت که روح الامین بهیسیب کند

ز عطر حور بهشت آن زمان بر آید بوی

که خساک مدرسه ما عبیر جیسم کفد

و چون اطراف توپیده مدرسه و آن حوالی از مسجدی که مجمع صلوات
و مقام دعوات اهل محله باشد خالی بود جهت تسهیل بر شمسایگان
و تقابل ثواب رایگان و نظر بکمال ارتباط علم و عمل در ضلع مدرسه مسجدی
مصدق لمسجد اسس علی التقوی من اول و مشارک آن در فضا و ممر
و مدخل مستعمل بر ده گنبد بذا نمود توپیده تلک عشرة کامله گوئی اشاره بآن
است و باطن و اتمیها بالعسر همانا مرجعش همان است اساطینش بتعظیم
شعائر دین مبین مانند عدول مومنین راست و باقامت شهادتین رنگاری
نشتاین با جمع ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا موافق بی کم و کاست
محرابش باستقبال جماعت رحمت کشاده آغوش ایستاده و مغبرش
معراج الیه یصعد الکلام الطیب استوار نهاده خشت حام و پخته طاق
مرصع و لمایت بگنبد مینائی افراخته زیفت رواق فقور چین را چون
سفال نه از طاق دلها انداخته سنگ خطائی آب و رنگش در نظر
صاحب الخیرت مستقری افزون بهادر از سنگریزه اسکندری و فذیل
بیعدیلش کمشکاه فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه کانها کوب
دری نقش ساده فرش انداده اش نگار قلمکار را پایمال و از تهرج دبائی
رنگ صلمعش بر قلمون رنگ برنگ از افعال صلابی بلند آوازی شلینگ
بالایش چون آوازه دین محمدی صلعم بآفاق عالم رفته و باعلای کلمه علیائی
لذكر الله اکبر در اوقات خمس لیل و نهار نوبت لمن الملك الیوم لله الواحد
نقهار کوفته بر میموندش نمونه چاه زمزم ورشته مدار پایدارش پرتاب نراز منطقه
لک اعظم برج آبیش ماء معین از اعماق زمین بجوده صفای مشرب
شیده و رشحات چرخ دولابش گوئی استادگان چرخ دولابی چکیده هر

چرخه از حوض ابریزش چون سؤر مؤمن شغائی بیقربین و هر قطره تازه تر
 کن ابروی شاهدان ان الله يحب التوابین و يحب المتطهرین صفای
 ظهور چون سیمای پاکان از دور نمایان و کیفیت وضع ان و دیگر میان
 مناسب تنزیل مرج البحرین يلتقيان بینهما برزخ لا یبغیان اساسش در
 رفع احداث صغار و کبار و تنزیه ارجاس و سواس خفاس نابکار متقن
 و استوار و اطرافش چون حوالی حوض کوثر مجمع متقین و ابرار خدمه
 چون ولدان جنان باکواب و اداریق و کاس من معین استیاده و نشسته
 و شریک علیحدده بامثال امر و طهر بیتی للقاءمین و العاکفین و الرکع
 السجود میان بسته حریمی با بیت الحرام یک جهت و مخصوص
 و جماعتی فی سبیلہ عفا کانهم بقیان مرموص از فضای پیش بعلاوه صفه
 طولانی پیش حجرها تا بعد محاذی سئون مسرقی مسجد برسمانی
 متعلق بمدرسه است که مکفون ضمیر مفید و ذخیره خاطر خطیر واقف
 مغربی الیه آنست که در اینجا بعض اشجار مثمرة مانند فافای لخل
 و رمان که ممدوح بنص قران و احادیث و آثار مستفیضه در اجماع باب
 غرس و ترقیب آن مثواتر و بیکران است غرس نمایند تا ان مهر ملایک
 آشیان فیض صوری و معنوی را مجموعه و بمشابه ریاحین جنان جامع
 و فائده کثیره لا مقطوعه و لا منقوعه گردیده سکنه آن نزهت سرا از تفاول
 برکات مباحه بیچون و چرا شیرین مذاق و دایم الانبساط و از تعیش دران
 ظل ظلیل عشرت افکیز و سماع هزاران خوش الحان سحر خیز همواره در
 وجد و نشاط باشند و از محاذی ستونهای طرفین مسجد برسمانی بمسجد
 متعلق است و تدمه که بمغربی واقع ست با چاه و حوض و مهر
 و مدخل و فضای خلف با او پخافها که در اینجا ست از مشهورکات است
 و چون مدرسه و بمسجد را مصالح ضروریه بسیار از مرمت و فرش

و روشنائی و خادم و غیره در کار و سکنه مدرسه را نیز مرسوم می که وجه معیشت ایشان باشد لابد و ناچار است و بدون این ممکن بود که در سهل و وقتی بایر و معنیهم بلکه بالمره از حیز انتفاع افتاده رسم آنها را بالکلیه بر طرف و منعدم گردد و خاطر عاظم معظم الیه باستدامت این آثار و استمرار آنها بمرور روزگار متعلق بود بذا برای جهت صرف مصالح مزبوره از املاک و مستقلات مجبوره خود که بانحصاری شرعی و وجوه صحیحیه شرعیه در تحت تملک مشارالیه داخل و بدون منازع و مزاحم بر وجه استحقاق در آنها متصرف و مستقل بوده وقف موبد و جاس مخطد نمود تمامی و همگی و جمگی یک باب دکان بقالی متصل بحجره هفتمین که بانضمام قطعه زمین بیاض محل این هر دو بقا از مالکان شرعی از اولاد و احفاد حاجی فخرالدین بوز بموجب قبایچه علیحدده مشارالیه انتقال یافته و تمامی و همگی و جمگی یک باب دکان دیگر متصل بان نه درینولا بمال و رجال خود بنا و احداث نمود و تمامی و همگی و جمگی حصه مشاعه خود را از دو حجر طاحونه یکی دایر و دیگری بایر واقعین در قریه در بندار من توابع بلده طایفه و زفول و تمامی و همگی و جمگی حصه مشاعه خود را که نصف است از دو حجر طاحونه واقعین در زربند ماهی باز آن یکی معروف بحسن یکی و دیگری احمد یکی که حامل و مداخل موقوفات مزبوره بعد از وضع مصالح الاملاک هر یک بعلاوه مبلغ یک تومان و پنج هزار دینار از حاصل نقد و جنس حصه معزی الیه از قریه نجف آباد و توابع که در تحت نهر کلانتری واقع است سال بسال بمصارف لازمه مدرسه و مسجد صرف شود باین قرار که اولاً اخراجات ضروریه اصل را از اندود پشمیت بامها و پابست دیوارها و اصلاح نازداناها و مرمت مبالحا و چاه و حوض و آلات و ادوات آب کشیدن و سرانجام روشنائی مسجد و تجدید

فرش مسجد و مدرس و مرسوم خادم بقدر احتیاج و نحو ذلک مقدم داشته آنچه اضافه بماند یک ربع آن بعنوان حق التدریس مخصوص مدرس و سه ربع آن بیمانین سایر مستغلیین بالمساوات تقسیم شود و قوامیت موقوفات مربوطه بعالیجناب و ائمه مدکور و اصنام اولاد مذکور بظناً بعد بطن و اکمل علمای بلد مرقباً الی ان یرث الله الارض و من نعلیها مودول و مرجوع است و عزل و نصب و اخراج و ابقای ملایان و تعیین حجرها منوط برای و اختیار مدرس و تعیین امام مسجد منوط برای متولی و خواهرش اقل محله و تصدیق مدرس است نه بحسب قابلیت و اقلیت اختیار نمایند مقرر اندک مدرسین و ائمه و متولیان و منصرفان و مصصدیان و سایر مباشرین اوقاف عامه که از جانب صدور تعیین می شود مدرسه و مسجد و موقوفات مربوطه را از محال نصرف خود خارج و مستثنی دانسته بهیچ وجه من الوجوه در اینجا مدخل نام ایفد و از همد جهت قدم و فلم کوتاه و کسیده داشته بمتولی شرعی مزاحمت نرسانند و هر یک دینار و یک حبه ده بعنوان رسوم و غیره از اینجا نوع و نصرف نمایند سعادت و خون خفزی بر ایشان حرام و باز خواست آن در روز قیامت در مجمع خاص و عام و محضر سید الانام علیه و علی اولاده الصلوٰه و السلام خواهد بود و جمیعہ و وقف شرعی بر دهیم محکم شرعی بسرح و قانون مذکور بلفظ ماثور و موع یافته شواظ صحت و سداد و لوازم تسجیل و اشهاد معمول و مرقب گردید و چون این بذای برات الدما در نام سعادت نظام ایالت مذکور ثویا مکان و الاشان ربيع البقیان و بعض الاممذلی مفتح الاحسان بواب مسدطاب معلی الناب ملک جناب سامی قباب طاب ملک حکومت و امارت و جلالت مهر سپهر عظمت و شہامت و سمالت بواب درخشان اوج حشمت و بجدت و ایالت اختر قاتان برج مفاہیت و تنجاعت و اصالت

خورشید کشور هفرمندی و دانشوری نیر اعظم عالم ضعیف نوازی و ذره پروری
 قایید مداری که همواره رکاب عزم جزمش در دفع یا جوج فساد سریع السیر و
 وجهه همت والا فهمش تربیت ارباب استعداد و تهیه اسباب و امور خیر
 است معدلت شعاریکه در عهد امانش گرگ و میش در کوچهای تنگ
 سربگوش یک دیگر می گذارند و غزالان شوخ چنم رفتار عشوه کار در موسم
 بهار و جوش ریاحین و اربار تا از روی کمال اطمینان و فراغ بعنوان تعین
 و ترطیب دماغ بمرغزار و باغ خراشد اطفال شیرخواره خود را بیستان
 شیر سپارند مظهر آیات مرحمت و مروت ناصب آیات مکرمت و فتوحات
 عالیجاه عظیم الاشده ایالت و امارت و اقبال پناه مآثر و مفاخر و سعادت
 دستگاه معالی و مناقب اکتناه زینا للجلالة و العظمة و الشجاعة والمهابة
 والعدل و الاحسان ابو الفتح خانا خائف الله اجلاله و ادام اقباله که همواره
 همای میمنت اقامی سعادتش ابا عن جد بمنابه فرقدان ابدی الظهور
 بر مفارق سکنه این دیار پرتو اندازد و حال احوال اهالی این الکا بدست
 گرمی خورشید عنایت و هواداری لطف بی نهایت و دست پروری
 تربیت و رعایت این سلسله علیه و الا در ترقی و اهتزاز است
 و فی الحقیقت مقیداس فاطمه ایضولا از اندکاس مسعله و روزان دولت این
 دودمان مناعت نوامان امور حقیقی گرفته و وفوع پدیده دواب مستطاب
 معری الیه بدحوریک داعیه مساعدت در این مثنویت حسنی و امثال
 فرمان و تعاون علی البدر و الذلوی قرینة الی الله و طلبا لمرغمة مقور فرمود
 که مال یک باب دکان بتالی مرمور که بسوکار دیوان متعلی می باشد بدستور
 سایر موقوفات مسطوره در وجه مصارف مذکوره مسجد و مدرسه متور بوده
 عمل و مبادشرین امور دیوانی از محال عمل خود موضوع و خارج شفاستند
 و بهیچ وجه متعنن نگردیده بمقولی شرعی وا گذارند و هر یک از حکام

وزرا و مهتوفیان و صاحب جمعلن و سر رشته داران مالیات دیوانی از
مضمونه مسطور اذعراف ورزیده درانجا مدخل نمایند در روز فرم اکبر
در محضر شفیع محضر رسید بشر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
شرمسار و خجیل و از روی سافی کوثر حضرت امیر المومنین حیدر و سایر
ائمہ اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر سر افکنده و منفعل باد
فمن بدله بعد ماسعه فانما ائمه علی الذین یددلونه و قد وقع الاشهاد
بذلك فی شهر ربیع الثاني من السنة الثالثة و الاربعین بعد المائة و الالف
(۱۱۴۳) و الشمس فی اول العقب و الحمد لله اولاد اخرا و ظاهرا و باطنا

فصل بیست و دویم

بعد از قتل صفی میرزا اسفندیار بیگ مدکور جهت حفظ نظام
و حصول اطمینان و آرام با شیخ فارس مدارا و سازش نمود که آسیبی
بر عایا و ضعیفا نرسید و طرق و شوارع فی النجمله مأمون و مسلوک بود و در آن
ایام شاه طهماسب بخراسان بود و ناصر علی بیگ افسار ایوردی باو
پیوست و خدمات نمایان بنفندیم رسانید و مورد الطاف خسروانه گردیده
خطاب طهماسب فلی خان یافت و سجع نگین او این بود • • • بیت •
شاید بفک ساید از اقبال رکاب • طهماسب فلی خان شده از شاه خطابم
و اشرف شاه افغان که بعد از محمود شاه خلیفه شده بود قصد خراسان
نموده و ایشان بمدافعه او نهضت نمودند و تمام اختیار را از هر جهت
با طهماسب فلی خان بود اولاً در شمه خوار محاربه بین الفریقین شده اعلان
مغلوب گردیدند و روی بفرار آوردند و ایشان را تعاقب نمودند تا مورچه خوار
مابین اصفهان و کاشان و درانجا جنگ دیگر واقع شد و شکست امضا بر
افغان روی داد تا آنکه محمود را بامفهان رسانیدند و بلا توقف بپوچ و بنه

خود را برداشته بسمت فارس فرار نمودند و اصفهان از اوغام خالی شد و پادشاه و طهماسب قلی خان و عساکر داخل اصفهان شدند و پادشاه در اینجا توقف و طهماسب قلی خان با عساکر بقعاقب اوغام روانه فارس شدند و چون کلب علی بیگ ولد مهر علی خان در شوشتر و کوهکیلو قلیچ قورچی صفا میرزا بود و در جانکی قتل او داخل بود و یوزباشیان کوهکیلو این خدمت را از او بپایه سریر اعلی در خراسان معروض داشته بودند و دران ایام رقم حکومت شوشتر باسم او رسیده بود نهایت چون طایفه اعراب صاحب یدو مالک تمام آن صفحه بودند این رقم ابراز دهند و جز معدودی بر مضمون آن اطلاع حاصل نموده بودند و بعد از آنکه خبر شکست افغان در رشمه خوار رسید مردم فی الجملة مطمئن گردیدند و ارقام متعدده باسم کلب علی خان متعاقب آمد و اعراب ضعیف شدند مضمون ارقام معمول گردید و کلب علی خان در دزفول مقتدر شد و اعیان شوشتر را بانجا طلبید و بقایای مداخل را که در محل مانده بود باز یافت و خود و قشون را مستعد نموده روانه اردوبی معلی گردید و قبل از او ابوالفتح خان روانه شده بود و چون در اصفهان بسرف بسا طبوسی ولی نعمت رسید او را بخدومت سردار مامور نمود و در حدود شیراز بطهماسب قلی خان ملحق شد و محمد علی خان بن اعلان خان همراه سردار و حاکم کوهکیلو بود بواسطت او حکومت شوشتر بابوالفتح خان تفویض شد و کلب علی خان حوالی بروجرد بود که بر عزل خود مطلع شد قشون را مرخص نمود و خود مخفف روانه خدمت سردار شد و چون سردار از شیراز بکوهکیلو آمد ابوالفتح خان را باستمالت علی مردان خان به فیلی فرستاد و کلب علی خان را بنحصیل هزار تومان بیضهش و ورود بشوشتر فرستاد و ایشان هر دو در اواسط ماه رمضان چهل

و در وارد شوشتر شدند و خود با محمد علی خان و عساکر مفسوره در سلخ پناه رضان داخل شدند و طهماسب قلی خان در خانه معصوم آقا و محمد علی خان در خانه میرشکار بود آمدند و سیورسات قشون را سه روزه اسفندیار بیگ قدارک نموده بودند و در آن سه روزه ده روزه دیگر حواله شد و به سهولت از مردم باز یافت شد که خلق چندان ستمی نکشیدند و شیم ناصر بن حمید آن را با چند نفر دیگر که از مشایخ عرب به خدمت آمده بودند در شوشتر محبوس و همراه بردند و چون مقدمه شد میزان و خوانی ولایت را محمد علی خان سردار اظهار نموده بود مقرر داشتند که اهل خبرت و مسنوفیان اخراجات تعمیر آن را بر آورد نمایند و مبلغ هزار و چهار صد و هفتاد تومان که استیفا نموده بودند بمالوجهات کاشان حواله و اسفندیار بیگ را سرکاری آن مهم مامور و حاجی محمد بن حاجی زمان و حاجی محمد علی بن حاجی محمد العسین مولا و حاجی معین بن خواجه میرزا علی و حاجی معصوم بن حاجی تقی قلاس را که کدخدایان بلد و معارف کل آن سرحد بودند بتحويل داری وجه مرزبور معین نمود و بعد از نهضت نواب مختار الیه سمت فیلی حاجی محمد علی و حاجی معصوم بکاشان رفته وجه را باز یافت و مراجعت نمودند و اسفندیار بیگ اهتمام تمام معمول داشته بمشورت و استصواب حاجی محمد مدکور که بفقون معرفت معروف و به جمیع مقامات ذانی موصوف بود در سال بعد کار مرزبور با تمام رسید و چنان شد که خلائق از بالای بند بصرای کرکر تردد می نمودند و ثمرت محصولات و ارتفاعات صیفی در آن سال بعدی رسید که مردم ادای شکر نعمت نتوانستند نمود و مقارن این حال اسفندیار بیگ از این سرای عزیت بدار آخرت انتقال نمود و آب سیل در آن سال طغیان زیاد نمود

و قدری از کارهای کهنه و نو خلل پذیرفت و احدی در مقام سد دان در نیامد و جرات عرض مطالب بنواب سابق الذکر نمودند و روز بروز خرابی آن زیاد و باغات و بساتین را از لهب تشنگی آتش در نهاد افتاد اشجار ترنج و نارنج خشکتر از اجزای شطرنج درختان آبی و قوت از بی آبی فوت و دار بست تاک که نمونه ظل عاطفت کریمان بود اوهن من البیوت لبیت العقبوت سید بسبب قحط آب در آسیب نار از تاثیر اسم خود سوخته و چنار آتش در درون افروخته انواع لیمو معدوم و از ذکر انجیر جز در سوره والتین چیزی معلوم نه دلها افسرده و گلهها پژمرده انهار سراب و دهکدهها خراب صحرای میاناب که نمونه جنات تجوی من تحتها الانهار بود نمونه دشت کربلا و بازرگانان آن بلوک که همواره طریق مکرمات مسلوک می داشتند در طلب یکجبرعه آب متحمل هزار گونه بیکار و بلا *

دم ماهی شده در قعر کرداب • غبار انگیز چون جاروب بی آب خضر را از دم آبی نشان نیست • زمرگ خود خبر هست و ازان نیست اکنون چند سال است که محصولات صیفی لز بقول و حبوب از بلاد قریبه بانجا می آرند و محصولات شتوی را بامید باران می کارند و چون در سه سال متوالی قبل ازین کم بارشی شد بار سال که مردم بصحرای مسکر باسقسفا رفته بودند خاص و عام درانجا مجتمع شده اراده بستی بند و آبادی ولایت نمودند و روز دیگر جهت تاکید امر همگی بمسجد جامع حاضر و هر یک بقدر وسع و استعانت چیزی قبول نمودند که از خالصه خود بن مصرف برسانند چون انجا این مدعی در کارخانه تقدیر رب العالمین صورت وقوع نیافته بود در عقده تعویق افتاد و هم چنان موقوف بماند لعل الله یصلح بعد ذلک امرا *

فصل بیست و سوم

چون طهماسب قلیخان از شوشتر حرکت نمود و بلاد فیلی و گیلان و آذربایجان را که بتصرف اولیای دولت رومیه و روسیه بود متخاص ساخت بخراسان مراجعت نمود و محمد علی خان والی فارس شد و ابو الفتح خان در شوشتر مقتدر گردید تا سال چهل و چهارم که طهماسب قلیخان باصفهان آمد و جمیع حکام و عمال ولایات را بانجا طلبید شاه طهماسب را از سلطنت خلع نمود بکجاوه سوار کرده بخراسان فرستاد و سکه و خطبه باسم ولد رضیع او عباس میرزا معمول داشت و محمد بیگ کنجلو خراسانی را بشوشتر فرستاده بود و میرزا زئی ابن میرزا محسن وزیر و خواجه عبد الله ابن خواجه عبد الباقي مستوفی و معصوم آقا بن بهبود آقای نایب و از کخدایان حاجی محمد و حاجی محسن و جمع دیگر را باسمه باصفهان طلبید و مؤمن بیگ قوللر آقاسی مرو را نایب الایاله و عباسقلی بیگ بن مرتضی بیگ عباس فلی بیگ بن ایلدرم بیگ سابق الدکر را وکیل مالیات نمود و علی رضا بیگ افسار خراسانی را با فوجی از سپاه باین حدود فرستاد و خود در اصفهان بود که مردم بدختیاری احمد خان بن قاسم خان حاکم خود را مقتول نمودند لاجرم بدختیاری آمد و در منزل بفوار جمعی را مقتول و تدمه را بکوچ خراسان مأمور نمود و در کمال استعجال بدزول آمده بمحاصره بغداد گرفت و علی رضا بیگ و مؤمن بیگ را بانجا طلبیده تمام اختیار شوشتر و دزفول بالاستقلال بعباس قلیخان بیگ مسلم شد و ابو الفتح خان در شوشتر خانه نشین بود تا آنکه محاصره بغداد بطول کشید و از برای ساختن کشتی جهت جسر قیر ضرور شد؛ مرمغان بهمداد ابو الفتح خان صادر شد که از منبع قیر که

در حوالی شوشتر است هر قدر که تواند شد قیور تحصیل و بغداد حمل و نقل نماید و ابو الفتح خان بعد از تقدیم آنخدمت برفاقت اسامق بیگ بن محمد علیخان درافجا توقف نمود و محمد علی خان درانوقت بایلچی گری بهندوستان رفته بود تا در شهر صفر چهل و شش که عثمان پاشای توپال از جانب سلطان روم با سپاه بیکران بامداد احمد پاشای بغدادی و مدافعه قزلباش نزدیک شد و طهماسب قلیخان باستقبال ایشان رفته جنگ عظیم واقع شد و شکست بر قزلباس افتاد و خلقی کثیر از ایشان مقتول و اضعاف مضاعف آن از بی بی ابی بهلاکت رسیدند و سردار بابقیة السیف قشون فرار نموده خود را بهمدان رسانیدند و رسول دزد توپال فرستاده مهلت دو ماه طلبید که خود را ثانیاً مستعد و هرچه مصلحت حال باشد از جنگ و صلح معمول دارند و بقیه قشون شکسته را بولایت خود مرخص نمود که قدارک احوال خود نمایند و چا پاران باطراف فرستاد و ایلخی و رمه و اسباب سفر و قشون جدید و هرچه بهر جا بود همه را نزد خود طلبید و محمد خان بلوچ را که حاکم کوه کیلو بود اختیار کامل در تمامی آن حدود بداد و بموعده دو ماه مرخص و بکوه کیلو فرستاد و محمد خان در ذهاب و ایاب هر دو بشوشتر مرور نموده و ابو الفتح خان همراه او بود در مراجعت خیال عصیان نمودند و شهرت دادند که ثانیاً طهماسب قلیخان شکست فاحش خورده مفقود شده است و مراجعت نمودند و جلو دار از برای افشای این خبر شکست پیش فرستادند و انجلو دار شخصی دزفولی بود و چون بدزفول آمد راست آنرا بگفت و مردم دزفول جمعیت نموده دروازه را بر روی ایشان بستند و ایشان از آب عبور نمود روانه شوشتر شدند و مردم شوشتر چون از حقیقت حال بهخبر و خبر شکست بذهن ایشان رسوخ یافته بود ایشانرا استقبال و خدمت نمودند و عباسقلی بیگ نهضت

نموده بدزفول رفت و روز دیگر محمد خان و ابو الفتح خان اجلاس عام
 نمودند و مردم را از حقیقت اراده خود مطلع ساختند و طوما و کرها مردم
 بایشان اظهار موافقت نمودند و شیخ فارس و بعضی دیگر از مشایخ دزبان
 مجمع حاضر و با ایشان همزبان بود و در همان شب رسول جهت استمالت
 عباس قلی بیگ بدزفول فرستادند و بعد از دوسه روز محمد خان روانه
 کوه کیلو شد و ابو الفتح خان در شوشتر فرمان فرما بود و عباس قلی بیگ
 صورت ماجری را بطهماسب قاپیخان عرض و نوشته جات محمد خان
 و ابو الفتح خان را به عیبه انفاق نمود و دزبان بدین طهماسب قلی خان
 باعصار رومیه محاربه نموده غالب آمد و توپال با اکثر پاشایان و سرکردگان
 سپاه رومی مقتول شدند و طهماسب قلی خان با احمد پاشا صاحب نموده
 بهدافعه محمد خان متوجه این حدود شد و قشون را از راه بادرا و بیات
 روانه نموده خود با معدودی بحویزه رفت و نجف سلطان کرد قراچور لورا
 بحکومت شوشتر نامزد و اسلمس بیگ را باستمالت مردم شوشتر فرستاد
 و ابو الفتح خان اسباب حصار آماده و اکثر خلق را با خود متفق ساخته بود
 و چون اسلمس بیگ بحوالی شهر رسید و رسالتها بهم دیگر نمودند اخرا الامر
 آن عزیمت منحل و رای باطاعت قرار داد و اسلمس بیگ داخل ولایت شد
 و کس بطلب نجف سلطان که در محل جلکان بود فرستاد و او هم با قشونیکه
 داشت بیامد و در خانه حاجی محمد قلی فرود آوردند و بعد از دوسه
 روز طهماسب قلی خان نیز از حویزه بیامد و شب داخل شده بخانه
 معصوم آقا نزل نمود علی الصباح عباس قلی بیگ و کدخدایان دزفول
 را که بحکومت آمده بودند بنواخت و چگونگی مقدمه شوشتر را از عباس
 قلی بیگ و میرزا مرتضی پیرزاده که بمیزی مداخل مدتی در آنجا بود
 بتفصیل استفسار نمود و ایشان حقیقت را معروض داشتند روز دیگر بهمنی کنیر

از سادات و اعیان را بحضور طلبید و با ایشان قدری گفتگو نمود چند نفری را که بی قصیری ایشان دران مقدمه بر او معلوم شد رعایت نمود و مستحفظ بخانههای ایشان فرستاد و بقیه را با ابو الفتح خان محبوس و بخلیل بیگ چندهل بسپرد و قشون را بتهب و اسر ولایت مرخص نمود نهایت در منع از قتل مبالغه بسیار کرد در ساعت طوفان بلائی برپا شد که طوفان نوح بگردان نرسید و مخدرات حجب عصمت را کار برسوائی کشید حرایر بکار در کوچه و بازار چون اسرای یهود و نصاری به بیع و شری دست بدست افتاد و خروش این مصیبت آوازه فتنه چنگیز را بر طاق نسیان نهاد و این واقعه هایلله در یوم الاربعاء سادس شهر شعبان بود و صبح یوم الجمعة هشتم طهماسب قلی خان بسمت کوهکیلو روانه و محبوسین را همراه بود و در رام هرمز بعضی از ایشان را مرخص و ابو الفتح خان و خواجه حسین بن حاجی فاسم بن خواجه میرزا علی قپانچی را مقبول و مابقی را تا اصفهان محبوس داشت و اسلمس بیگ را بشوشتر گذاشته بود که میرزا عبدالله و میرزا سید علی بن میرزا اسحاق بن میرزا شاهمیر را با کوچ ابو الفتح خان از راه فیلی بمحال کورت کوچانید اخرا الامر بالتماس اسلمس بیگ همگرا مرخص نمود و نجف سلطان در شوشتر بحکومت ماند تا اواخر شهر شوال که از اصفهان فرمان رسید که پانصد خانه وار از رعایای بلده شوشتر بخراسان بکوچانند و نجف سلطان خانه کوچ را برداشته روانه شد و عباس قلی بیگ در امر خود مستقل گردید و بعد از دو ماه رقم حکومت و خطاب خانی باسم او صدور یافت و مدتی در سال در کمال استقلال گذرانید و در آنوقت نهری از کدوتر دره ابتدا نمود که بالا دست پل منتهی بر دو خانه شود بسیار عریض و عمیق که بقدر احتیاج آب بر دارد و از بند میزان رفیع احتیاج تواند شد و با تمام نرسید.

فصل بیست و چهارم

در سال چهل و هشت پهماسب قلی خان در محضرای موقان من
 بلاد اذربایجان تمامی اعیان و معارف بلاد و نلوکات ایران را مجتمع ساخت
 و از آن جمله از شوشتر و دزفول پنججاه و سه نفر بود و در دوم ماه رجب از
 راه کوهکیلو روانه شدند و در اوایل ماه شوال باره رسیدند و بنای این
 جمعیت بر تصدیق سلطنت او بود و مردم همگی تصدیق نمودند
 و محضری در آن باب مشتمل بر خط و مهر خلائق بقیود و شروطیکه خواست
 تمام نمود و سواد انرا بصحابت کفجه علی پاشا اباحی روز ده در آن مجمع
 حاضر بود سلطان روز فرستاد و سکه باسم نادر شاه بخاریخ الخیر فیما و مع
 معمول گردید و جهت مصلحت رفت و استمالت سایر سلاطین و زرع
 اختلاف مذاهب مقرر شد که سب و لعن بعض مسایخ سلف که در دراست
 مفویه استمرار یافته بود موقوف و هم چنین گفتن بعض اوزاد و افکار که از
 خواص مذهب انبی عسوی بود منورک کرد و مامورین مدت یکماه
 در آنجا توقف نمودند و عباس قلی خان از راه همدان روانه اردو شده بود
 و بسبب شدت برف و انقطاع طرق تا وقت رخصت مامورین باره نرسید
 و همه روزه در وقت سلام نوب اقدس استفسار احوال او می فرمود آخر الامر
 خواجه خان بن حاجی شاهوردی خان کرد کیوانلو قوچانی را بحکومت
 شوشتر تعیین و باتفاق مامورین روانه نمود و خواجه خان در شهر محرم
 چهل و نه وارد شوشتر گردید و مدت چهار سال در آنجا حاکم بود
 و نادر شاه در این مدت باصفهان آمد و در جبال بختیاری شخصی علمیرادی
 نام ظاهر نمود و جسته و گریخته بسیار در او مجتمع گردیدند و قطع طرق
 می نمودند و نواب اقدس بختیاری آمده و او را بدست آورد و مقتول

نمود و معاودت باصفهان و از آنجا روانه قندهار شد و چون قندهار را مفتوح
 نمود بهندوستان رفت و محمد شاه پادشاه هند با سپاه بی پایان استقبال
 و جنگ سلطانی بین العسکریین واقع شد افتاب فتح و ظفر از مشرق دولت
 بادری طلوع تا آنکه بوساطت بعضی امرای دولتین صلح وقوع یافت
 و نادر شاه باتفاق محمد شاه داخل شاه جهان آباد گردید و در آن واقعه
 کلبدلی خان بن مهر علیخان که باتفاق محمد علی خان ایلمچی بهند رفته
 و بعد از فوت محمد علیخان در آنجا توقف نموده بود بقتل رسید و در ایام
 خواجه خان حاکم حویزه حاجی سیف الدین خان بیات نیشاپوری بود
 و از آنوقت مقرر شد که حاکم شوشتر قول بیکی بیکلو بیکی حویزه باشد
 و بعد از آن قول بیکی بیکلو بیکی کوهکیلو بود و حاجی سیف الدین خان
 سردی ضابط هوشمند بود و جهت تمشیت امور مکرر بشوشتر رفت و آمد
 می نمود و نهر عباس قلی خان را با تمام رسانید و آب جاری ساخت
 نهایت سیلاب آن را خراب نمود و حکام بعد متوجه آن نگردیدند و نادر شاه
 از هندوستان متوجه بلاد اوزبک و ادرکنج گردید و خواجه خان را مأمور
 بسفر بلخ نمود و بعد از رفتن او بقلیل مدتی قاسمخان قاجار (سترا بادی
 حاکم شده دو سال و کسری حاکم بود و وکیل مالیات محمد بیگ برادر
 عباس قلی خان و عباس قلی خان خود وکیل مالیات حویزه بود
 و وکیل رعایا حاجی معصوم و مستوفی حاجی ابوالحسن بن خواجه
 عنایت الله مقدمی و او از ایام حکومت عباس قلی خان مستوفی
 شده بود بعد از وفات عم او آقا عبدالله ابن خواجه عبد الباقی و وزیر
 آقا جواد ابن آقا کلبدلی بن آقا ابوالفتح نبیره حاجی محمد شریف
 سابق الذکر و از آمدن پادشاه بدفع علی مرادی بختیاری وزیر شده بود
 و وزیر سابق میرزا علی اکبر ابن میرزا زکی بحویزه مأمور بود و در سال پنجاه

و پنج طیب خان افشار رومی به حکومت آمد و وکیل مالیات خان احمد بیگ کمره شد و در سال بعد خواجه خان سابق الذکر سرداری بصره وارد شوشتر و چند روزی توقف نموده روانه حویزه شد و طیب خان مذکور و بهرام خان حاکم حویزه و فرج الله خان حاکم دورق با قشونات و مشایخ عرب بمقابعت او مامور بودند و نواب اقدس بکرمانشاه و حدود ولایت روم بود و علما و قضات ممالک محروسه را جهت مفاظرة مذهب بحضور طلبیده بود و از حویزه شیخ محمد شیخ الاسلام و از شوشتر آقا شریف قاضی بسفر رفتند و خواجه خان با خوانین و اتباع بنارنج شهر رجب از حویزه حرکت و روانه بصره گردیدند و ولایت را محاصره و قا شهر شوال توقف نمودند در این بین تقیخان ابن میرزا محمد علی میراب شیرازی قدم بر بجاده خلاف نهاد و پادشاه از استماع این خبر بسیار برنجید و عذاب عزیمت بمراجعت بلاد ایران معطوف گردانید و قلعه کرکوکرا که از بلاد روم مفتوح نموده بود باولیای دولت رومیه رد و با احمد پاشا بذای مصالحه را مستحکم و مهکد نمود و زقام مقعده سردار بصره فرستاد که دست از محاصره بازداشته قشون را مرخص و خوانین را بحضور طلبد و ایشان در ماه ذیقعه روانه اردو گردیدند و طیب خان و بهرامخان هر دو معزول شده صالح خان بیات خراسانی حاکم شوشتر و خواجه خان بیکلر بیکی حویزه شد و در محرم پنججاه و هفت داخل شوشتر گردیدند و دران وقت ابو صالح سلطان ترشیزی وکیل مالیات همه این ولایات بود و در اواخر این سال خواجه خان وفات نمود و حاتم خان کرد بعربستان آمد و چند روزی توقف نمود رقم اقدس باحضرار کل اعیان و قضات و سرهنگان رسید و در شهر محرم پنججاه و هشت همگی بتفاق حاتم خان روانه اردو گردیدند و صالح خان مذکور روانه اردو گردیدند و صالح خان مذکور نایب عربستان و محمده رضا بیگ

ابن اسفندیار بیگ نایب شوشتر بودند و بسهل فاصله صالح خان حاکم
بالاصالة و بهرام خان سابق الذکر حاتم شوشتر و بعد از دو سه ماهه قبل از
رسیدن شوشتر معزول و حکومت بمحمد رضا خان افشار قزقلو بیورسی
برادر علیرضا بیگ سردار سابق الذکر تفویض یافت و در دوازدهم ذی قعدة
داخل شد و در اوایل ذیحجه قشون او زنگ داخل شوشتر گردیدند و انواع
زحمت و بلا و قحط و غلا بر وقوع پیوست و در شهر شعبان بفتحاه و نه
محمد خان ولد سرور سلطان قراچور لو بحکومت حویزه و عباس قلی خان
بوکالت مالیات اینجا آمدند و در شهر ربیع الاول سال شصت مقارن
رجعت مریم در عقرب مولی مطلب خان بن سید محمد خان بن سید
فرج الله خان حاکم دوزق بموافقت مشایخ عرب و عباس قلی خان طبل
طغیان کوفته محمد خانرا محبوس نمود و ابراهیم خان ابن بابا خان حاکم
خیلی چون مطلع گردید بدون انتظار فرمایش پادشاه تمام ایلعجاری فیلی
و قشون اوزبکرا که در اینجا ساخلو بودند بر گرفته روانه عربستان شد و محمد رضا
خان با سپاه و چریک و اعیان شوشتر در دزفول باز پیوست مولی
مطلب خان نیز با جمعیت و استعداد خود باستقبال ایشان آمده بود در
ثامن شهر جمادی الاول در حوالی دزفول تلاقی فریقین شده قشون عجم
مغلوب و منکوب گردیدند و ابراهیم خان فرار نموده روانه ولایت خود شد
و محمد رضا خان بلا توقف روانه شوشتر گردید و غنائم و اسباب بسیار
بدست سپاه عرب افتاده قویحال گردیدند و بعد از سه روز عباس قلی خان
بمحاصره شوشتر آمد و در روز هفدهم سید مطلب خان نیز وارد و در اطراف
شوشتر نزول نمودند و مردم شوشتر پای اصرار استوار و تهیه اسباب حصار نموده
بمکافضت بروج و ثغور قیام و رزیدند و عرایض محمد رضا خان را که بارها
فرستاده بود انتظار جواب میکشیدند و چون خبر از دو متبطوع و اخبار برهم

خوردگی و اختلال از جمیع اطراف بعنوان قوایر مسموم میشد جهت مصلحت وقت بنوعی از مصالحه بنا گذاشتند و رفت و آمد فی الجملة در بیست و سوم شهر رجب دست داد و محمد رضا خان بمعسكر مولی مطلب برفت و درانجا گرفتار شد و چند روز قبل ازان چون مولی مطلب عباس قلی خان بد مظنه شده بود او را نیز محبوس نموده بود و در بیست و پنجم شهر مذکور فیما بین سرخیلان طوایف لالوی و سنخی که متعجبند سید مطلب خان بودند شقایق بهم رسید و بمجادله و محاربه انجامید و اعراب که با او بودند خیانت نمودند و کار بجائی کشید که تمام بند و بارگاه و کارخانجات گذاشته بسمت حویزه فرار نمود و قورخانه آتش کشیده جمعی کثیر از معارف شوشتر که دران حوالی بودند بآتش لا سوختند مثل سید محمد تقی مستوفی و سید نور الدین پسر او و میرزا رضا ابن میرزا یعقوب و میرزا حسین بن میرزا فتح علی و محمد علی آقا ابن فضل علی آقای قرلو خواجه محمد ابن خواجه رفیع الدین جر و خواجه محمد علی بقال و ابولقاسم آقا رفوگر و محمد علی مقصور و قاید رجب علی مهدی آبادی و استاد حسین دهنه ساز و غیرهم و چون مولی بحدویزه برفت و محمد رضا خان و عباس قلی خان را همراه برد امور ولایت از هر جهت به محمد رضا بیگ سابق الذکر مسلم شد و دزان بین خبر قتل نادرشاه بصحت پیوست و مردم از تشویش صولت و سطوت او آسوده خواطر گردیدند .

فصل بیست و پنجم

چون علی قلی خان ابن ابراهیم خان که برادرزاده نادرشاه بود بر سریر سلطنت جلوس و خود را بعالیشاه موسوم نمود رقم ایالت حویزه باسم مولی مطلب خان و حکومت شوشتر باسم عباس قلی خان فرستاد

و سید مطلب خان عباس قلی خان را مرخص و مطلق نموده بدزفول فرستاد و محمد رضا بیگ روانه حویزه شد و محمد بیگ برادر عباس قلی خان در محرم شصت و یک بنیابت شوشتر آمد و سه ماه بدین منزل گذشت و در ماه جمادی الثانی سید مطلب خان بقصد تفجیه شیخ سعد بن شیخ فارس و سایر مشایخ آل کتیر از حویزه حرکت و ایشان بسمت شوشتر تکیه نمودند و محمد بیگ نایب و سایر معارف ایشانرا تقویت و مداد و در محل سرخکان محاربه واقع شده مولی مطلب مغلوب و عنان عزیمت بسمت حویزه مغلوب گردانید و محمد رضا بیگ که با او بود برا مهرمز برفت و مقارن این حال عباس قلی خان از دزفول بشوشتر آمد و سپاه لایوی و نخعی را که با مولی مطلب بودند و در جنگ گاه بمحاصره عرب افتاده بودند مستمال نموده نزد خود آورد و در کمال اقتدار در شوشتر بفرمانروائی نشست و محمد بیگ برادر خود را با جمعیتی تمام برامهرمز فرستاد که محمد رضا بیگ را از رامهرمز آورده نزد خود در قلعه نگاهداشت و از آثار عباس قلی خان در این حکومت آخر منازهای امامزاده عبدالله و مسجد قریب بحمام خان است و دران بین ابراهیم خان برادر عادل شاه با برادر خود مخالفت و لججاج نمود و عادل شاه مغلوب گردیده ابراهیم شاه بر چار بالش سلطنت مربع بنشست و رقم حکومت دورق برای محمد بیگ فرستاد و چون مردم دورق اعتقائی نفمودند معمول نشد و محمد خان بنیابت شوشتر برقرار ماند تا بغایت مفسدان عباس قلی خان باو بدگمان بدزفول نزد خود طلبید و حاجی ابوالحسن بن شمشال بیگ را که همشیره زاده او بود بنیابت فرستاد و او مردی سختگیر بود و در تقدیم مهمات دیوانی مسامحه و مهلت روا نمیداشت تا در اوایل ماه رمضان ولایت بر او شورید و مردم غوغا نمودند و او در قلعه بمحاصره

افراد و بعض سادات و آقایان کفدزلو اسماعیل بیگ بن مهرعلی خان را که در شوشتر بود بر خود حاکم نمودند و عباس قلی خان محمد خان را باجمعی از یکجہتان بامداد حاجی ابوالحسن فرستاد و ایشان از راه رودخانه خود را بقلعه رسانیدند و مردم شهر خود را بمشایخ عرب رسانیده بفای موافقت با ایشان بعهده و میثاق استوار نمودند و در دزفول نیز شورش ساکن شده اهل دزفول بقلعه ریختند و محمد رضا بیگ را از حبس بیرون آوردند و چون عباس قلی خان این اوضاع دید خود با مخصوصان بسمت فیلی برفت و محمد خان از استماع این خبر ضعیف شده از قلعه شوشتر بیرون آمده در چهارم شهرشوال درمیان بازار بغوغای عام مفتول گردید و محمد رضا بیگ از دزفول بمشایخ آل کثیر پیوست و ایشان نیابت شوشتر را بر مفوض داشتند و در شهر فی قعده داخل شوشتر شده اسماعیل بیگ بیدخل گردید و دران ایام مکاتیب از محمد رضا بیگ فیلی پل قنکی که در خراسان بود رسید منضمین اینکه حکومت شوشتر باو مرجوع گردیده و نوشته نیابت باسم محمد رضا بیگ میر شکار فرستاد و قتل از آنکه خبر حکومت او اشتهار بیابد مکاتیب متعدده مستعمل بر حکومت شاهمراد بیگ بن فرا بیگ بن یولی آقای کفدزلو که منجمله افشار مامورین بخراسان بود رسید و شاهمراد خان با فوجی از سپاه رکابی و اسماعیل خان نسایی حاکم بروجرد تا حدود قلعه بیدرویه رسیده و درانجا ما بین بعضی از ملازمان ایشان و طایفه الوار میای که دران سرحد بودند منازعه واقع شد و چند روزی درانجا محصور گردیدند و اعراب آل کثیر این معنی را فرصت دانسته بسرعت تمامتر خود را بانجا رسانیدند و شاهمراد خان را گرفته اموال و اسباب او را باقتسونی که همراه داشت صاحب شدند و همگی را همراه آورده نزد خود نگاه داشتند و اسماعیل خان را فی الجمله مراعات نمی نمودند

و شاهزاد خان در خیمه شیخ سعد متقید و محبوس تا آنکه نیم شبی فرصت نموده بگریخت و شب دیگر خفیه داخل شهر شده بخانه نوروز خانی بیگ برادر خود در محله کر کر قرار گرفت و اهل آن محله تعصب نموده جمعیت کردند و اسباب حکومت او ترتیب دادند و شیخ سعد با اعراب آل کثیر و اهل محله دستوا اتفاق ورزیده بدفع او کوشیدند و چون این مقدمه بطول کشید شاه مراد خان از شهر بیرون رفته در عقیلی جنکی عظیم بین الفریقین واقع شد و شاه مراد خان شکست خورده خود را بکوه کشید و مجادله و محاربه منقطع گردید و محمد رضا بیگ در امر خود مستقل و اعراب بمساکین خود معاونت نمودند و چون دولت ابراهیم شاه نیز سپری شد و شاهرخ میرزا ابن رضا قلی میرزا ابن نادر شاه در خراسان جلوس نمود و صالح خان بیات سابق الذکر در بلاد فارس جمعیتی داشت و چاپازان او بار دو روست و آمد می نمودند رقم ایالت شوشتر بنارنج ربیع الاول شصت و سه باسم محمد رضا بیگ رسید که فرستادگان او از اردر آورده بودند و آن عالی جناب اجلاس عام نموده رقم مطاع خوانده شد و تعامی اهل ولایت باین خبر مستعوف و همت باطاعت او مصروف داشتند و این معنی ملایم طبع شیخ سعد و قبيله نبود باین سبب در مقام انکار قطع و شوارع و بجمعیت باتفاق محله کرکر بمحاصره محله دستوا پرداختند و اعراب تا حوالی باغ حسن بیگ و مستوفی آمدند و در این بین رقم ایالت باسم شیخ سعد خان از پادشاه جدید که در اصفهان جلوس نموده اسماعیل شاه بن میرزا مرتضی بن میرسید علی خلیفه سلطانی رسید و چون اهل ولایت با محمد رضا خان صادق الکلمه و راسخ العزم بودند بالاخره کار بمصالحه انجامید و شیخ سعد خان تفویض امور حکومت بمعزی الیه نمود و او را در هر باب صاحب اختیار و بحالت سابق برقرار گذاشته مراجعت کرد و حال تحریر که یوم الاحد ثانی عشر

شهر رجب المرجب هزار و شصت و چهار است بدین مفاصل است تا من بعد در کارخانه نقدیر رب العالمین چه نقش صورت پذیرد *

فصل بیست و ششم

در اوایل جلوس نادر شاه چند سال متوالی باران بسیار ببارید و مردم بکشت و زرع بسیار بکوشیدند و دست تعدی اعراب و الوار از همه جهت کوتاه بود و بسبب امضیت طرق و شوارع ارباب ثروت و مایه داران بتجارت و مسافرت مشغول بودند و باحتکار و خرید و فروش اطعمه البقات نمی نمودند و اجناسی را که عمال دیوان بصیغه مالو جهات از زراعات باز یافت می نمودند در آخر سال بتسعیرات نازل بمواجب غاریان و غیره تفتخواه میدادند و اضافه آنرا باصناف رعایا بطرح میفروختند و باین اسباب و اسباب خفیه دیگر که در علم مسبب الاسباب قرار گرفته بود محصولات و ثمر بسیار بهم رسانید و تسعیرات زیاده از حد مهتاد تفرل نمود و چنان شد که احدی را بداد و سند غلات بهیچوجه رغبت باقی نماند و جو را که درین ولایت مرکز جمیع اطعمه است در بازارها پانزده من شاه بیکصد دینار میفروختند و این ارزانی اطعمه بسایر اجناس سرایت نمود حتی اجناسیکه از بلاد بعیده جلب می شود از قبیل شکر و فلفل و قهوه و عتاقیر و غیر ذلک و بالیسه و امتعه قطنی و حریر و کتان و صوف و بعضیوانات و دواب نیز سرایت نموده بعضی از همه جهت نعمت فراوان شد که معمربین در ازمه سالغه ندیده و نشنیده بودند و اهل مکاسب ضعیفه که همیشه اوقات در مضیق فقر و شکنجه بیسامانی گرفتار و هرگز دخل بومی بخرج بومی ایشان وفاق نمی نمود با وصف کثرت اصراف و تانقی که دران سنوات التزام نموده بودند همگی مایه دار و صاحب ثروت و اعتبار گردیدند و در اوضاع مجوم خلق

زیاده از حد لایق ساختگی بهم رسید و چون این احوال مدتی بطول کشید
 بمردای آن انسان لیطفی آن راه استغنی بیدعوملکان پا از گایم شکر و تعظیم
 بیرون کشیدند و از وخامت عاقبت کفران بهیچ وجه نیندیشیدند و بی
 نهایت استخفاف نعمت نمودند و بیغوا غفلت و جهالت پیمودند
 چون بعدلول لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید شکر گذاری
 موجب مزید و کفران نعمت موجب عذاب شدید است حکمت بالغه
 الهی جهت تادیب خلائق مقتضی شد که آن اسباب ظاهره و خفیه
 بالمره مقطوع که فکفوت بانعم الله فاذاقها الله لباس الخوف والجوع
 لاجرم خیل یاجوج فساد استیلا یافت و شاهد کامرانی و شادمانی روی
 بر تافت و ابواب مکاره از شش جهت کشاد و زمانه دگر گونه آیین نهاد
 و دست قطاوول اشرار دراز گردید و مسند عزت اشراف درهم پیچید
 و سالها در وقت موسم قطره از آسمان بزمین نیامد و قلیلی محصول که در
 بعض فاریابات قریبه بعمل میامد همه ساله بتقریب فتنه که در وقت حصار
 برپا میشد پایمال سم سنوزان سپاه کین و صاحب آن کم نصیب تر از مور
 و خوشه چین لاجرم تسعیرات بالا گرفته بهای یکن جزو بیکهزار و پانصد دیقار
 رسید و بسایر اجناس نیز سرایت نموده بهمین نسبت بهای هر جنسی
 مضاعف گردید .

• شعر •

ز بس کردند مردم روسیاهی • بدل شد با غضب لطف الهی

بهم مستوفیان آسمانی • نشستند وز روی گردانی

برزق هر کسی دفتر کشادند • برات از نامه اعمال دادند

زراعتکار بسفت سفيه با با آدم بهشت برین را بدو دانه گندم فروخته -

و باغبان از تاب این غم چون خوشه تاک عقدها در دل برخون انداخته -

خانه دهقان در باده تر از میخانه در شب آدینه و در خانه آسیابان دم

موشی آرهی نه علاف آرد بیدخته و آرد نیز آرد بخته متاع دکان خبازی
 منحصراً در نان خبازی چون قطیره کودگان - و جنس بقالی در استخوان
 خرما پوست بادام و گردگان حلوائی چون سرکه فروشان روی قرش بر تلفته -
 و بهوس یک انگشت عسل هزار نیش خورده و نیافته - قناد از جهان شیرین
 دست شسته زلف عروسانش چون رشته خطائی ژولیده و گسسته - ربشش
 گرد آلود ترار حلوائی بشمک ردش از جوش غم چون نان مسوش نازک
 و مشبک - قصاب چون بسمل زمین کپور طباخ را اب بلویر - کبابی را دل کباب
 و جگر بریز در خوردن خوناب - جولا تار و بود کار بریده و متاع زندگی نوردیده
 از غایت اضطراب در شوتیدن و دلش چون خایه حلاج در طپیدن - حلاجرا
 چله کمان گسسته و گرد ملال بر رخسار احوال او نشسته - چهره رنگرز از سپلی
 جوع چون ته خمره نیلی - و رنگ چیت ساز مانند پر طاوس کاهی
 و پسته و کل پنبه و آسمانگونی و فیلی - بزاز را بکفن فروشی مدار و زبان حال
 مترنم باین بیت ابدار *

را حتی نیست نه در مرگ نه در هستی ما

کفن و جامه همه از سر یک کرباسند

عطار اگرچه از کافور گرم بزار اما از هزار جهت دیگر در آزار - خیاط را از
 حسرت بیدخوردی و بیخوابی سوزن بچشم - و نمده مال بروزگار خود گرفتار
 تر از نذل در پسم - چرم سازانرا بسوز پوست اناری و جفنی و بفقش -
 و چرم دوزانرا از دهشت مست بدروش - بر روی مسکرنشان الفقر سواد
 الوجه کرده - و آهنگر بکد اریم کوره اشنها را آتش کرده - بیطار از کسادکار
 داغ در دل - و مکاری از بیکاری دور مانده تر از خر در گل - پالان دوز را
 کار پیرری - و قائمه ناب چون موی از لاغری - بفا را دست بخاک بک -
 و ادای ناله بکهنهان فلک - خستمال با قالب خبی خسته - بوسفکانش

مانند فرهاد بکشدن جان شیرین کمربسته - نجار چون کمان دوال همین
 پوست و استخوان - و قنّاق قراش در لیس کشیدن تختۀ خوان چ خراط
 سرگشته تراز کوی چوگان نوسواران - و شانه قراش پریشان قراز زلف گلعداران -
 و دولابی از همه اعضا گویان و زاران - و همگی از حیوت سرافکنده قراز تیشه
 و مته غم در گاودن زک و ریشه - آب بند چنان افسرده که بندگان جهانرا آب
 برده - نلکچی چون ماهی بخاک طپیده گوئی فرشته بر مغزش کوبیده -
 قلاش را چون شباک دریده بند از بند بریده - عصار در این تفنگدار فشار
 و باز خواست کفجد افشار - سیافرا کار بجان و کار با استخوان - پشت
 کمانگر خمیده - و زوده زهمال بریده - و صورت نیرگر گردیده - چشم زره گر
 تفنگرا از حلقه زره - و گلولی تفنگساز چون میل تفنگ پرگه - چلسمه از
 خجلمت اسم بی مسمی شرمانده - و خورده فروشانرا آه در بساط نمانده -
 دال از کساد کار دست بر دست نهاده - و صراف چون زر مالیده از سکه افتاده -
 جواهری دانه زمرود سیراب را ندانده گندم سبز داده و طبق لولوی لالا را
 پهلوی طبقیزه نان کشاده - زرگر چون سیماب از بدخودی و حکاکرا اشک یاقوتی
 و رنگ زمرودی - علاقه بند چون ابریشم مقراض بریده - و چکین دوز تاجیان
 فلک را بجوی تخریده - گاز را گوئی تیزاب بلا برده - و سمور دوز سوزن به پهلوی
 خورده - رفوگر را پرده عنکبوتی پاره - و ساروقچی را کار خرابتر از نفس نفسه
 مفاره سوزنکرا از درد ضعیفی در خار خار - و شماع را روز روشن شب تار -
 نی ساز را پوست بر استخوان کشیده - و دود در دل پیدچپیده - جیلا نگر
 را رنگ زرد و میان چون میدانه قایمان پر از درد - شیشه گر در کوزه غم چنان
 گداخته که گوئی بمینای فلک سنگ انداخته - کوزه گر بیوجود قراز خم
 بی باده - و کاشی ساز چون سفال شکسته از مالیت افتاده - کاتب را چون
 لایقۀ دیوات امما بهم چسپیده - و مغز استخوان مافق قلم خشکیده مذهب

را دل چون خامه تحریر خراشیده . و محافرا شیرازه اوضاع از هم پاشیده -
 مصور مانند قالب تصویر خشک - و حیران - و مهندس چون زبانه پرگار
 سرگردان - منجم در طالع غیر مسئله چیزی ندیده - و کف الخضیب را بیک
 کف نان فخریده طبیب را امعای سته منحصراً در معای صایم - و مرض جوع
 لازمتر از تب دایم - رمای هرچند نقطه رانده جز بخانه باد فرساده - ارباب
 کمال در کمال بی اعتباری و فرهنگ دانان چون تقویم پاری - لعبت باز
 بصورت قواکوز قالبی بیجان و مارگیر مانند مار گزیده بر خود پیچان - هنگامه
 معرکه کید سرد تراز بزم کوکبازیان - و دهن قصه خوان خشکتر از دهانه
 مافاریان - قهوه چپی را از دخت سیاه دیگ سینه در جوش - و پرورش
 دل بر خواسته تراز دو دو مارفلیان فروش - شب باز را روزگار تیره و آتشباز
 چون موشک آسیا خیره - پهلوان چون کمان کداده و گسستی گیر بخاک
 افتاده - مسخره آگرا دبدۀ پر آب و بلندزان را بغداد خراب - نوادافرا ششدر
 مراد بسنه و شاه اندازان مات نشسته - باده نوشان را از کباب دل مزه
 و طنزان را مدار بدوست خیار و خربزه - نوجوانان را بیاض خط رخسانتر
 از صبح صادق و زبان حال باین مضمون حقیقت مشحون ناطق • بیت •

شد از فسار گردون موی سفید و سر زد

شیری که خورده بودیم در روزگار طفلی

ماه طلعتان در این شکنجه متالم تر از قمر در قوس و والا فطرقان از غایت
 اضطراب پرسماجت تر از عباس دوس - کلطبعان را که از پالوده مثلث
 حذیره موقوف بود رندکی بخار زرد و نازک مزاجان مشکل پسند را آب گرم
 و نان سرد - توانگران را مایه تفکّر از ظرف دنی زادگان و کدخدایان را خانه
 پاک رفته تر از دل آزادگان - بزم حریفان از بی برگی پر آشوب تر از آشیان
 زنبور دماغ مطرب خشکتر از کاسه طنبور - شاهدا از قحط رجال موی کزان

و مویه کزان و عشقبازان را معشوقه ماهر و عبارت از قرص یان - رخسار
گلعداران گاهی تر از طلعت ماه و خرمین حسن گندم کون هم بر یک
پرگاه - شقه نان دلبا تو از سیمای ماهپاره و بوی سفره چون شمیم پیراهن
یوسف روشنی بخش نظاره - سروقدان خشک ایستاده و نرگس چشمان
دیده حیرت کشاده - سیه زلفان از پریشانی سودائی و مشکین فافان وحشی تر
ز آهوی خطائی - شیرین دهنان تلخکام و آئینه بدنان زلفام - لاله عداران
داغدار و گلچهره گانرا بخون دل مدار - گل اندامان چون آشفته گل و دل
آرامان بی آرامتر از بلبل - پروردیان سبکتر از طرف خالی و سبیل مویان
پایمال تر از دلقش قالی - شمع فروغان با چشم گریان آتش در گریبان افروخته
و پروانه وار خرمین هستی خود سوخته - سیم ذقنان چون نقره قلب در ناروائی
و یاقوت لبان چون نگین دولائی بر سوائی - مخدرات تنق احتجاب را سراق
عصمت سرنگون و غمازان باشاعه فاحسه در سخنان گوناگون - نو عروسانرا حجله
کامرائی زویه بیت الاحزان و تازه دکاران چون رنگ حنا از دست رفته
بهارشان خزان - در هر کمین گاهی هزار دیک دری بیکداده شکار و در هر گوشه
هزار زهره مستقری پای بفکر - و مساطه را دلقش پریشانی از پریشانی خوانا
و حناپندان را بامید یک پنجه نان پنجه بچقا - فوال با دف دریده چون
جلاجل در دف تکف سوزن و آهنگ شیون سوزن - پیر خوابات که مراد
دهنده جوان بود چون پیران بی معجزه خراب و دیر مغان از بس اضطرب
بر همخورده تر از آخر مجلس شراب - حمامی از سوخت گران کاهیده
و دلقش از کار و بار چاهیده - دلاکرا چنان روزگار فسرده ده گوئی موی سر شراباد
برده - سقایانرا مدار بدوندگی و آب ناشتازندگی - گدایان در اطراف مساجد
چون مغلوب جماعت در حال فموت و ملایان از قطع وظایف مدارس
متفرق بر طلب فوت لایموت - مبتدیان بیعوامل بر سر خرمینها بصورت این

عصفور - و متوسطان چون ابن جوالیقی بفکر مسئله حاصل و محصول و توسعه ظرف و جار و مجرور - و منتهیان چون میر باقر قاپو در سر محلات بتعوییر مسئله احتکار و تفقیم نصاب غلات - خدمه بقاع* مدتها آتش حیز نخلورده و عمله موت از حسرت نان و حلوا مرده - مهمانان از آمدن و نرفتن چون آزار ضیق النفس و طفیلیان طبع آزار زننده تر از خرمکس - گرسنگان در سرگذرها از حرکت افتاده مگر بهوس لقمه دهن کشایند که فتحه اخف حرکات است یا بامید پارچه نان از جا بجنبند که الساکن اذا حرک حرک بالکسر - مقربان بامید یکدانه هزار تسبیح هزار دانه گردانده و بر سر یک لقمه آتش هزار و یک قل هو الله احد خوانده - متعبدان را ناوله راقبه منحصر در صلاة استطعام و ذکر حیز عبارت از سوره مایده و ختم انعام - سحر خیزان را آواز خراشیده و کوئی شیطان در کوششان شاشیده - درویشان صاف ضمیر دائما در این اندیشه که از کدام جهت فتنی رخ نماید یا از کدام مطبوع بوی عشقی آید که بقدم صدق و زاد تقوی بان شتابند و مقامات خمس اهل حال اعلى شوق و انس و اندساط و قرب و اتصال بذوق آن دریابند - صوفیان چون کبوتر یا هو بهوای یکعبه دشت پویان و حاجیان احرام بادیه حجاز بسته بصلای یکدانه خرما چون بلبل بانگی لبیک گویان - محتسب در بازار باستباحث میثه مضطربان را دستوری داد و باسقاط عقوبت از سرقه طعام بالش نرم در زیر سرها نهاد - مالوجهات دیوانی همه مفکسر و موقوف بمحال - و اهل دفتر بسر گردانیدن ارباب حوالات مانقد بوقلمون از انفعال - انبار دار بصورت تازی لاغر میان و تحویلدار هوایی راجاد در همیان - طایفه قزلباش قدیم که ترکانه دعوی قلمکی می نمودند سر بر زدی دست نهاده بکنج کامرادی غنودند - و از زحمت نفش و چافچور آسودند - گفتگوهای محکمه قضات منحصر در دعوی انفاق* و شقاق و طلاق و قطع لرحام و نفی اولاد خشیسته

املاق - در دیوان بندگان عالی همه همین عرایض شکوه روزگار خواندنی و در
 سرای دولت پیرا هدین مهمان عزیز آمدنی و ماددنی - بمیر و کان بجمع
 فخایر در کار و فزون معامله منحصر در ذمیمه احتکار - گوشت چون کبریت
 احمر روی نهفته - و مرغ و جود عنقا گرفته - بزغاله در بازارها عزیز از قوچ
 اسمعیل - و ماده گاو هم بهای بقرة بنی اسرائیل - ماهی از چشمهائی
 سفره دام صیادان نهنگی بسته - و در قعر طبقه هفتم بماهی زمین پناه
 بسته - کلفک از های و هوی قهال دست اندازان لاابگیر خود را بفلک
 رسانیده و از هول جان بزیر بال نسر طایر گشتانیده - آهو از بیم سگ
 شکاری در پشت کوه قاف قامت متواری و گرگان روباه باز شیر شکار در
 کمال خجالت و خواری - چون بهاء بدست تهی معاودت و طعمه قوشرا
 از قصابخانه مصاددت - اسپان تازی از بیعلیتی بصورت اسپ شطرنج
 نزار و خزان گران بهای مصری و لکسنائی از زار گرسنگی در رازار - و چند
 سال حال بدین مذوال بگذشت و فسادت بر قلوب مردم غالب شد
 و رحم و مروت بالمره رایل گردید - و مهر مادر از فرزند برخواست
 و ضعفا باطعمه غیر معتاده میل نمودند و انواع امراض عزیبه پدید آمد
 و موت شیوع بهم رسانید و چنان شد که اکثر خلق از اصل بلد و بلوکات
 خصوصا بلوک میاذاب بنلف رسیدند و بقیة السیف در کمال پریشانی
 و ناتوانی بانظار اجل موعود باقی مانده لیکن در اوایل این سال آثار
 فی الجلال فی الجملة بظهور رسیده و محصولات بهتر از سنوات سابقه
 بعمل آمده و تسعیرات مقداری معتد به تنزل نموده و اگر این فتنه که
 بالفعل در عربستان برپا شده است زود فرو نشیند و اشرار مدفوع شده
 امنیتی در طرق و شوارع پدید آید امید هست که حال مستقبل بهتر از
 ماضی باشد *

* شعر *

گیرم که فلک همدم و همراز آید نا سازی بخت بر سر ساز آید
یاران عزیز از کجا جمع شوند این عمر گذشته از کجا باز آید

فصل بیست و هفتم

در این سفوات قحط بسیاری از خاندانهای قدیم بر افتاد و مردمان عزیز از آبرو بیرون رفتند و ذخایر و نقایس که روزگارهای دراز در زوایای مخازن و معازر مضبوط بود در معرض بیع دست بدست افتاد و باین تقریب نوشتجات کهنه بسیار که بغایت بعد عهد احمدی از اهل عصر بر مضامین این ها مطلع نبود بیرون افتاده مردم بمضمون آنها اطلاع حاصل نمودند ازان جمله وقفنامه مسجل بسجلات بسیار از اعیان علما و سایر معارف مورخ بتاریخ خمس و ستین و سبعمائه که اکنون چهار صد سال تمام است باین مضمون که محمد بن اسماعیل بن عبد اللطیف بن اسمعیل ابن غیاث الدین محمد بن شیخ الوری کف الدین اسمعیل النصری در محله چهلینه شوشتر بقعه مشتمل بر مسجد و مدرسه و خانقاه بقا و املاک بسیار ارثی و احدثی و ابنیای و اقطاعی بموجب ارقام موجوده ملوک عصر جهت مصارف ابنیه مذکوره بشروط و فیودی که بتفصیل تمامتر در نهایت دفت و احضایط مرعی و منظور داشته است وقف نموده و وقفنامه بخط واقف مذکور است و از شوری که از جهت حزم و تأکید امور مزبور و کوتاه کردن ایدی متعلبین تحریر نموده نهایت رزانت رای و مدانست خیال او معلوم میشود و املاک بسیار دران نوشته نام بوده شده اثر آنها بحال مجهول و مغیر الاسم و الرسم ازان جمله قیصریه بزرگ و کوچک و آسیای صوابی واقع در بند ترازو و آسیای واقع بر پایه بلخ برونان و اراضی شرآبان و طاشانان از پند ماهی

بازان تا متصل به بشرآباد و اراضی برونان و بستان طاش علیا واقع در برونان و دولابها و شایب و شاد روان و اراضی سعدآباد و مزارع و بخش شکرستان و بستان ملکدار و قریه کفعلو بیشه میقان و انهار بهاء الدین شریف و از این مقوله موقوفات بسیار ذکر یافته که اکنون حقیقت هیچک معلوم نیست و چیزی که اسم آن بر جا مانده همین طاش علیاست نهایت رسم وقفیت از آن مسلوب و در عداد املاک خالصه معدود و محسوب است و در اصل بلد و موضع بقعه معروف بشیخ اسمعیل میباشد یکی حوالی رود دودانگه در محله مأمیروان الحال خرابست دیگری مابین محله خراطان و علافلان و آن نیز مشرف بخرابست و محتمل است که یکی از این دو همان شیخ اسمعیل قصری باشد و این عمارت موجوده الان بذای شخصی از ارباب خیر است حاجی جلال نام معاصر ملا کاسبی سابق الذکر و تاریخ آن در دیوان کاسبی بدین وجه مذکور است *

شیخ اسمعیل قصری آنکه بود بحرقة-وی زبده خیل کرام
در طریقت قدوة اهل سلوک در شریعت پیرو خیرالافام
در دل حاجی جلال الدین فکند تا کند تعمیر این عالی مقام
کرد آدمومن ز فراط اعتقاد جهد تا این کار یابد انتظام
عبدی بذکر از روی صدق کرد در این باب سعی و اهتمام
کاسبی تاریخ آن جست از خرد گفت کونیکو مقامی شد تمام

و با این وقفنامه دو طغرا رقم بیرون آمده طوماری بسیار طولانی مشتمل بر و صلات بسیار و همه جا بر سر و مل از رو باسمه بسیار بزرگ بسرخي زده اند مشتمل بر کلمه تهلیل و اسماء حضرت رسالت پناه و چهار یار و در یکی از آن در اسم صاحب رقم الواثق بالمعبود محمد بن محمود مورخ بتاریخ اربع و اربعین و سبعماه بکهنه بضمون امضای اقطاع مزرعه مرغها از دستوا

مضافات آن مهک و لبانک و غیر ذلک و دویست جریب از مزارع حویزه
از عسکر مکرم و زامهرمز و سایر بلوکات خوزستان و او را هزار و صد دینار نقد
سه ساله بخوی که از ایام خلفای بنی عباس مقرر و مستمر بوده با اقطاع
بگر که الحال اسم هیچک معلوم نیست الا کشتی سرخکان و آنچه از طاشات
و شکک بسبب احیاء موات شرعی اختصاص یافته و تاکید و مبالغه بسیار
در مراعات و تقویت جانب مزارعان و بر زمین و کارکنان شیخ زاده معظم و معاف
مطلق داشتن بساتین و نخیلان و مزارع برنج و جوزق و سایر حبوب صیفی
شجوی که در بلاد خوزستان داشته باشد از کل تکالیف دیوانی هوایی
مستمری و بیکار و تحمیل و سخره و رجوع تمغا و غیر ذلک بهر اسم و رسم
اذا ما کان و دیگری مورخ بتاریخ سبع و خمسین و سبعمائه بدزول بمضمون
عسین بنای مدرسه و خانقاه شوشتر و اینکه چون عالیجناب مشارالیه
قبول انداز جهت مصارف این در بنای خیر راغب نبود قریه مرغامین
عمال دستور با رعایا و زارعین آنمحل بصیغه اقطاع تملیکی بجنابعالی
اولاد او نسل بعد نسل الی ان یرث الله الارض و من علیها ارضانی داشتیم
من بدله بعد با سماع فانما اثمه های الذین یبدلون و از مطالعه این
پروانجات مفهوم میشود که سلاطین ساف را بعمارت بقاع الخیر و ابواب البر
عنایت عظیم بود و این معنی را سبب نیکنامی و رو سفیدی دنیا و آخرت
خود میدانستند و باین سبب هر لاحق بر سابق میافزود و علما و اشراف
روز بروز کار بالا میگرفت و ترقی در احوال بهم میوسید و مردم را باین سلسله
و رغبت و حسن اعتقاد زیاد میشد و چون این شیوه بنهایت رسید بمضمون
اذا تم امر نقصه ترج زوالا اذا قبل تم

باصابه عین الکمال قصر جلال این طایفه خلل پذیرفته و کدکب رفعت این کوه
از اوج شرف و قبول بحضیض هبوط و افول منزل گرفته و آنقدر که اسلاف

این سلسله بفراموشی روزگار گذرانیده بودند کار اخلاف بمشقت و پریشانی افتاد و ناخن فکرت بهیچوجه عقده از فرو بستگیهای ایشان فتوانست کشادگی الزمان بنوعه فی شبیبه خبرهم او تیغاه علی الهوم

فصل بیست و هشتم

در شهر صفر هذه السنه عباس قلی خان سابق الذکر که در محال پشتکوه فیلی مقیم بود بدزفول معاودت نمود - و اهل بلد با او یک جهت گردیدند و مهر علیخان که قا آنوقت حاکم بود از شهر بیرون آمده بقلعه بغداد که خود در یکفر سخی بنا نموده بود قرار گرفت و منسوبان و اتباع درانجا بار پیوستند و عباس قلی خان در دزفول مستقل گردید و شیخ حرب بن کریم بن حنیفر که با مهر علیخان نسبت مصاهرت داشت تعصب نموده شیخ سعد خان را با سایر مشایخ آل کثیر بمحاصره دزفول کشانید و حاجی طالب بن حاجی صوفی بن پرویز آقای کرجی دزفولی را که منجمله مخصوصان قدیم عباس قلی خان و جهت انتظام مهم او وارد حضور مشایخ شده بود مواخذه و مصادره نمودند و در این مولى مطلب با اتفاق ثامر بن القادر بن عبد الخالق بن فریح و شیخ مذکور بن عبد الید بن بلاسم و سایر مشایخ آل سلطان آهنگ تاخت و تلبیه جماعت آل کثیر نمودند و قبل از حرکت از حویزه این معنی را ببعض اعیان این ولایت اعلام و ایشان را از حقیقت اراده خود مطلع ساختند و مشایخ آل کثیر بعد از استماع این خبر از محاصره دزفول بر خواسته باستعداد مدافعه دشمن پرداختند و شیخ عبد الاله بن عثمان بن خنیفر بخصوص استمداد از اهل این ولایت عموماً و از نواب محمد رضا خان خصوصاً وارد شهر گردید و سید فرج الله بن سید محمد صادق کلانتر که با نواب عالی نسبت مصاهرت داشت برفاقت

شارالیه نهضت نموده از هواخواهان و مفسوبان جمعی کثیر متابعت نمودند و آل کثیر باین جمعیت قوی حال گردیده در کنار رود کرخه منزل ساختند و مولی مطلب با عساکر خود در مقابل ایشان در آنطرف مشط زول نمود - و چون موسم بهار و آب سیل در طغیان و عبور از شط متعذر بود لرغین مدتی مدید از تفاول یکدیگر ممنوع بودند تا بعد از فرو نشستن آب پیوستن عباس قلی خان بمولی مطلب باین طرف عبور نمودند و ناپره محاربه و مجادله و قتال اشتعال ورزیده مدت چهار ماه بدین منوال بگذشت . همه روزه جمعی از طرفین مقتول و جمعی مجروح میگردیدند - و باین تقریب بسیاری از زروع بتلف رسیده خنصرانهای کلی و ضررهای بی پایان بعباد الله رسید و ضعفا و دردمندان بغایت متضرر گردیدند و در اکثر معازر سید فرج الله لوازم فرزانی معمول و اعراب بوجود او مستظهر بودند تا اوایل ماه مبارک رمضان آن مقدمه بخوابی از انحصار صورت نوعی پذیرفته هر یک بمنزل خود مراجعت نمودند و در خلال این احوال نواب اسمعیل شاه باتفاق جمیع امرا و امضا و ارکان دولت و عساکر رکاب از دارالسلطنة اصفهان بقصد قادیس و تذبیه سرکشان فارس حرکت نمود و اختیار امور دولت و حل و عقد کلیات و جزئیات احوال سلطنت از هر جهت با علی مردان خان بن علی حیدر آقای ناظر بختیاری چالنگ بود و در حین معاودت از شیراز فیما بین امراء اختلاف و نزاع طاری شده نواب اقدس باتفاق کریم خان زند و علی صالح خان هفت لنگ بختیاری و سایر خوانین روانه اصفهان و علی مردان خان با اتباع خود را بکوهستانات گرمسیر بختیاری کشیده و چون سلسله سرخیلان بختیاری را از قدیم الایام با آبا و اجداد کرام سید فرج الله مذکور رسم پیری و مریدی در میان بود بواسطت سید فرج الله فیما بین علی مردان خان و شیخ سعد خان سابق الذکر و سایر مشایخ عرب

آل کثیر طریق مواسلت و مواخات مسلوک گردید و ابواب رفیت و آمد از طرفین مفتوح و عهد صداقت و یکجهتی را با یمن و موافق مغلظه استوار نمودند و شیخ ظنون بن شیخ سعد خان با فوجی از ملازمان در منزل بذوار بختیاری بمعسکر علیمردان خان پیوسته تا اکنون درانجا متوقف میباشد و از معارف دزفول نیز جمعی کثیر ملحق و رسم خدمتگاری بتقدیم رسانیدند و معظم الیه باقتضای سخاوت ذاتی و فتوت فطری نسبت بهر یک علیحده انواع مکرمت و مروت معمول و انکسای جوایز و صلاهی لایقه مبدول داشته همگی را مشمول ریزش و احسان فراوان نمود و با وصف آنکه اکثر ذخایر و نقودان سرکار بسبب فتوری که رخ نموده بود از دست رفته بمدلول صدوقه ما بالذات لم یتغیر در همت ذاتی و فطرت جلالی بهیچ وجه نقصی و قصوری راه نیافته و باشاعه صفوف مواهب صیت کرم باقصی بلاد عالم رسانیده و رکائب عزم باستفتاح مقاصد عظیمه منوجه گردانیده و نرد زبردستی با فلک حقه باز باخته بمضمون بیت حافظ شیرازی مترنم ساخته *

* بیت *

کمند صید بهرامی بیفکس جام چم بردار
که من پیمودم این وادی نه بهرام است و نه گورش

فصل بیست و نهم

نواب مالک رقاب شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان بن شاه عباس بن شاه صفی بن صفی میرزا ابن شاه عباس بن شاه محمدخان بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی پادشاه هشتمین این سلسله بود و ایشان همگی امامی مذهب بودند و در ترویج این مذهب و نسج سایر مذاهب مساعی بالغه مبدول می داشتند و از این سلسله کسیکه مذهب

خود را تغییر داد همین اسمعیل میرزا بن شاه طهماسب بود که در ایامیکه پدر بزرگوار در یکی از قلاع خراسان او را محبوس داشت بسبب همصحبتی یکی از علمای مخالف که در آنجا نیز محبوس بود مذهب تسنن اختیار نموده بود و چون پدر او وفات یافت و ثبوت دولت باورسید متظاهر بانحراف از طریقه اسلاف گردید و او خود منجمی بی نظیر بود که از معاشرت همان عالم استفاده نموده بود و جلوس در مجلس پادشاهی و سکه و خطبه و جیقه و سایر خصایص سلطنت را موقوف داشت بمساعی مسعود که خود اختیار نموده بود و قبل از رسیدن آن وقت اجل او رسیده چون بسبب غلو در تسنن قلوب از او منحرف بودند او را مسموم نمودند و برادر او شاه محمد خدا بنده منصوب گردید و سلسله صفویه سادات و علماء و اشراف را بغایت تکریم و تعظیم می نمودند و مساجد و مدارس و بقاع الخیر بسیار بنا نهادند و وظائف و ادارات و سیور غالات و اوقاف و رواتب فراوان مقرر داشتند و طلبه علوم را نیکو تربیت نمودند و در مالوجها و ماخوذات دیوانی تخفیفات و مساعدات بسیار از ایشان واقع میشد و رعایا برفاه حال و فراغ بال زندگانی می نمودند لیکن شاه سلطان حسین مردی عاجز ضعیف الرای بود و از عهده نظم مهام سلطنت بیرون نتوانست آمد و در امور عظیمه عربیتی که ملوک را می باید نداشت و در ضبط قواعد ملک فرو گذاشت بسیار می نمود - و چون این احوال بطول کشید قوانین مقرر اسلاف خلل پذیرفت - و نفوس شریره آغاز خلاف و عصیان نمودند - و در هر طرفی صاحب خروجی پدید آمد - و فتنها برپا شد و معمورها بخرابی کشید - و در مالیات دیوان کسر قاحش بهم رسید - و وظائف و سیور غالات مقطوع گردید - و سپاه از استعداد افتادند - و رفته رفته بایفجا منتهی شد که محمود از قلعه هار قصد دارالملطنت

اصفهان نمود - و چون استیلا یافت پادشاه را در یکی از عمارات مخصوصه
محبوس و برادران و اولاد او را که در اصفهان بودند همگی را مقتول
نموده و جمیع خزاین و ذخایر سلاطین سلف را از نقود و اسلحه و دواب
و غیر ذلک متصرف گردید - و قشون باطراف فرستاده اکثر بلاد فارس
و عراق بر او مسلم شد - و سکه او در همه جا جاری گردید - و چون او را
خبط دماغی عارض شد که بعض سخنان و حرکات بیهوده از او بظهور
میرسید - اشرف سلطان بن حاجی انکرة که عمزاده او بود او را مقتول
و خود بجای او جلوس نمود - و چون اشرف شاه از اصفهان فرار نمود در
عرض راه که بقندهار میرفت او هم مقتول گردید - و در خلال این احوال
شاه سلطان حسین بدست یعقوب خان افغان مقتول گردید - و صفی میرزا
که در خوزستان صاحب طبل و علم بود در کوه کیلویه ایضا مقتول
و شخصی دیگر در محال دیناران ظهور نموده خود را عباس میرزا نام
و بسلسله صفویه منسوب می نمود - و اراده شوشتر نموده در حوالی شهر
جمعی از طایفه افشار کندللو او را استقبال و در همانجا مقتول نمودند -
و سید احمد خان بن میرزا ابو القاسم بن میرزا را دو متولی روضه رضویه
که از جانب مادر نسب بصفویه میرسانید - در بلاد فارس مدتی نوبت
دولت کوفته بالاخر مغلوب افغان و مقتول گردید - و اسماعیل میرزا نامی
در بلده ماسوله طبرستان ایضا بادعای نسبت صفویه ظهور نموده
آخر الامر مقتول و ملک محمود سیستانی را از نسل ملوک کیان قدیم
در مشهد مقدس صاحب سکه و خطبه و جیقه شده بالاخره او هم مقتول
و شیخ احمد مدنی در بلاد بغداد و سواحل فارس ریاست افراخته
و بخدا یح و لطایف الحیل خلقی کثیر از عوام الناس را مرید خود ساخته
مدتی مدید در امر خود مستقل بود - و عاقبت مقتول و شاه طهماسب

بن شاه سلطان حسین در ایامیکه نادر شاه بهندوستان بود حسب الامر
رضا قلی میرزا ولد اکبر و ولیعهد او در سبزوار مقتول و بعد ازان نادر شاه نیز
مقتول و جمیع اولاد و برادر زادگان او در عرض مدتی قلیل همگی بتهمت
سلطنت مقتول واحدی از ایشان باقی نماند * * * بیت *

سر بلندی مکن اندیشه که همچون ناخن
هر که در بند قرقیست سرش در خطر است

فصل سی ام

مولانا محمود حلمی شوشتری شاعری تیز زبان و فصیحی نکته دان
دبو - و او را در مدح علی سلطان و طهماسب سلطان و شهبلی سلطان
سابق الذکر قصاید متعدده است که در دیوان او مذکور است و در مدایح
میر محمد باقر و میر صدر الدین ابن میر سید علی صدر و مرثی اینشان
مقطعات بسیار دارد مشتمل بر انواع صفایح شعری از ترجیع و ترکیب و توشیح
و غیر ذلک که از انجا کمال قدرت او در فن سخنوری مفهوم میشود - و او را
با ابو طالب کلیم معارضات و تعریضات بسیار است که ناظران از سیاق
سخن او استنباط می نمایند - و آنچه از دیوان او موجود است قریب بشانوده
هزار بیت می شود - سوی آنچه اسقاط نموده اند از هزلیات و اهاجی
رکیکه و او را در مدح استاد ملا حامدی غلو و مبالغه بی پایان است -
و قصیده در مدح حضرت صاحب الزمان علیه السلام بتکلیف استاد
حامدی در دیوان او مسطور است - و چند بیتی ازان جهت آموزش
ثبت میشود *

شواب اهل محبت بود می منصور
شهید عشق نفوسد بحر شراب طهور

در ابـوادی عشاق و ذره بنگر
صفای وادی ایمن سنسای آتش طور
چراغ بزم محبت بود نه خورشید است
که هر صباح جهانـی ازان شود پر نور
صفای ظاهر و باطن معجو که ممکن نیست
مگر دمی که زنی آستین بشمع شعور
ز دل برون نکنی تا حدیث چون و چرا
زمـوز نشنوی از ساکنان بزم سرور
دلا ز مردم دنیای دون صغیر و کبیر
وفا معجو که از ایشان نیاید این دستور
گهی بسجده از صاف سر فرود آرند
که شهنشوار امامت کند ز غیب ظهور

وله فی الغزل

سربخوابی دلم چند دهی تو ناز را
کرم کند نسگاه تو زمزمه نیاز را
شمع حقیقتم مگر نور هدایتی دهد
ورق چه روشنی دهد مجمر مجاز را
از پی برون دلم چند بشیوه فریب
بر سر یک دگر زنی سلسله دراز را

و ملا حامی در صنعت تاریخ دستی دراز و دهنی نکته پرداز داشت -
و اکثر وقایع کلیه و جزئیه را تواریخ مناسبه گفته و قطعات موزونه نظم نموده
مانند وفات ملا عیسی و ملا عبائی و ملا حامدی و ملا سلیمان و رشید او
عزیزی و غیرهم و ضمن قطعه تاریخ هر یک مبالغه بسیار در مدح او

نموده و اکنون احفا و عیشی و عبائی و غیبی معروفند نهایت از دیگوان
 احدی معروف نیست - و از ملا حلمی خود نیز بهیچوجه اثری و نشانی
 و بغیر یک نسخه سقیم از دیوان او چیزی بنظر نرسیده - و این ضعیف در
 ایام طفولیت از خواجه عبدالمحمد زایرا که مسلم شعرای عصر و مفجمله
 معربین بود - و ظاهرا در اوایل حال خود ادراک اواخر عهد ملا حلمی
 نموده باشد - استماع نموده که هرگاه ندما از مولانا تاربخنی سؤال
 می نمودند - بدیهه ماده آن بر زبان او جاری میشد - و بعد ازان قطعه
 موزون می نمود - و ملا کاسبی سابق الذکر شاگرد ملا حلمی است - و در
 دیوان ملا حلمی در مدح علی پاشا والی بصره قصیده مسطور است از
 بحر رمل و در دیوان ملا کاسبی ایضا به تتبع آن مطلع ملا کاسبی است -

• مطلع •

عید قربان شد که چشم یارفتنایی کند
 هرکه را بیدند بتیغ غمزه قربانی کند
 و این ضعیف در مدح حضرت امیر المومنین تتبع نموده چند بیتی
 ثبت میشود •

• بیت •

نوبهار آمد که نرخ عشرت ارزانی کند
 می فروش از گرم بازاری گراجانان کند
 معنسب از کف دهد بیرون عذبان اختیار
 توبه کار از کرده اظهار پشیمانی کند
 زاهد دیندار قوسم روزه بکساید بمسی
 کیش ترسانی در آیین مسلمانی کند
 آنکه از شب زنده داری مهر دارد برجبین
 چون برهن بت پرستی نقش پیشانی کند

شیخ صاحب معرفت صفت پیرانه سر
 کار خود را سخت بیند سست ایمانی کند
 کم کند از بیدخودی صوفی شمار اربعین
 دست در جیب هوای نفس شیطانی کند
 سر کشد مستانه از خم فلاطونی حکیم
 آنچه دارد جمله صرف جسم روحانی کند
 پارسا بیرون شتابد از حریم اعتکاف
 در خرابات مغان کاری که میدانی کند
 پیر مکتبخانه علم و ادب چون ابلهان
 از هوس بیدوده بازیهای طفلانی کند
 حاجی از راه حرم نیست کند احرام باغ
 عشق را لبیک گویند جان بقربانی کند
 خواجه جان سخت از همیانچه بکشاید گره
 رایگان ریزش چه کشتیبان طولانی کند
 دل بصحرای جفون هر دم کشاید بال شوق
 خنده کبک دری بر عقل یونانی کند
 نسخه دستور استاد رصد بند خیال
 چون خط تقویم پاری کهنه بطلانی کند
 دست استاد ازل بهر رموز معرفت
 نقشها بر گل بشکل خط سریانی کند
 قفل از مخزن کشاید ابرو بر دریا و کان
 چون کف ارباب همت گوهر افشانی کند
 روح بخشاید به عالم جنبش رگهای ابر
 هم جنان کاندل بدن رگهای شریانی کند

تذکره شوشنر

بر فراز کوه و روی دشت^۱ از فیض سحاب
 سبز نو خیز خیز موی زندانی کند
 آنچه را در عرض سال آماده سازد چرخ پیو
 گستراند جمله چون مفلس که مهمانی کند
 جوش گل هرسو در اطراف خیابان جشدها
 چون چراغان شب نور روز سلطانی کند
 قازه گردد در چمن هر گونه طرح بزم و عیش
 بلبل شوریده آهنگ غزل خوانی کند
 هر طرف باد صبا دامن کشتان دوران زفان
 وز طرب گل در گلستان رقص شروانی کند
 نستون چادر بسر پوشیده از نا محرمین
 با حریفان در لباس آلوده دامانی کند
 بوی گل چون نگهت پیراهن یوسف ز مصر
 نور بینسانی بچشم پیر نعلسانی کند
 دمبدم از مهر مهسد سبز طفل غنچه را
 دایه باد صبا گهواره جنبدانی کند
 شاخ گل سنبل ز دم باد صبا چون زلف یار
 گاه جمعیت کند گاهی پریشانی کند
 حسن گل هر صبح افروز عذار آتشین
 خون حسرت در دل لعل بدخشانی کند
 سربطنازی کشد چون غنچه از شاخ انار
 رنگ خجلت در دل یاقوت رمانی کند
 گستراند لاله در صحرا بساط مخملی
 خار در پیراهن گلپای بستانی کند

دانه لالی شبنم هبعدم در رخت گل
 خنده بازیچه با لولی عمائی کند
 گرد راه شوخ چشمان در فضای کوچه باغ
 سرمه در آوازه کحل صفاهائی کند
 عقده‌ها چون تاک دارم در دل پر خون فقر
 حل مشکلات مگر ساقی بآسانی کند
 ساقی کوثر جوانمردی که هر انگشت او
 صد ید بیضا بکار پیرو عمرانی کند
 سر در ارباب سلامت آنکه بر روی پلاس
 حکمرانی بر سر تخت سلیمانی کند
 از ازل همدستان گردیده تا در درگاهش
 خضر سقائی کلیم الله دریائی کند
 آن شهزاده‌ای که هر جا گستراند مائده
 صد مسیحا بر سر خوانش مگس رانی کند
 از دم پر فیض او جبریل با لوح و قلم
 معرفت ادراک چون طفل دبستانی کند
 مختصر باید سخن در مدح آن عالی جناب
 بی ادب باشد گدا چون قصه طولانی کند
 یا امیر المؤمنین از فیض عامت همتی
 کشقیم در چار موج غم نگهبانی کند
 نامه ام یکباره سازد از خط باطل سفید
 فارغ البالم ز قید وهم ظلمانی کند
 در ستانت شاد کام و دشمنانت ناکام
 تا جبین "صبح" از فروغ مهر نورانی کند

فصل سی یکم

چون حضرت سید نعمت الله رحمة الله و رضوانه علیه* در دار المومنین شوشتر اختیار توطن نمود - و مردم را باکتساب علوم و معارف رفقت فرزد - همه مشغولون و مستعدون بمدرس آن عالی جناب شتافتند - و در طلال تربیت آن بزرگوار نشو و نما یافتند - و اسامی جمعی از ایشان ترتیب حروف بذهبی که در ذکر رجال معروف است در این تذکره ثبت می شود - حاجی ابوالحسن بن حاجی زمان بن حاجی عنایت الله سابق الذکر دانشمندی* آگاه و در صفای ذهن و حسن فهم و سرعت انتباه آهه بود - از آیات الله و در مروت و فتوت و حسن سیرت و علوفطرت و سایر مکارم اخلاق و محاسن خصال بعد کمال بود - و در شهر صفر چهل و سه وفات نمود - و این ضعیف چند بیتي در مرثیه او گفته *

اطار عن الجفن الكري طارق سری
و اخبر ان المجد غاضمت عیونه
و هد من العیاء اسمی بر وجه
و عون المـزایا قد اصیبت بعلها
یخس مجیزات بکرب و انه
و این الذي یرجی لكل کویه
و این الذي یسدي الایادی موسعا
و من لایامی الفاقدات عشائرا
و عروة من امسی و اصبح فایسا
و کم بئس و افاه صفراء کفه
و اوقدنی اضلا عفا لاهب الاری
و نجم المعالی غاب فی افق التری
و اوطدار کان السماحة و السری
فمن هلوغات نوادب حسرا
الا این من یفشی المکارم فی الوری
و یلقی الوقود المستضیفین بالقری
علی منعم ضاقت یداه فافقوا
و این الذي یکسی الیتامی عن العری
و لا تُعنه رخو الیدین عن العزی
فعاد نعیم البال ملن بالشری

و کم معدوم مستعصم بذیوله
 طول المعالي او حشمت بعد فقهه
 جزینا و کان الصبر منسا سنجیه
 و لکنما للعید لیس وسیله
 بتوات من روض الجنان مبسوا
 میر ابو القاسم بن میر محمد بن میر عیسی شیخ الاسلام از احفاد و میر
 نور الله سابق الذکر و در اجازاتی که سید بخط شریف خود جهت او در
 ظهر بعض کتب حدیث نوشته اطراً مبالغه بسیار در وصف او نموده و در
 عفو ان شباب وفات نمود - ملا احمد بن ملا کاظم کبابی مردی خلیق
 شیرین گفتار بود - و بمهم قضا چند وقتی قیام نمود - و چون مردم
 از طور سلوک او ناراضی بودند تغییر یافت - و در چهل و شش وفات
 نمود - حاجی عبد الحسین بن حاجی کلب علی کرکری مردی عالم
 عامل پارسا بود - و مدتها در اصفهان و خراسان اقامت و از فضلا و علمای
 آن بلاد استفاده نموده بود - و همواره بالطبع مایل بانزوا و خمول و از
 صحبت اهل دنیا منصرف و ملول بود - و در علوم عقلیه ید طولای
 داشت - در سال چهل و یک رخت از این سرای عاریت برداشت -
 ملا عبد الغفار بن خواجه تقی بن خواجه طالب بن خواجه اسمعیل ابن
 خواجه افضل سابق الذکر مردی خوش صحبت بود - و از امراء و حکام
 حظ تمام داشت - و باین سبب اکثر اوقات هنگامه درس او معطل
 و سرشته اشتغال او مختل بود - و در چهل و هفت وفات یافت -
 خواجه علی بن خواجه اسمعیل بن خواجه افضل صراف و او بقوت شعور
 و مزید ذکا و حسن ادراک از اکثر اقران ممتاز بود - و با وصف کثرت
 احتیاج و شدت فقر بتعفف و استغنا مدار می گذرانید - و اکثر اوقات نیز

صاحبست. و تعطیل و در فن منطق^۱ مسلم بود - و در سال بیست و هشت^۲ وفات نمود - حاجی عزایت الله برادر حاجی ابوالحسن مذکور او تا آخر اوقات عمر دست از اشتغال باز نداشت - و در فنون کمالات خصوصا علم طب بی نظیر بود - و در معالجات^۳ او کمتر خطا اتفاق نی افتاد و حدس او بعدی صایب بود که بمجرد ملاحظه قاروره یا نبض ریض با اطلاع بر مجمل احوال از اخبار بغدادی سابق و مبدء مرض سبب آن و سایر خصوصیات می نمود - و آنچه از حذاق اطباء یونان غیور هم بعنوان قدرت و غرابت در کتب متقدمین منقول است از مشارالیه مکرر بظهور میرسید - و وفات^۴ او در سال چهل و هفت بود - قاضی عزایت الله بن قاضی معصوم بن قاضی رضای سابق الذکر مردی خلیق یکو سیرت خوش محاوره بود - و از حکام و اهل دنیا قبول تمام داشت - و مدت العمر بقضای این باد مشغول بود - و در حکومت اول^۵ عبد الله خان وفات نمود - ملا عید محمد قاری بن ملا صالح بن درویش شمس و ایشان از قدیم الایام متولیان مسجد جامع بودند - مردی وقیع خوش صحبت بود - و از علم لغت و تجوید و ادبیات و شرعیات خصوصا فقه مواریث بهره تمام داشت - و مدت الحیات محرز محکمه بود - و در سال سی و هشت^۶ وفات نمود - و ولد از ملا محمد تقی خلیفه او شده و او طبعی موازن داشت - و کتاب نهج البلاغت الحق علامه حلی را رحمه الله علیه ترجمه لطیف نموده که مبلغ کمال از آنجا معلوم می شود - و در سال پنجاه و هفت^۷ وفات نمود - فتح علی آقا ابن آقا محمد ابن آقا اسد الله و او بالاصل از طایفه قزلباش جغتای بود - و فطرتی بلند و طبعی درخشان داشت - و بواسطت سید دست از خدمت دیوان کشیده و تحصیل علوم اشتغال ورزیده و هفتم^۸ سال قوافل بود که بمشاهد مشرفه بزیارت

میرفتند - و در سال سی و پنج^۱ وفات یافت - ملا فرج الله بن ملا محمد حسین سید محمد شاهي طبعی دقیق و فکری عمیق داشت و بحدوث شعور و اشتغال ذهن از اکثر اقران ممتاز بود - و تمام اوقات را مشغول اشتغال داشت که لمحہ ببطالت مصروف نمی نمود - و این فقیر اکثر ایات را بخدمت او خوانده و از انقباس شریفه او فیض برده رحمة الله و رضوانه علیه - و در سال بیست و هشت وفات یافت - مولانا محمد بن علي الفجار عالمی عالی مقدار و مرشدی کامل عیار و فاضلی فرخنده آثار بود - و در امور دین بغایت راسخ و متصلب - و در امر معروف و نهی منکر مساهله و مداهنه روا نمیداشت - و در علوم شرعیہ خصوصاً تجوید و تفسیر بی نظیر بود - و از آثار اوست کتابی کبیر موسوم بمجمع التفسیر و کتابی فارسی در سیرت ملوک و قدوین حواشی قران و جمع مابین شرح و متن تهذیب و استبصار و وفات او در سال چهل و یک بود رحمة الله علیه ملا محمد باقر بن ملا محمد رضای شانه تراش بغایت ورع موصوف بود - و ترجمه باب هادی عشر از مصنفات اوست ملا محمد باقر سید محمد شاهي برادر ملا فرج الله مذکور بغایت فضل و سداد و در علوم عربیه و شرعیہ استاد بود - و اکثر مبتدیان نزد او تلمذ نموده و از برکات فایضه او بهره یافتند - و بر اکثر کتب عربیت و تفسیر و حدیث حواشی نوشته که مبلغ اطلاع او از انجا مفهوم میشود - و فقیر کتاب شرح لمعه را نزد او خوانده - و در سال سی و پنج وفات نمود - سید محمد شاه بن میر محمد حسین از احفاد میر نور الله سابق الذکر بود - مردی ظریف لطیف شیوین مقال بود - و طباعرا بصحبت او میلی قحام و رغبتی مالا کلام بود - و در سال بیست و پنج وفات نمود - ملا محمد طاهر بن ملا کمال الدین لواف مردی خوش خمیره محبوب

لقلوب بود - و حسن خطی داشت که باجرت کفایت قناعت می نمود -
 از تلاش هدایا و صلوات اهل دنیا مجتنب بود - و در سال بیست
 و هفت وفات یافت - میر محمد هادی برادر میر ابو القاسم سابق الذکر
 مستجمع صفات رضیه و مکارم اخلاق بهیه بود - و خطی بغایت نیکو
 داشت - که ارباب سلیقه از بلاد بعیده طالب بودند - و در سال سی
 و هفت وفات نمود - و چهار پسر از او مخلف شده میر محمد علی
 و میر محمد مجید که در عنفوان شباب وفات یافتند - و میر محمد شریف
 که الحال قاضی این بلد است و میر محمد کریم که بالفعل در اصفهان
 است مولانا نظر علی ابن خواجه محمد امین زجاجی حاری صوف
 کمالات و مفاخر و مستجمع صفای باطن و ظاهر بود و طبعی بغایت
 لطیف و نفسی عقیف داشت - و فقیر کتاب مفتاح را نزد او خوانده
 و در سال چهل و شش وفات نمود رحمة الله علیه - و یک پسر از او عقب
 مانده ملا عبد الکریم که الحال در نهانند است قاضی نعمت الله برادر
 قاضی عذایت الله سابق الذکر عالمی عامل و دانشمندی کامل بود - و در
 سال صد و درازده وفات یافت - شیخ یعقوب بن ابراهیم در علوم عربیت از
 نحو و صرف و لغت و معانی و قرأت نظیر نداشت - و در فقه
 و حدیث و اصول نیز مسلم و مرجوع الیه بود - و مصنفات بسیار مبسوطه
 و مختصرة و حواشی بر اکثر کتبی که از نظر گذرانیده بود نوشته نهایت
 چون در امر فتوی قدری تعجیل و برولیات شاذه و اقاریل مجهوله متروکه
 بسیار تعویل می نمود - مصنفات فقهیه از مهجور و فواید و تحقیقات او
 غیر مشهور مانده - و او از جمله معمرین بود - و در سال چهل و هفت در
 حویزه وفات نمود *

فصل سی و دوم

طبقه ثانیه که بعد از این طبقه نشو و نما نمودند همگی شاگردان سید نور الدین بودند : خواجه افضل ولد خواجه علی سابق الذکر و او در مبادی حال بعد از تحصیل مقدمات باصفهان رفته و در مدرسه شاه حجرت گرفته هشت سال در آنجا مقیم بود - و در علم موسیقی و تالیف نغمات نظیر نداشت - و اهل این فن در مشکلات خود بار رجوع می نمودند - و در ایام ماه رمضان که در مسجد جامع تلاوت قرآن می نمود خلص و عام جهت استماع صوت او مجتمع میگردیدند - و در سال پنجاه و چهار وفات نمود - حاجی خضر بن ملا محمد حسین بن ملا جاگیر ابن حاجی خضر موکهی سلمه الله در سلامتی ذات و محامد صفات و حسن سیرت و صفای سریرت و سایر اخلاق فاضله و ملکات عاده یگانه زمان است - و برادر او ملا علی نقی رحمه الله از مبداء حال با ابن فقیر رفیق جانی و برادر رضاعی و ایمانی بود - و در حسن فهم و ذکا و جودت ذهن و سرعت انتقال از مبادی بغایات و از مقدمات بفتایم نظیر نداشت - و قبل ازین که کمالات او تمام از قوه بفعل بیاید و ابواب مراد بروجفات احوال آن رفی الضصال کشاید در عنفوان شباب شربت کل نفس ذائقة الموت چشید - و مستوفی اجل صحیفه وجود آنفرد کامل را بخط بطلان کشید - و این شکسته بال بر فقدان آن مجموعه کمال اشک حسرت از دیدگان می بارید - و مضمون ابیات ابن ابی السرایا را مطابق حال خود میدید *

* بیت *

حکم المئیة فی البریة جاری	ما هذه الدنیا بدار قرار
جبلت علی کدر و انت تریدها	صفوا من الاقدار و الاکدار
و مکلف الایام ضد طباعها	منطلب فی المیاة جذوة ناز

یا کوکبا، ما کان اقصر عمرة و کذا تکسون اواکب الاستعمار
و جبارت اعدائی و جادر ربه شنان بین جواره و جوارى
و وفات او در سال چهل و هفت بود رحمة الله علیه - سید عبد الرشید بن
سید مقیم الحسینی در غایت زهد و صلاح و ورع و تقوی و فلاح بود
و در سال چهل و سه وفات نمود - ملا عبد الرشید بن ملا نظر علی در
ارایل حال بتجارت مشغول بود - و بعد ازان همت بتحصیل علوم مصروف
نمود - و در اصفهان بافاضل هندی رحمة الله نهایت ارتباط و اختصاص
داشت - و این سلسله همگی ایشان موصوف بصفات حمیده و اخلاق
پسندیده اند - و حسن سیرت ایشان مثل زد السنه و افواه و زبان بدگویان
از تناول اعراض ایشان کوتاه است و از این سلسله است حاجی نعمت الله
بن ملا محمد زمان طغیب سلمه الله که فی الحقیقت ملکی است
بصورت انسان وایه ایست از آیات رحمت حضرت رحمن نفس
مدارکش نمونه انفس مسیم و حدس صابیش را بر حدس بقراط
و جالینوس هزار ترجیح و میرزا محمد طاهر ولد او با حدائث سن در
صفات مذکوره کامل و توفیقات الهی مجامع احوال او را شامل است -
و از همه جهت مقبول و مسلم و من یشابه ایه فما ظلم و سایر متطببان
عصر که الحال مدار معالجات مرضی بر ایشان است - همگی شاگردان
بلا واسطه آنحضرت و خوشه چینان خرمن پر برکت اند ملا عبد اللطیف
برادر ملا عبد الغفار سابق الذکر و او در مبادی حال باصفهان رفته تا آخر
مدت حیات درانجا متوقف بود - و از آثار او کمال ذکا و فراست مستفاد
مولانا علی النجار سلمه الله برادر مولانا محمد سابق الذکر شمع انجمن
هدایت و ارشاد و مرکز دایره حکومت و سداد مجموعه انواع
مفاخر شهرآه اجزای مناقب و مآثر نور حدقه بصیرت نور حدیثه حسن

سیرت و سریرت اختر اوج یقین بزم افروز حلقه متقین دانشمندی که بنیان
بیانش معاهد مشکلات حل پذیر و بلمعات افاداتش اذهان مستفیدون از
ظلمات جهل مستنیر رشحاب فیضش قلوب مستعدون را از مراحم ربانی
نشانه و زوایر وعظمن در قنبیه اهل غفلت بمنزله تازیانه و بالجمله طذاب
در وصف آنجناب از مقوله مساحت مساحت غبرا نمودن و بحر محیط را
بمکیال پیمودن است - و چندی قبل از این جمعی از قلامده در خدمت
مولانا بمباحثه نخبه محسویه اشتغال داشتند - و چون در عبارات آن کتاب
صنعت ایجاز و اختصار زیاده از حد لایق بکار رفته و در اکثر مواضع شاهد
مدعا در تنقح اختفا از ناظران روی نهفته و جهت استیضاح مقصود رجوع
بکتاب مبسوطه ناگزیر بود - و بعضی اوقات بسبب فقدان کتب یا موانع
دیگر میسر نمی شد - لاجرم اشاره ازان عالی جناب بشرح آن کتاب
صدور یافت و بمعوننت و توفیق الهی و همت آن فضایل پناهی بر وفق
مرام باتمام رسید - و تا حالت تحریر بمباحثه همه روزه آن جناب و سایر
اصحاب قریب نصف آن تصحیح و تنقیح یافته و اگر در اجل موعود
مهلتی باشد عنقریب باتمام خواهد رسید - انشاء الله تعالی ملا علی رضا
و ملا علی نقی ابنی ملا محمد باقر سید محمد شاهی و ایشان در علوم
عربیّت فایق بودند نهایت ملا علی رضا را در اواخر حال مرض مالیخولیا
عارض شده از حیث انتفاع افتاد - و از عقب ایشان الحال کسی باقی
نیست - ملا فرج الله بن درویش خدا داد کرکری ذهنی وقاد و فکری
نقاد و طبعی سلیم و سلیقه بسیار مستقیم داشت - و علوم عقلیه را از
حاجی عبد الحسین سابق الذکر استفاده نموده بود - و در اواخر سال
چهل و شش وفات نموده میرزا فضل الله ابن میر ابوالقاسم مذکور در کمال
صلاح و تقوی و قناعت بود - و در چهل و شش ایضا وفات نمود - ملا

کاظم ابن استاد قاسم بن بخشى کرکری، مردی صالح دیندار بود - سید محمد بن سید طاهر ابن سید عبد الله بن سید غیاث جمیع اوقات را مشغول مصروف اشتغال داشت - و در اواخر حال ببعض بلوکات بختیاری انتقال و در آنجا وفات نمود - آقا محمد بن فتح علی آقای مذکور عالمی تحریر و فاضلی بی نظیر بود - سالک طریق رشاد و ناهج مفاهیم اجتهاد و ذهنی دقیق و فکری بغایت عمیق و دستی در فنون منقول و معقول دران و سلیقه مستقیم نکته پرداز داشت - و بعض فنون ریاضی مانند هیئت و اسطرلاب و حساب از افادات او در این بلد منتشر گرد - و سه سال قبل از این وفات نمود - ملا محمد بن خواجه معزالدین کرکری عالمی خجسته نهاد و صالحی موصوف بغایت سداد بود - و او را با ملا فرج الله و ملا کاظم مذکورین مدت الحیات عهد موافقت استوار و عقد موافقت برقرار بود - و در هیچ وقت جدائی از یکدیگر روا نمی داشتند - و همواره در اکتساب آداب مستحسنه و اجتناب احوال مستهجنه طریق همراهی می نمودند - آقا محمد بن قاضی نعمت الله مذکور اوقات خود را صرف اشتغال و در حداث سن تهذیب اخلاق بر وجه کمال نموده بود - نهایت آن مهلت نیافت - و در عهد جوانی روی از این جهان فانی بر تافت - میر محمد حسینی بن سید محمد شاه مذکور ذهنی ثاقب و فکری صایب و شعوری بلند و فطری ارجمند داشت - و در اواسط حال باصفهان انتقال و مدتی مدید در مدرسه شاه ساکن و بعد ازان بمحل جعفر آباد اختیار سکنا و در آنجا وفات نمود - ملا محمد صالح بن درویش جلال در غایت معرفت و شناسائی و اعلی مراتب درج و پارسائی اسمی با مسمی و لفظی پر معنی بود - و در پنججاه و پنج وفات نمود - ملا محمد علی ابن ملا محمد زمان بن ملا محمد رضا بن حاجی فتح الدین

صحاف در کمال تقوی و تعفف و پرهیزگاری و نهایت وزر و زهد و دین داری است سلمه الله تعالی - شیخ محمود بن شیخ محمد بن حاجی علی بن امیر محمود وزر شعاری که جمیع صفات حمیده در او موجود و صفات زمیمة مسلوب و مفقود و فی الحقیقت از اولیاء الله معدود بود - و در سلامتی نفس و پائی طینت و نصیحت و خیرخواهی و حفظ الغیب اصداقا و احباب و صدق قول و وفای عهد و قضای جوائج مؤمنین و سایر مکارم اخلاق نظیر نداشت - و در مراعات حقوق ایمان اصلا دقیقه فرو گذاشت نمی نمود - و دو سال قبل از این وفات نمود رحمة الله علیه مولانا مقصود بن علی النجار برادر مولانا محمد و مولانا علی مذکورین بمؤدای ذریة بعضیها من بعض براننده محراب سداد و فرازنده منبر وعظ و ارشاد بود - و در سال سی و شش وفات نمود - میرزا مهدی ابن میرزا حبیب الله بن میرزا هاشم سابق الذکر در غایت ذکا و شعور و علو ادراک بود نهایت در اواخر حال ترک اشتغال نمود - و سه سال قبل وفات یافت *

فصل سی و سوم.

اخوان الصفا که این فقیر بملازمت ایشان دایم الاستفادة و از برکت معاشرت ایشان ابواب فیضی بروجئات ' احوال کشاده فروزندگان شمع تحقیق و سیرابان رحیق تحقیق اند - واقفان رموز طریقت - عارفان اسرار حقیقت - دانشمندان نکات تنفین و تذهیب - آگاهان دقایق آداب و ترتیب - مستجمعان مکارم اخلاق - متدبران آیات انفس و آفاق - عالمان معالم اصول و فروغ ناظران معاهد معقول و مشروع - مستنبطان احکام تنزیل - مستکشفان استادان تفسیر و تاریل - سرشاران شراب ظهور - منفهمان علوم بطون و ظهور - متعرفان نفحات رحمت - متیقظان اوقات غفیمت - ملتزمان

راه خدا - سالکان مسالک هدی - آبله پایان وادی طلب و تحصیل -
 سرگرمان مقاصد علیه بتفصیل - ثابت قدمان مواقف وفا - روشن جبینان
 مقام صدق و صفا - حاربان محاسن خصال - سابقان مضامیر کمال - و هروان
 طریق موافقت و مسالمت - حافظان حدود مخالفت و مخالمت -
 همنشینان مجلس شهود - هم سفران کعبه مقصود - حلقه چون سیمای
 پاکان پر نور - و مجمعی چشم روزگار ازان کور *
 * بیت *

این رفیقان همه گلچین گلستان همد
 هم نوایان هم و بلبلان دستان همد
 نیک بختان همه در مصر مواخات عزیز
 همه دلدار هم و یوسف کنعان همد
 جمع گردیده بیکجا همه چون رشته شمع
 همه دلسوز هم و سر بگریبان همد
 همه همنشوش ز خمخانه یک میکرده اند
 همه همجوش ز یک باده و مستان همد
 میکند عتس یکی جلوه در این این روزها
 چشم بکشوده بروی هم و حیران همد
 یکسر مو نگزینند جدائی از هم
 همه چون زلف بستان سلسله جفیان همد

و هرچند در این جزو زمان بسبب غلبه اهل فساد متاع معرفت کساد
 و بهر اهل علم منحصر در اذیت اعدای و حساد است - ارباب فضایل
 چون اشجار حریف پژمرده و اهل کمال چون بلبلان دی افسرده اند -
 و آن مقدار که این سلسله علیه در اعصار سابقه معزز و مکرم و از پرواتب
 احسان خیرمندان مرفه و مذموم و از همه جهت مقبول و مستحب بودند

اکنون باضعاف مضاعفه بیوجود مریضی و لکد کوب او باش ورنودند با وصف آن طباع ایشان را ملالی یا اذهان ایشان را گلالی یا درمبادی که ایشان دهند یا اختلالی. با در عقد عزیمت ایشان انفصالی متصور نیست - سید احمد بن سید محمد برادر زاده ابن طعیف ذهذش در غایت اشتغال و جمیع اوقاتش مصروف اشتغال است - ملا رفیع الدین بن حاجی محمد بن ملا کاظم ابن خواجه افضل شمع شعورش کفلة الاصباح و ضمیر مغیرش کمشکاة فیها مصباح و والد او از معارف اعیان عصر که از هر جهت مشمول نعمت الهی و در اصلاح امور مسالمین سالک طریقه نصیحت و خیرخواهی است سید زین الدین بن سید اسمعیل ابن سید صالح ابن سید عطاء الله ابن سید محمد ابن سید حسین صیاد مرغان اولی اجفحه معانی و صدر نشین انجمن شعاسائی و نکته دانی اکثر کتب مشهوره از نظرش گذشته و در طی مباحثات بر معنی اللبیب و مطول و استبصار و شرح لمعه و شرح نخبه حواشی متفرقه نوشته و سید صالح خان سید نور الدین و عم بلا واسطه سید نعمت الله است - حاجی عبد الرزاق بن حاجی خضر سابق الذکر نخجسته سیرتی حمید الخصال محمود الاقوال و الافعال است - ملا عبد الله بن ملا محمد الذبحار امام جماعت و پیشوای اهل تقوی و قذاغنست - حاجی علی بن ملا فرج الله بن درویش خدا داد مذکور پارسائی مقبول السیره و دانشمندی کامل البصیره است - حاجی علی ابن حاجی میر علی - صراف نقاد صوف معارف و علوم و جواهری عوالی اللؤلؤی مذبوق و مفهوم است - طبعش موزون و کمالاتش از حد افزون و بر اوایل شرح نخبه حاشیه مدون نوشته که مبلغ علم و استقامت سلیقه او از انجا معلوم میشود - و روزی در بعض مجالس مذاکمت این رباعی را در رقعہ نوشته بدست فقیر بداد -

* رباعی *

ای مهر منیر روشنی بخش جهان من ذره بیقدر و تو خورشید زمان
خواهم ز عنایتت که قاید بر من نوری که تخلص عیان باشد • ازان
و فقیر در ظهر رقعہ این رباعی نوشته •
* رباعی *

ای صیقلی نفوذ افکار و خیال گنجینه دل ز دانشت مالا مال
رایج بشد کمال چون سکه بزد اکسیری و حاجتت نباشد بسوال
ملا علی اکبر بن ملا محمد بن خواجه معز الدین مذکور در اعلی مراتب
ذکا و شعور و در جمیع صفات حمیدہ و اخلاق پسندیدہ مشابہ والد مسطور
است - آقا علی رضا ابن آقا سمیعاً بن خواجه عنایت اللہ ابن خواجه
عبد الباقي مقدمی در دقت طبع و سلامتی ذات یگانه و در فن نجوم
کامل و فرزانه است - و الحال مدار تقاویم این بلاد بر استخراج آن معرفت
نهاد است - ملا علی نقی ابن حاجی عبد الحسین سابق الذکر مرات
خواطرش نقش پذیر صور کمال و جام ضمیرش از شراب معرفت مالا مال
و در زهد و تقوی و سایر معامد اطوار مقتدی بسنت والد بزرگوار است -
ملا علی نقی بصیر ابن ملا محمد تقی ابن ملا عبدی محمد قاری
مذکور مصباح حقیقت در فانوس خیال افروخته و در عوض قوت باصرہ
نور بصیرت در دل اندوخته حاجی محسن ابن خواجه حیدر علی بهبهانی
قافله سالار ارباب یقین و سرخیل زمرہ سابقین و در مبادی حل در بلده
طیبہ بهبهان سالها ملازم صحبت شیخ عبد اللہ بن صالح بحرین رحمۃ اللہ
و رضوانہ علیہ کہ از مشاہیر علمای روزگار و فضلی عالیمقدار بود بوده
و بعد ازان در مشاهد مشرفہ و سایر بلاد از فیض سایر علمای عصر انواع
استفاضہ نموده و در فقہ احکام دین بر طریقہ متوسطہ مابین اخباریین
و مجتہدین کہ صراط المستقیم ارباب احتیاط و یقین است قدم ثبات استوار

ساخته و اکنون سالهاست که رحل اقامت در این مرز و بوم انداخته و رایست افادت و افاضت افراخته است و مولانا را بصحبت شعر و سایر بطالات چندان رغبتی نیست اتفاقاً روزی در بعض مجالس مفادمت این شعر بر زبان او جاری شد *

بهر کاری که همت میگزاری نصرت از حق جو
که بر کفجشک دام افکنم و مید هما کردم
و فقیر چند بیتی باین سیاق تتبع نموده

* غزل *

ز غم رستم دل از قید تعلیق تارها کردم
طراز خانه چون مسجد ز نقش بویا کردم
زند صد بوسه بر اندام من خورشید تا خود را
خلاص از زیور بار صنت بال هما کردم
کره چون غنچه در دل داشتم در فکر خود سازی
شگفتم این زمان چون گل که پیراهن قبا کردم
نفس روح الامین در سیفه میدزدید از خجلت
هزار آمین ملک میگفت چون او را دعا کردم

ملا محمد بن حاجی عبد الحسین سابق الذکر جامع فضیلتین علم و عمل و مبرا از هر گونه منقصت و خلل و در امامت مسجد کرکر قائم مقام والد ستوده سیر است حاجی محمد بن خواجه محمد علی عالمی محقق تحریر و فاضلی صاحب تصنیف و تحریر در اثنای مباحثات شرحی بر استبصار و هاشیه مدونه بر شرح نخبه نوشته و رساله در تحقیق عصیر در غایت بسط و تلخیص ملا محمد بن حاجی میر علی صراف گنجینه نفایس، علوم و معارف و مخزن اسرار فضایل و لطایف در نهایت صفای ذهن و اوقات طایع و سنت فکر و در جمیع کمالات مشارک برادر مہتو

سابق الذکر است ملا محمد تقی ابن استاد عبد الله سیمای تقوی از فاضله‌اش ظاهر و انوار توفیق از مجامع احوالش ظاهر طبعش سلیم و فهمش مستقیم است ملا محمد تقی ابن نظر علی چیت ساز در نهایت حدت فهم و جودت ذهن و حسن ادراک و دامن ایمانش از آلائش مناقص پاک است ملا محمد حسین بن حاجی خضر سابق الذکر جامع کمالات صوری و معنوی و در فن طب و تنجیم دست تصرفش قوی است آقا محمد رضا بن حاجی نصیر بن حاجی رضا بن حاجی عنایت الله با حدیث سن کاملی حقیقت نهاد موفور الاستعداد است و از این سلسله است آقا طالب بن حاجی محمد بن حاجی زمان بن حاجی عنایت الله که در جودت ذهن و استقامت سلیقه و حسن فهم و حدت شعور و علو ادراک یگانه زمان است و در مبادی حال تمامی اوقات را مصروف اشتغال داشت و تا مغنی اللیب و مفاتیح و خلاصه حساب و مقال ثالثه زیج که متعلق با استخراج است و شرح افسرایی طب در کمال دقت از نظر گذرانید و دران بین والد ماجدش از این سرای عاریت ارتحال و بسبب قراحم موافق و اشغال در سر رشته اشتغال آنستوده خصال اختلال بهم رسید لیکن استعداد اصلی و صفای ذاتی و کمال فطری و بهیچ وجه خلل پذیر نیست و بانه اک التفاتی و ادنی نظری بقوت شعور ادراک مغامض امور می تواند نمود و الحال نظام این بلاد و صلاح تدبیری امور عباد منوط بر وی (زین و فکر متین اوست و این عم او ملا عبد الله ابن حاجی عنایت الله ابن حاجی زمان در جمیع احوال با او شریک و افراز و در فن طب دستش دراز و ذهنش نکته پرداز است ملا محمد زمان بن ملا محمد علی صحاف در مضمار کمالات سابق و در فن طب تنجیم ماهر و حاذق است و ملا نعمت الله برادر او و آقا علی رضای

مذکور و حاجی محمد امین بن حاجی فوج الله خراط که از معارف ابرار و دانشمندان فرخنده آثار است همگی از او استفاده علوم نجوم نموده اند و مبدء انتشار این علم در اعصار لاحق در این بلد از آخوند مولانا احمد خاتون آبادی اصفهانی بود که در سال سی و شش وارد این بلد گردیده و این فقیر برفاقت ملا علی نقی سابق الذکر کمو خدمتگاری او را بر میان جان بسته و آن حضرت با والد فقیر در مهدی حال در اصفهان شریک درس و رفیق و با فقیر با قصی الغایه مهربان و شفیق بود رحمة الله و رضوانه علیه ملا زاد علی بن استاد تقی شالباف در جمیع مکارم با یاران سابق الذکر مشارک و مساهم است خواجه عبدالمحمد زایرا فصیحی صاحب کمال و شاعری شیرین مقال بود و بالاصل شاگرد ملا کاسبی سابق الذکر است و در مدایح و اخشتو خان و حسین پاشای بصری و سایر معارف آن عصر قصاید و مقطعات بسیار داشت که اکنون اکثر آنها از میان رفته و غزلیات و منظومات بسیار از او در مجموعهها موجود است که از نسخه دیوان او که بنظر رسیده افتاده است و همواره با مشاهیر شعرا مانند میرزا طاهر وحید و شفیعی اثر و میر نجات و نجیبای کاشی و میرزا هادی شرر شیرازی و مخلصا و غیرهم همطرح و همدستان بود و قاعده حکومت بیچن خان معمر شد و در سال بیست و شش وفات نمود و این غزل در دیوان او مذکور است

* غزل *

دلا بگوشه عزلت نشین که جا این جاست
مقام راحت و امنیت رضا این جاست
ز کیف خلوت دلرا مکن غبار آلود
که جای هم نفس و یار و آشنا این جاست

میان کعبه و دل امتیاز اگر خواهی
 همین بس است که اندخانه و خدا این جاست
 لباس کعبه فیض است ظلمت شجره
 مراد اگر طلبی قبله دعا این جاست
 در ابعده افتادگان و فیض بخواجه
 که همچو خاک نجف خاک اولیا این جاست
 بود ز مرگ غم اهل دین زمانه و من
 چه شمع داغم از این زندگی بلا این جاست
 نمی فهم چه خم پا برون ز میخانه
 کجا رویم که بیت الحرام ما این جاست
 اجل ز ضعف تدم در نظر نمی آرد
 خجل ز زندگی درد بیدوا این جاست
 بچشم زخم حسودان سپند میسوزم
 بگنج فقر که آسودگی مرا این جاست
 ز طوفان روی نو زایر نمی رود جایی
 که کعبه و حرم و زمزم و صفا این جاست

و حکیم نیشابوری را باین قافیه غزلی مشهور است که اولش این است

* غزل *

حسرت دلدی و صافی فلان این جاست
 تمیز ناخوش و خوش میکنی خطا این جاست
 ز فرق تا قدمش هر کجا نظر و کفای
 در شمع دامن دل میکشد که جا این جاست

بغیر دل دمه فتنه و لگار بیمه‌غی است
همین ورق که سیه گشته مدعا این جاست

و فقیر باین سواق چند بیتي تتبع نموده

غزل

مرو ز بزم حریفان برون که جا این جاست
سعادت ابدی سایه هما این جاست
حدیث خضر و سکندر فساد خواب است
فتوح هر دوسرا چشمه بقا این جاست
مرو بزم مومه عود و نغمه داور
تروم همه مرغان خوش نوا این جاست
رموز قصه بلقیس از که می پرسی
درا بجزرگه ما هدهد صدا این جاست
بگو به بوالهوس این جا بید لب ز طلب
که آرزوی در عالم جدا جدا این جاست
شفی‌دم از در و دیوار طور آدازی
که تختگاه شبان برهنه پا این جاست
دم برهمین از اسرار فیض خالی نیست
غذیمتی شمر ایفدم که پیر ما این جاست
مبین بغیر که غیر از خیال باطل نیست
بخود ببین تو که مرآت حقیقا این جاست
نشان کعبه بدیدم در آستانه دوست
اگر غلط نکم خانه خدا این جاست
فقیر بی تیر است این خرابه گردپه‌ها
سر از بجایب کشتی گنج مدعا این جاست

و الهی آقامی مشتاق از طایفه قزلباش چکنی با زایر امعاصر و معارض بود
و با یکدیگر لطایف شاعرانه داشتند که فیما بین مردم مشهور است و وفات
مشتاق در عهد حکومت اول عبد الله خان بود و در وقت سمرات این رباعی
بر زبان او جاری شد و وصیت نمود که بسنگ قبر او بنوشته شود * رباعی *

روزیکه بخشه داد خواهیست متوس

چون کار برحمت الهیست متوس

گر مهر علیست نا خدایت بخدا

هر چند که کسیت تباهی است متوس

و این دو شاعر هر دو بلا عقب رفتند و بعد از ایشان حاجی دقد علی
بن استاد رجب قلاس شهرت نمود و او مردی درویش قانع مجرد بود
و اکثر عمر خود را بسیاحت گذرانیده بود و از معاشرت اهل دنیا نهایت
اجتناب و احتراز داشت و اینقدر مطابق حال خود گفته * * شعر *

کشت ما از ابو پیوسته سیر آب خود است

دانم ما چون زمرد سبز از آب خود است

* وله *

دلی چو غنچه خورین از غم آن سیمین دارم

کریبان چاک از دست همان گل پیرهن دارم

بود همچون نمک بیقدر در دکان حلوائی

برانشاهد شیرین سخن شوری که من دارم

و او را با حاجی جدید ای شیرازی ساکن شوشتر مطایبات و معارضات بود
و این هر دو بعد از واقعه الله داد بسهل فاصله ایضا بلا عقب وفات نمودند
و الحال از آن طبقه کسی که باقی مانده ملا موسی بن ملا میوزا قلی بن
ملا موسی است و او در مهدی حال در مدارس اصفهان با والد این

فقیر شریک حجره و یگانه بود و در شوشتر در عداد طبقه . مذکورین
بمدارست علوم اشتغال داشت و بعد ازان تقیع طب و شعر نمود و در
ایامیکه محمد غایخان نژاد ابن اصلا نغخان والی فارس بود و گاهی که
بنظم شعر اقدام می نمود ملا موسی با او همطرح و همدستان بود و نژاد
را غزلی مشهور است که مطلعش اینست :

تیر مژگان میزند زگ نشتری درکار نیست
عاشقم بیدار هجرم بستری درکار نیست
و شعرای عصر از کل بلاد فارس و عراق تقیع نمودند و فقیر نیز چند بیتی
نظم نموده :

جوهر مردان حقرا زیوری درکار نیست
در کف شیر زیان انگشتی درکار نیست
نیست بارخت تعلق حاجت روشندان
شمع بزم طور را طشت زری درکار نیست
خانه بر دوشان ز آیین بهخیلان فارغند
خانه زین رانه دربان نی دری درکار نیست
تارک تا کی شود منت پزیر از قاجاری
شمعرا جز شعله زیب اصری درکار نیست
چند سر گردان بمانی بر سر سامان راه
راه عشق است این نه سامان میبوی درکار نیست
چند از هر طب و یابس میکنی بارت گران
جز لب خشکی و مژگان تری درکار نیست
عشق پاکترا بحق معراج قرب آمد فقیر
مذهب عشاق را پیغمبری درکار نیست

چون قامت رعنائی شاهد معنی را در طراز نظم زیبای تازه و چهره نوشینزه
مدعیرا باغظ موزون بمنزل غازه و کلام منظوم در شگفتن خاطر چون نسیم
قبول و قوت حافظه آفر باغایت سریع القبول است لا جرم این بی بضاعت
احیانا جهت تشحیذ اذهان ناظران و ترطیب دماغ محامران و تمرین خاطر
و تسهیل حفظ بحسب اقتضای حال بعنوان ارتجال بعض نکات ادبیه را
بصورت مقطعات در نظر افروختگان شمع شعور بجای آوردن در آورده و جهت
انموزج پاره از آنها با اجوبه دار اینفصل ایراد نمود * * قطعه *

بسحر را شدم دوش فزشت کفان
بدیدم بخلوتکه بوستان
سه زن حلقه زن همه چه خیل پری
بآیین دلداري و دلبری
یکی روزه دار و یکی در نماز
یکی با جوانی برآز و نیاز
نشسته دل آسوده از هر گذر
که نهادگاه جوانی در آمد زدر
دو را گشت باطل صلو و صیام
سوم گشت بهر شوهر خود حرام
شود لطف حق رهبران خبیر
که این شبه را حل کند از فقیر

جواب للمولی محمد بن الحاج مهر علی

خود گفت با من که آن نوجوان
که آمد بسو حلقه افروزان

بدی شوهر آن زن عشوۀ گز
ولی حضرت قاضی دین پناه
ز تقویر جمعی رفیقان او
محقق شدش فوت آن نوجوان
پس از عده داده بعقد جدید
پس آنگاه از مال آن نوجوان
ز بهر صلوٰۃ و صیام قضا
برفتند در خلوت بوستان
یکی بود از بهر او روزه دار
سوم نازنین دلبز عشوۀ ساز
که ناگه در آمد جوان زنده سر
در را گشت باطل صلوٰۃ و صیام
منم بنده آنشهاب العلوم
شود طالع روی عالم تمام

که بودی دل آسوده از هر گذر
که او را ز هر سو بحق بود راه
که باز آمدند از سفر دون او
که در راه او مانده از هم‌رهان
بشوهر زن آن نوجوان سعید
باجرت گرفته دو زن زن زنان
که تا حضرت حق شود زو رضا
نشستند آسوده دل آن زنان
یکی از پی فرض پروردگار
پی زوج ثانی بنماز و نیاز
فگفتند آن جمله بر او نظر
سوم شد باین زوج ثانی حرام
که از ذهن او فکرها چون نجوم
بپردازد از تیره‌گی و السلام

قطعه آخری

دوش میرفتم بمسجد بهر فرض کردگار
نکته دیدم عجب از مفتیان حق شعار
زوجه وقت سحر بر شوهر خود شد حرام
شد حلال آندم که شد خورشید تابان آشکار
ساعتی بگذشت از آن و بار دیگر شد حرام
بار دیگر شد حلال آندم که شد نصف النهار
چون نماز دیگر آمد بار دیگر شد حرام
بار دیگر شد حلال آنهن بوقت استسار

وقت خفتن چون در آمد بار دیگر شده حرام
 ذوبت آخر بتحریم مسؤبت شد قرار
 این همه تحریم و تعلیل پدایی از چه بولست
 بی طلاق و بی عتاق و بی امان و بی اظهار
 فرض این صورت بسی گردیده مشکل بر فقیر
 حل این مشکل نما ای مرشد کامل عیار

جواب للمحاج علی ابن الحاج میر علی

طفل ابجد خوان فکرت بامدادی شد روان
 در دبستان تعلّم بهر تحصیل کمال
 دید میگفت از ره دانش معلّم نکته
 با خردمندان مکتبخانه فهم و خیال
 شد نخست از مدح و از تمجید او شکر شکن
 بعد از آن بر خواند چو طوطی مسلسل این مقال
 بعد فرض کفر اعلی از برای مرد و زن
 حلّ این مشکل باین یکقطعه میآید ببال
 از دو اسلام زن و مرد ز کفسر هر یکی
 بین اسلامین هر یک با رضاعی در مال
 اینهمه تحریم و تعلیل پدایی رو نمود
 بی نکاح و بیطلاق ای مرجع اهل سوال

اوصاف قلمیان بطور لغز

• قطعه آخری

نکته دانی مبدوم گفتا بمن گوی دوستدار
 بو العجایب لبعثی یکدم مرا بهاید بکار

پیکرش باید مهبسای شکستن همچو دال
 یا چه عهد دوستی این زمان نه استوار
 عروقتش افروخته چون برک گل در بوستان
 قامتش موزون و رعنا همچو سرو جویدار
 ناز پروردی چه جان ناز میانی همچو عمر
 دولت آن باشد که بی خون دل آید در گذار
 همچو گلبرگی که از خاک غریبان سرزند
 لاله اش یا چون دام باشد سراپا داغدار
 زنگهای کهنه و نو در دلتش باشد فغان
 رویش همچون آئینه از یک نفس گیرد غبار
 گردد از باد صبا همچون دل عاشق ملول
 میشود از آتش تر تازه چون رخسار یار
 جلوه گاه چون ماه تابان می نماید ساده رو
 گاه آرایش دهد خود را بشکل آن نگار
 گاه تذهیبی شود افسرده چون فصل خزان
 گاه عشرت میشود خرم تر از فصل بهار
 گاه از بی همدمی خاموش گردد از سخن
 گاه دیگر میزند چهچه به از بلبل هزار
 گاهی از نخوت نمی جذب ز جا ماند خم
 گاه دوران بر حریفان میزند پیمانه وار
 محرم خلوت سرای نازبان همچو شمع
 مطرب بزم حریفان همچو رود میگسار
 مونس غمگین دامن سرمایه بیخساران
 همدم زوایده حالان بیم لال و بی نقار

از وفا میسوزد از بهر عزیزان چون سپید
 چون که میآرد برون از سیف ددو و از دمار
 همدمش گاهی کند ادراک اسرار الیقین
 گاه دیگر میبرد از خود چه مستان از خمار
 مایه وجد و سماع عارفان اهل ذوق
 آتش جوش و خروش صوفیان حق شعار
 بیگناه و بی جرمیت از گلویش میکشند
 بر زبانها قصه اش چون قصه منصور و دار
 این سخن پایان ندارد چون غم و دردم فقیر
 اینکه گفتم رایگان حاضر اگر داری بیار
 این چنین حیرت مرا افزوده از این نظم پیر
 رفع این حیرت فما ای مرشد کامل عیار
 و این قطعه را موزون طبعان جوابها بسیار گفته اند - و جهت اختصار
 بر نقل دو جواب اقتصار می نماید - جواب ملا فتح الدین بن ملا کرم الله
 این ملا فتح الدین بن ملا صالح بن درویش شمس متولی مسجد جامع *

قلیائرا بتعنوان لغز بنظم بیان نموده

ای جذابیت از کمال و فضل خورشید اشتهار
 وی بمیزان حقیقت دانشت کامل عیار
 حایط ملت ز پشتیبانیت محکم چه کوه
 وز وجودت لرزه دین و شریعت پایه دار
 ی زبان حکمت آموز تو مفتاح العلوم
 وی بیسانت از معالی در انوار بهار

نخبه اهل جهان در جمع اخلاق نیکو
 تاج فرق اهل فضل و مقتدای روزگار
 قرۃ العین اعظم قطب ارباب یقین
 قبله اهل سلوک و صدر بزم افتخار
 لعبتی را کت قلم کردی بوصفش در فشان
 رتبهها افزودش از این قطعه نظم زر نثار
 طرفه این باشد که در وی باوجود یکمزاج
 عنصر اصداد را باشد یکایک سازگار
 خاصه طبع بلغمی را مانع از فربه شدن
 تانه بیدد جانش از سنگینی جسمش فشار
 طبع خونی راه دما دم از دمش فیض دگر
 میکند مسدود دودش راه خلط ماء و نار
 طبع صفرا را بهر طیفقت صداعی لازم ست
 دین عجب کان دود پنهانند بخار آن شرار
 طبع سودا را موافق باشد از حیثیتی
 چون دو هم مشرب که در بزمی بهم گردند یار
 قهوه و تریاق را دارد برادر خواندگی
 این سه باهم میشوند اکثر بیک مجمع دو چار
 صبح و شب اندر سرا او از برای همدوست
 هیچ کس را اینقدرها نیست سوز اعتبار
 قالب روح مثالی را نباشد اختلاف
 دارد اما این بقالب اختلاف بیشتار

نسبتی دارد بجزء ماده پیمایان درست
 نشاء و جام و صراحی اب تلخ پر خمار
 باد یا رب سازگار طبع ان عالی جناب
 تا بود دور و دوام گردش لیل و نهار
 بیش از این طول سخن ضیق النفس بار آورد
 ختم کن بهر اجابت در دعا دستی برآر
 یا رب این ذات مقدس را که باشد کن علم
 یا رب آن بحر معافی را که باشد مایه دار
 یا رب آن گلزار معنی را که دارد رنگ و بو
 یا رب ان ابر کرامت را که باشد فیض یار
 از زوال و از نکال و از بلا و از فتن
 در پناه لطف عام خویشتن محروس دار

جواب آقا قاسم رافت برادر آقا جواد

وزیر سابق الذکر

ای چه صبح صادق انفاست دمادم فیض بخش
 وی طراوت ده بگلزار سخن چون نو بهار
 حکمت انعین اشارات شفا بخش قنوب
 چشمه سار خاطرت قاموس معنی را بکار
 از معانی در بیانت هر زبان طرحی بدیع
 منطق را از مطالع کعبها خورشید وار
 چون عرض بر جوهر ذات تو قایم هر کمال
 چون عدد حد کمالیت برون از انحصار

گاه استدلال قولت حاجت اهل کلام

وقت برهان هندسی را بر وجودت اقتضای

همدمی فرموده خواهش آنکه در هم صحبتای

یکسریان باشد بیاران سخندان خامه وار

قابل این وصف نبود در جهان جز یکصنم

کان بود در این صفت مطلوب خلق روزگار

با همه شاه و گدا یکسان انیس است و جلیس

هم نفس با مرد و زن هم صحبت لیل و نهار

روز سر سوزی شعارش با دماغ آشفتهگان

مونس سودائیان عشق در شبهای تار

بیوفیقان خشک لب چون بلبلان در فصل دی

با حریفان در نوا سنجی چه دستان در بهار

وضع او با عاشقسان یکسر شبیه

بر سر آتش دود در دل عارضش زار و نزار

نزد ارباب بصیرت همچو کشف اهل حال

از صفا چون آب گوهر باطن او آشکار

نشاء اش چون باد سراسر هفکام خیال

چون شراب وصل جاذبان مستی آن بیخمار

یکنفس بی همدمان او با نمی باشد سکون

یعـ زمان در بزم بی یاران نمیگذرد قرار

تلخیص مطلوب همچون تلخیص ماء العذب

تفدیش مرغوب همچون تفدیم دشنام یار

پیش اهل فضل مانند نماز جمعه است
 در جواز و حرمت آن اختلاف بیشمار
 نمندای سیمای او درد سر غم را علاج
 درد دندان را از دودش سم قاتل همچو مار
 پیسودش انجمها را نباشد زینتسی
 محفل از فیض وجودش رشک معین لاله زار
 رافت انسب آنکه از این گفتگو دم در کشی
 در بحر عالیجناب سید والا تبار

فصل سی و چهارم

در اوایل هذه السنه شصت و پنج فیمابین مشایخ آل کثیر شقاق
 و نفاق بهم رسید - و اکثر ایشان از طور سلوک شیخ سعد ناراضی و گله مند
 گردیدند - و رئیس ایشان شیخ ناصر بن کریم بن ناصر بن خذیفر بود - و او
 مردی عاقل با تمکین است - و بطایف تدبیر چنان کرد که اکثر بذی اعمام
 و عشیره حتی شیخ مطلب برادر شیخ سعد را با خود متفق ساخت -
 و چند روزی مصلحتون خیر اندیش تسکین آن فتنه نمودند - و چنان شد
 که التیام و موافقت فی الجملة مابین ایشان دست بداد - و رفت و آمد
 رسمی باهم دیگر می نمودند - لیکن کینهها باقی بود و رفته رفته بتظاهر
 افتاد - و شیاطین الانس در کار افساد بودند - و ماده بحدی غلیظ شد که
 دیگر قابل اصلاح نبود - لاجرم فایره جدال و قتال اشتعال پزیرفت - و طرفین
 هر یک علیحده از حاکم و اعیان شوشتر استمداد نمودند - و مردم از امداد
 ایشان احتیاط و مصلحت در آن دیدند که خود را بآن فتنه آلوده نسازند
 و چنان کردند - و بین الطرفين جنگها قائم شد - و در آن معارک شیخ طعان

برادر شیخ ناصر و شیخ سلامه بن حؤب برادر زاده او مقتول گردیدند - و این معنی باعث زیادتیی اصرار شیخ ناصر و موافقان گردید تا آنکه جنگ سلطانی واقع شد - و شیخ سعد مغلوب و در معرکه دستگیر گردید - و اولاد و اعوان او متفرق گردیدند - و چند روزی او را در خانه شیخ عبد الله بن رملی بن مساعد که عذر زاده بلا واسطه او بود نگاهداری و بعد ازان رخصت انصراف دادند - و باهل و عیال روانه محال آل خمیس گردید - و منسوبان و متعلقان باو ملحق گردیدند - و شیخ مطلب بهادر او نیز باو پیوسته در آنجا متوقف میباشند - و مشیخت آل کثیر بدون منازع و مخاصم بشیخ ناصر مدکور قرار گرفت - و اهالی شوشتر و دزفول حکومت او را قبول و مراسم تسلیم و انقیاد معمول نمودند - چون مهر علیخان سابق الذکر برابطة که با شیخ ناصر داشت قویحال گردید ز قلعه بندبار که تا آنوقت در آنجا متوقف بود اراده دزفول و شیخ ناصر امداد و اعانت نمود - و موافقان که در اصل بلد داشت و تا آن زمان ساکن بودند بحرکت درآمدند - و عباس قلیخان در محله خود محصور گردید - و بالآخره باستصواب حاجی حسینی آقا بن حاجی صوفی که از معارف مصلحتون حقانیت کیش است و سایر خیرخواهان رای بارتحال قرار داد - و با اقارب و مخصوصان بمحل کلوند که منجمه املاک مستعوضه است انتقال نمود - و ولایت دزفول بدون منازع و مخاصم بر مهر علیخان مسلم گردید - و ایضا در اوایل این سال فیمابین محمد رضا خان و سید فرج الله سابق الذکر کدورت و ملال بهم رسید - و بسعیست مفسدان روز بروز غلیظ تر گردید - و هر چند مصلحتون وساطت نمودند مؤثر نیفتاد تا چنان شد که سید فرج الله از خانه اصلی خود که در محله موکریان و نزدیک بخانه محمد رضا خان بود بمحله کرکر انتقال نمود - و اهل آن محله بتعصب افتاده مراسم خدمت بتقدیم رسانیدند -

و چون معارف آن محله را با شیخ فاضل و برادران از قدیم الایام روابط
 اختصاص مؤکد بود و بحکومت او قوی حال بودند جمعیت نموده دفعه از
 جای خود حرکت و بطرف خانه محمد رضا خان پورش نمودند - و موافقان
 از این محله نیز مرافقت نمودند - و محمد رضا خان مضطرب شده از یاران
 و یکجهتانی که بایشان نهایت حسن ظن و اعتماد داشت استمداد نمود -
 و چون امدادی بعمل نیامد مایوس گردیده اهل و عیال را بخانه حاجی
 قاسم باغبان فرستاده - و خود با رفقا و مخصوصان از دروازه مقام از شهر بیرون
 رفتند - و در آن شب خود را بمحل شاهولی رسانیده از آنجا روانه حضور شیخ
 فاضل گردید - و آخر بدزفول انتقال نموده در آنجا متوقف میباشد - و ولایت
 شوشتر بدون منازع و مخاصم برسد فرج الله مسلم گردید - و همه این وقایع در
 ماه ذیحجه مقرر رجعت مشتری در سرطان اتفاق افتاد - و ایضاً در این سال
 علی مردانخان بختیاری سابق الذکر با جمعیتی که از عجم و عرب فراهم آورده
 بود روانه بلاد کرمانشاه و فیلی گردید - و کریم خان زند از اصفهان بقصد
 او حرکت نمود - و در حوالی کرمانشاه تلافی فریقین و جنگ سلطانی
 بینهما وقوع یافت - و شکست بر علی مردانخان افتاده اکثر سپاه او مقتول
 و مجروح گردیدند - و از جمله مقتولین آقا قاسم شاعر سابق الذکر که از دزفول
 با ایشان رفیق شده بود - و بعد از این شکست علی مردان خان با معدودی
 خود را بحدود بغداد رسانید - و از آسیب تعاقب طایفه زند و رهانید - و قبل
 از آن بتواتر خبر رسیده بود که در عراق عرب شخصی پدید آمده سلطان حسین
 میرزا نام - و خود را به بنؤ منسوب بنوآب کامیاب شاه طهماسب مینماید -
 و مصطفی خان شاملوبیکدلی که از قدیمان دولت صفویه و از اواخر
 عهد دولت نادری در آنجاها متوقف بود تصدیق نسب او نموده - و سلیمان
 پاشا حاکم بغداد مراسم لازمہ معمول داشته - و چون علی مردانخان بنوآب پست

ارقام و فرامین ملاطفت آمیز مشتمل بر استغاثت خلائق و دعوت رعایا و زیارتان بسلوک شاهراه انقیاد بجمیع معارف این حدود صدور یافت - و سجع فکین او این بود - سجع *

دارد از شاهمردان فرمان حکمرانی • بر جمله ممالک سلطان حسین ثانی و محل مهر و ثبت پروانچیان و سایر خصوصیات همگی بدستور

ارقام پادشاهی - و متعاقب آن نیز خود حرکت - و بعد از ورود بمحل بیات منجمه محال فیلی مجدداً ارقام متواتره متضمن خبر قرب ورود و فرمایش سیورسات و سایر مصالحی که جهت مصرف عساکر ضرور بود ارسال داشتند - و چون از شیخ ناصر و سایر مخاطبین بر وفق خواهش جواب صادر نشد از آنجا عذر عزیمت بجانب قیلاب فیلی معطوف نمودند - و علی مردانخان جهت تهیه اسباب و تدارک ملزومات سلطنت پیش افتاده در این روزها وارد بلاد بختیاری و مشغول جمعیت و ایلجاری است -

* مصرع *

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

فصل سی و پنجم

شیخ ناصر در اوایل اقتدار خود وارد شوشتر و در خانه سید فرج الله نزول نمود - و حاجی نظر علی بن حاجی محمد امین فقیره را که از مخصوصان محمد رضا خان بود محبوس و بملغی کلی مصادره نمود - و بعد از یافتن آن وجه شیخ ناصر روانه منازل خود گردیده - حاجی نظر علی در خانه سید فرج الله همچنان محبوس بماند - و مفسوبان از جهت استخلاص او بمیرزا عبد الله سابق الذکر توسل نمودند - و میرزا عبد الله چندین نوبت بالمشافه و غایبانه شفاعت و درخواست رخصت او از

سید فرج الله نمود - و سید فرج الله بعض معاذیر دزان باب تاخیر نموده -
این معنی سبب نقار خاطر میرزا عبد الله گردید - نهایت رسم دید و بازدید
و رفت و آمد و سایر رسوم ظاهره بینهما برقرار بود - تا آنکه نیم شبی
حاجی نظر علی فرصت یافته از مجلس گریزان و بزحمت تمام افتان
و خیزان خود را بخانه میرزا عبد الله رسانید - و میرزا عبد الله بزبان ملاطفت
او را دلداری و نزد خود نگهداری و بذکوی که لایق ارباب مروت بود او را
پرستاری و غم خواری نمود - و در ساعت که این خبر انتشار یافت موافقان که
تا آن زمان بعضی در شکجه جفا - و بعضی معتکف زاویه اختفا - و جمعی
ملتزم طریقه مدارا و سکوت - و گروهی از افسردگی فرسوده و قوت بودند
متظاهر گردیدند - و چنان شد که اکثر محلات دستوار بعض محلات کرکر همه
همراهی و همزیان و بقسم قرآن تجدید عهد و پیمان نمودند - و چون شیخ
ناصر از این واقعه خبردار گردید مکتوبی خوشونت آمیز در کمال تهدید
و نهایت تاکید و تشدید بمیرزا عبد الله فرستاد - و او را از نگاهداشتن حاجی
نظر علی منع بلیغ نمود - و ایشان اعتداف نموده بر رای خود اصرار نمودند -
و مکتیب محبت آمیز مشتمل بر عذر خواهی مقدمات گذشته و تعاهد
از اعانت و امداد در اول وهله بمحمد رضا خان در دزفول فرستادند - و او را
بآمدن شوشتر تکلیف و ترغیب نمودند - و مشارالیه ابتداء علیقلی بیگ پسر
خود را با جمعی دزفولی روانه نمود و شب وارد شده - علی قلی بیگ
پرخانه خود منزل نمود - و همراهان را در خانهای متعدد در همان محله
نزول فرمود - و سوبها و سنگرها بساختند - و سید فرج الله مردم خود را مامور
نمود که آنچه از سوبها دسترس بود خرابی کردند - و دو روز بعد از آن محمد
رضا خان خود وارد شهر گردید - و سید فرج الله در ساعت جمعیت نموده
بر او یورش نمود - و محمد رضا خان مجال توقف ندیده خود را بخانه

میرزا عبد الله رسانید - و خانه خان ها اکثر خانهائی آن محله بجاارب غارت از چرک جیفه دنیا پاک گردید - و آتش فتنه بفعوی اشتعال پذیرفت که در ازمنه سابقه هرگز معهود و معمول نبود - و طرفین شب و روز بمحافظه ثغور و حدود بتوب و تفنگ مشغول - و همه روزه جمعی مقتول و مجروح میگدیدند - و سید فرج الله و شاه مراد خان سابق الذکر که با او رفیق شفیق بود و ابراهیم بیگ کندزلو منجمله شاه مراد خان مذکور و حاجی محمد علی بن ملا کاظم و جمعی دیگر در اوایل این فتنه بآسیب گلوله مجروح گردیدند - و باین سبب آثار ضعف در جانب ایشان بظهور رسید - و مقارن این حال شیخ ناصر با اکثر مشایخ آل کثیر بتقویت ایشان وارد ولایت و چندین روز بخصوص تسکین این فتنه توقف نمودند و مؤثر نیفتاد - و هیچک از طرفین از سخن اول خود بهیچ وجه تنزل ننمود - تا آنکه شیخ ناصر با رفقا بناخوشی از شهر روانه شده - بعد از دوسه روز خانه کوچ عرب را بمحاصره شهر کشانید و محل عقیلی را از تصرف میرزا عبد الله انتزاع و مردم خود را بضبط آن موکل گردانید - و املاک محمد رضا خان را که در خارج بلد بود خراب و اشجار را مقطوع و اילاف بقول و زور نمودند - و بمضمون *إِنَّ الْبَلَاءَ إِذَا نَزَلَ بِقَوْمٍ عَمَّ الصَّالِحَ وَالطَّالِحَ* از شر این آتش هزار بیگناه سوخته - و درد مصیبت در دل اندوخته - و بترکناز اعیان اعراب همگی املاک و مزارع خراب - و محصول ارباب در یاس و اضطراب - و موافقان و مخالفان و کسانی که مطلقاً ربطی و رجوعی باین امور ندارند همه بایکدیگر بر حاصل حرمان - و دانشمندان متعیر در چاره این کار بی سامان - و علاج درد بیدرمان - و چون موافقان محمد رضا خان این اوضاع مشاهده نمودند و دانستند که زیاده اصرار بیصرف و موجب فداست بجانب سید فرج الله میل نمودند - و فرستادگان ایشان در جزو عهد و میثاق گرفتند - و محمد رضا خان احتیاط نموده

تذکره شوشتر

از خانه میرزا عبد الله بیرون آمده بخانه سید عبد الله بن سید محمد تقی مستوفی انتقال نمود - و روز دیگر رای بران قرار داد که انجام این مقدمه را به رای آقا طالب سابق الذکر تفویض نماید - و آقا طالب تعهد انجام آن بر وجهیکه متضمن مصلحت وقت باشد نمود - و چون محمد رضا خان مطمئن خاطر گردید بخانه آقا طالب نقل مکان نمود - و در همان روز آقا طالب روانه حضور شیخ ناصر و در معاودت شیخ عبد علی بن رملی و شیخ علی بن مطلب ابن حسین بن علی بن عنیف و شیخ سالم بن حرب را همراه آورده که محمد رضا خان را باعزاز و احترام و اطمینان تمام از شهر بیرون برده بخانه شیخ ناصر رسانیدند - و بشفاعت آقا طالب تقصیرات مردم دستوا و سایر موافقان را بعضو مقرون داشته - در همان روز برفاقت محمد رضا خان کوچ نموده - و مردم از مضیق محاصره بیرون آمدند - و فرمان فرمائی بلد گماکان بسید فرج الله استقرار یافته - ضعفا و فقرا از درد سر منازعه رؤسا فارغ گردیدند - و مدت این جنگ و جدال سی و سه روز بود - و مقارن استقامت مشتری فرو نشست - و عدد مقتولین از معارف و غیرهم قریب بهشتاد بود - و هر چند بروفق آیه کریمه *وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً* - بر قاطبه سکنه این روز و بوم آسیب این قضیه عموم داشت - نهایت بهوا راقم این سطور از مکاره و متاعب این فتنه پر شور زیاده از دیگران بود - اجماع و ادبش در چار سوی خانه چون خیل مور - و در دیوار کاشانه از آسیب گلوله پر سوزاخ تر از آشیان زنبور - شب تا صبح از صدای طبل جنگ و نعره توب و تفنگ مرغ خواب از آشیان چشم پریده - و تیغ ستیزه سوبه داران رشته مجالست احباب و رفت و آمد اصحاب اطیاب را بریده - مدار مصیبت بر هم نشینی سپاه و چریک - و احوال عذیب مکالمات ایشان نا خوشتر از آواز دهل نزدیک - انصاف بعد از طی مقدمه بچند روزی آقا طالب جمعی کثیر از اعزّه و اعیان بلاد با خود

متفق ساخته - و بجمعیست تمام بخانه شیخ ناصر رفته استدعای محمد رضا خان نمودند - و شیخ ناصر با جمعی از عشیره مرافقت نموده بکوچه تمام نوابه عالی را داخل ولایت نمودند - سید فرج الله و موافقان در هر باب متابعت رای او را بر خود التزام نمودند - تا غره شهر رمضان شصت و شش بدین منوال بود و بعد از آن خائف و شقاق تجدید یافته - و وقایع و سوانح بسیار رو داده که قابل تحریر نیست - حق سبحانه و تعالی همگی را برآه خیر هدایت و از شرور شیاطین الانس و الجن حراست و حمایت نماید بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ *

فصل سی و ششم

خواجه ابوتراب بن خواجه علیخان بن حاجی نجم الدین بن خواجه علی نقاش و ملا هادی بن خواجه صادق بن استاد محمد تقی قوأس از اهل عصر هر دو لطیف الطبع و موزون خیال - و از ادراک معانی دقیقه و ابداع انواع نظم از غزل و قصیده و مثنوی و غیره بهره تمام دارند - و با وصف اشتغال بمشاغل دیگر و مصروف بودن اکثر اوقات ایشان باکتساب معیشت و عدم تردد بمجالس شعرا و علما و سخنوران بحسب استعداد ذاتی و قابلیت فطری قدرت ایشان در این فن از هر گونه منقصت عاری - و تهذیب اخلاق بر وجه کمال نموده اند - و همواره طریقه مجاورت و مواسات و موافقت و مواخات بینهما مسلوک و مرعی - و در کسب و کار با یکدیگر مشارک و مساهم می باشند - و از خواجه ابوتراب است مثنوی چهار درویشان - و این قصه شیرین مشتمل بر لطایف و نکات بسیار - و ملا هادی را در مدایح اهل بیت و بعض سادات عصر قصاید متعدده است - از آن جمله قصیده در مدح حضرت امیر المومنین مَلَوَاتُ اللَّهُ عَلَيْهِ - مطلعش این است *

خاطری دارم پوشان چون سر زلفین یار
 سیفه آتش نشان مانند حسن تابدان
 چهره کاهی چه رنگ عاشقان مستمند
 همچو چشم فتنه انگیزان تنی بیمار زار

و قصیده دیگر ایضا بمدح آن سرور بهمین بحر و قافیه با تجفیس قافیه -
 قصیده دیگر به تتبع قصیده اسناد انوری که متأخرین اکثر تتبع نموده اند -
 مطلعش این است - قصیده *

نیوه روزم بسکه من از ظلمت بد اختر
 پیش چشم من بها دارد فروغ خاوری
 بسکه رنجورم من از آسیب آلام زمان
 حفظ اندر کام من دارد مذاق شگری
 رشته اوضاع من گردیده سر تا سر گره
 تا به از بس داده دست جور چرخ چنبری

و قصیده در مدح حضرت سید الشهداء علیه السلام در تتبع قصیده
 مشهوره خلاق المعانی کمال اسمعیل اصفهانی - و قصیده به تتبع مولانا فیاض
 رح در مدح حضرت امیر المومنین^ع مطلعش این است - قصیده *

دمی که باز کنی از لب ای نگار گره
 بکار قند فروشان قند هزار گره
 من و صبا تو پوشان معاز و سر گردان
 خدای را مکش از زلف تابدان گره
 ز بسکه از پی داغ تو گشته ام بجهان
 فکاده است پیای من آبدان گره

نه مزدمک بود آن دیده که در چشم
نگسه بر او شده از طول انتظار گره
• و فقیر باین سیاق چند بیتي منظوم نمود •

صبا عشد چه از آن زلف مشکبار گره
زند ز شرم بضاف آهوی تنار گره
شمیم پیرهن یوسف است پنداری
کشاده است ز بند قبا نگار گره
نسیم صبح چه بوی بهشت روح فراست
مگر ز چاک گریبان کشاده یار گره
مشام جان شود از نگرهت تو عطر آمیز
بیسوی طره کشائی ز دل هزار گره
مگر ز بوی تو دزدیده است گلبن باغ
که بسته است بدار خود استوار گره
ببوی تست که در هر صباح فروردین
ز رخت غنچه کشد باد نو بهار گره
بیاد تست که آواز نغمه دف و نی
زند بیداد بمعنوان یادگار گره
رسید مژده وصل و هنوز میتـرسم
که نارسائی بخت افکند بکار گره
ایم ز هم نکشاید چه بلبل تصویر
دام ز بسکه بخون خورده غنچه وار گره
فقیر نظم تو در نظم دیگران رسواست
چنانچه در صف لولوی آبدار گره

و دروزی در بعض مجالس مفادمت ملا هادی این رباعی را بر فقیر خواند •

بر درگهت اینخسرو ارباب سخن
از مکرمنتست تسوِّع آن دارم
و فقیر این رباعی بر خواند

قسمت شده چون فلصیه فرسائی من
سازی بتخلصم تو مشهور زمن
• نظم •

ای تیر فلک تراست پیوسته بکیش
آوازه زه ترا ز هر گوشه بلند
و شیم ابوالمفاخر زاپرا را قصیده ایست مشهور مصدر بوصف طلوع
نیر اعظم که مطلعش این است •

بال مرصع بسوخت مرغ ملّع بدن
اشک زلیخا بر پخت یوسف گل پیرهن
صفحه صندوق چرخ گشت فکونسار باز
کرد برون مار صبح مهره مهر از دهن
صبح مسیحا نفیس از ره بام آمده
سافر زرین بچنگ چون صنم سیم تن

و شعرای متأخرین بسیار تتبع نموده اند از آنجمله خواجه کرمانی
و افتتاح بوصف طلوع و بعد از آن وصف غروب نموده - مطلعش این است •

قرطه زر چاک زد لعبت سیمین بدن
صبح برآمد ز کوه دامن اطلس کسان
اشک ملّع فشاد شمع مرصع لکن
چون نفیس جبرئیل از گلوی اهرمن
چون نبی یثربی بوی اویس از قرن

و ملا هادی را در مدح حسنین صلوات الله علیهما قصیده طولانی است
که اختتام بمدح حضرت امام رضا و یکی از سادات تصور نموده و در وصف

صبح و شفق و طلوع و غروب - معانی بدیعه و مضامین لطیفه بکار برده -
و فقیر نیز چند بیتی تتبع نموده *

رایت اقبال دوخت والی ملک خلی
راز بخود راست کرد حشمت افراسیاب
راجة ظلمت شکست همچو سپاه پشن
بیخبر از سمت چین زد بجهان تاختن
تا کشد از پشت کوه تیغ بر این انجمن
بیچن خود را ز چه چرخ بدلا کشید

فصل سی و هفتم

در سال شصت و هفت که منازعه محمد رضا خان و سید فرج الله
اشدداد و زمان آن امتداد بهم رسانید انواع محذرت و بلا در داخل و خارج
اینها استیلا یافت - و فتنها برپا شد - و جمعی بسیار از معارف و غیره ناچیز
گردیدند - از آنجمله میرزا عبد الله سابق الذکر اضطراراً بسمت بختیاری مسافرت
و در آنجا مریض شده معاودت نمود - و بسهل فاصله وفات یافت - و میرزا
ابراهیم برادر میرزا عبد الباقی در اثنای محاربات بآسیب گلوله مقتول
گردید - و حاجی نظر علی فقیره را برادر او خواجه ابو الحسین باغواهی
معاندان مقتول نمود - و حاجی محمد بن ملا کاظم بمعاندت سید فرج
الله احداث فتنه نمود - و حاجی محمد و حاجی محمد علی و ملا رفیع الدین
پسر او هر سه در آن فتنه بقتل رسیدند - و باز ماندگان ایشان همه اسیر و دستگیر
و خانه ایشان بتاراج حوادث هبوا منور گردید - و آنچه اموال و ذخایر
و ودایع در آنجا بود همگی بتلف رسید - و میرزا رحیم بن میرزا محمد تقی
جهت تسکین فتنه واسطه شده رفت و آمدی برای اصلاح می نمود - آخر الامر
بتهمت موافقت آنطرف مقتول گردید - و این فتنه بعربستان سرایت نموده
تمامی طوایف آل خمیس و بنی لام و غیرهم از حدود بنادر الی بغداد در
محال دهنو و تبعه جمعیت نموده - و والی جایگاه برفاقت اعراب حوزة

نیز با ایشان طریق موافقت پیمودند - و باین تقریب تمامی محصولات صیفی آنحدود تلف رسید - و قری و دیهات خراب گردید - و اکنون که آخر سال است نیز همان جمعیت در محال بدزول است - و محصولات در معرض تلف در آمده - و شیخ سعد آل کثیر در حوزه محبوس میباشد - عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ وَأَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ - و ایضاً در این سال نواب سلطان حسین میرزا که در میان طوایف بختیاری بود از علی مردانخان بختیاری انحرافی بهم رسانید - و علی مردان خان استشمام این معنی و پیش دستی نموده از نور بصر او را عاری ساخت - و رخصت انصراف بهر جا که خواسته باشد ارزانی داشت - و سلطان حسین میرزا بدزول آمده روانه نجف اشرف گردید - و باندک زمانی فتنه در بختیاری سnoch یافت - و علی مردان خان بقتل رسید - و ایضاً در این سال محاربه عساکر افغان و زند و بختیاری در حوالی بلاد بروجرد واقع شد - و باین تقریب قصبه خرم آباد و بروجرد و نهاوند و محال قریبه همگی پایمال و اهالی آنجا را بطمع مال انواع زجر و نکال نمودند - و برسید محمد شیخ الاسلام خرم آباد مصادره و مواخذة و تعذیب بسیار واقع شده تا آنکه بلطایف الحیل خود را مستخلص و با اهل و عیال افغان و خیزان قاصد دزول گردید - و در عرض راه بسبب آسیب آن صدمات بجوار رحمت الهی رسید - و ایضاً در این سال منفرة عجم که از کل بلاد ایران در عراق عرب مجتمع گردید، بودند و از اولیای دولت رومیه تا آید زمان باقواع مکرمات و مراعات که لازمه طبع خردمندان غریب نواز است معزز و محترم بودند بسبب سعایت بد نفسان مورد مصادره گردیده مبلغی کلی از ایشان باز یافت - و در کمال مدلت و خلای ایشان را از آن حدود اخراج نمودند - و از آن جمله بود سلطان حسین میرازی مذکور که باتفاق بسیاری از اهالی اصفهان و غیرهم وارد مصره گردیدند - و ایضاً در

اواخر این سال راقم حروف از طول نزاع و جدال و امتداد حرب و قتال نهایت
 کدورت و ملال بهم رسانیده بقصد تفرج غموم و تسلیه کروب و هموم اختیار
 مسافرت و از راه دورق روانه بصره گردید - و در اثنای طریق شیخ عثمان بن
 سلطان بن ناصر کعبی را که از نجابی روزگار و اکابر فرخنده آثار است ملاقات
 و حسب التکلیف از چند روزی در محفل اقامت او توقف و بعد از آن
 روانه حضور شیخ سلمان برادر او که بسوابق صداقت اختصاص داشت گردید -
 و از آثار عظیمه او باندی است که بر رود فرس بسته و بچوب رنی و خاشاک
 بنحوی آن را مضبوط و محکم نموده است که کار گذران شوشتر بسنگ
 و ساروج نتوانند نمود - و الحال مدار آبادی جمیع محال قریبه بر آن است -
 و آنقدر فخلستان و مزارع برنج و سایر حبوب صیفی در آنجا متجدد شده
 و رعایا و زارعین از اطراف مجتمع گردیده که در ازمنه سالغه هرگز نبوده -
 و حسن سیاست شیخ سلمان بحدی است که در محال تصرف او در
 و قطاع الطريق وجود علقا بهم رسانیده است - و اگر ضعیفه اعمی طبقی از
 طلا بسر نهاده در شب تلریک از دیهی بدیهی رود احدی متعرض حل او
 نمی تواند شد - و با حکام و اعیان بصره طریقه موافقت و مسالمت پیموده
 اکثر اقطاعیات و اربابان آن حدود بلا منازع در تصرف او میباشند *

فصل سی و هشتم

ملا هادی قواس که باقتضای طبع دقیق همواره نکات ادبیه را در مقام
 تحقیق و تغشیش است روزی در بعض مجالس موالست بتقریب سوال
 از فرق مابین لغزو معما - و اللفکة ثانی اشاره باسم است و اول بمسئله از
 معنیات مؤلفا شرف الدین علی یزدی سخن میراند و آخر الامر این قطعه
 بر خوانند *

معینتی خوش داشتیم دینی با حکیمی نامدار
 کاملی از دانش اندوزان یونان یادگار
 گرد طاق حجره اش اجزای گردون منتقش
 زیر سقف کرسیش اجزای دایره را مدار
 مرسلی مانند موسی صاحب الواح آمده
 بر در غلوش چه احمد عکبوتی پرده دار
 مریم آسا گشته امش بیوقای حامله
 طفل او عیسی صفت در مهد خود حکمت گذار
 گاه معراجش چه عزم لرتفای شد بر اسب
 فعل بندد از بشیزی یا ز فلسی استوار
 حکم او در باب اعمال نجومی متبع
 زای او در فصل احکام ریاضی مستشار
 کرده استفسار اسرار سپهر از حدس او
 فالملک در هر زمین و کملان در هر دیار
 زو تفحص کرده صوب قبله و وقت صلوة
 مفتیسار خطه دانشموری نیل و نهار
 طبع او مایل بمركز زوی او سوی محیط
 داده اصحاب یمینش اختصاصی بایسار
 تا ز یک چشمش نتابد نور در چشم دگر
 در نیابد هیچ و باشد نور چشمش مستعار
 نور بختی بی بصر بسیل دانی بیظبر
 راست قوی بی زبان گردون وشی بعض هوشیار

گو رقم زن سطر بالا را در آب از زیر کی
 گر شرف خواهد که داند نام آن حکمت شعار
 اقتضای او بیان باشد که گاه گاهی مگر
 هست دست آویز خدام خدیو کامگار
 خسرو گردون سیر اسکندر برجیس قدر
 هرمز بهرام کین جمشید خورشید اقتدار
 داور دوران مغیث الدین و الحق کاتب
 خاک درگاهش کند در چشم گردون سمره وار
 ماه اوج پادشاهی شاه ابو الفتح آنکه هست
 آفتاب عدل پرور سلسله پروردگار
 خسرو جم رتبه ابراهیم سلطان کاسمان
 هست قصر قدر او را غرقه از صد هزار
 آنچه در اوصاف شاهان جهان گفتند هست
 رمزی از نعمت جلالتش بر سیل اختصار
 آسمان بر داشت اسطراب مهر و نور نیابت
 ارتفاع نیر قدرش کزو شد شرمسار
 تا شود هر ماه اسطراب گردون زرقی
 ماه جاهش باد افزون بر سپهر اقتضای

و نقیر چند بیتی بهین سباق مظلوم و در ذیل آن مرقوم نمود *

ای دمت مانند انفس مسیحی روح بطش
 ری فروغ منج صادق از جبینت مستع
 آن حکیمی را که بالو داشتی خوش صحبتی
 او سر اخلاص بودم سالها خدمتگذار

حجة اش مقصود دله! همچو معراب حرم
 کرسیش چون منبر ارباب تقوی استوار
 روزنش چون سر پاکن مطلع انوار غیب
 لبه اش از نور حق چون جبهه شب زنده دار
 منظرش چون باطن روشن ضمیران بی خلل
 جوهرش پاک از عرض هم چون زر کامل عیار
 حلقه اش ارباب ايقان را قوی مستمسکی
 عبوة الوثاقش خالی ز انفصام و انفطام
 هیکلی از بهر تسخیر کواکب بی نظیر
 بیکری فن طلسماتش یکی از صد هزار
 که مجرّد که چه درویشان بپوشد جبهه
 که نهد اکلیل بر سر چون شهران تلجدار
 میهم و دام ورشته اش همراه در هر جا که هست
 تا کند بهر کسان مرغان معنی را شکار
 هر زمان چون قوعه وصال دارد لیتی
 انقباضاتش فزون از حد چه وضع روزگار
 که کند میل بلندی که رود زیر زمین
 چشمه ساران یابد از فیضش بعالم انفجار
 که چه بازگر بیک جستان رود بالای کوه
 لمعة العیني فرود آید بدیوار از منار
 هفت توام در قرار امش از روح القدس
 هر یکی باشد بتلیمی ز عالم شهریار

گه یکی زین جمله بر آفاق مستولی شود
 هفت اقلیمش بزیر حکم ذی القرنین وار
 گه چه احمد بر فراز عرش میفازد برلق
 بهسر امت تا کند اسرار دافش آشکار
 گه چه اسکندر کند طی صفحه روی بسیط
 فرسم و میل و ذراعش را درآرد در شمار
 گه چه ادیس است جایش فوق هفتم آسمان
 نی بچرخ چارمین عیسی صفت گیرد قرار
 حق او دافند چون مفصور اصحاب الیمین
 میدرآویزند اصحاب الشمال او را بدار
 صد چه ابراهیم سلطان از سلاطین جهان
 میکند از فیض دست آویزی او افتخار
 جمله شاهان چون گدایانند در کویش فقیر
 سوده بر درگاه او روی سوال و افتخار

فصل سی و نهم.

در شهر جمادی الاول طفل رضیع یکساله را که آزار سعال داشت مادر
 او جهت استعلاج نزد حکیم طاهر بن حاجی نعمت الله طبیب که احذق
 اطباء بلد بود برد - و در اثفائی که حکیم منوجه آن طفل و پرسش احوال او
 می نمود شروع بسعال نموده - و بعد از قبض و بسط بسیار سه قطعه اللحم
 متشکل بشکل حیوانی از حلق آن طفل بیرون افتاد - و سعال فرو نشست -
 و بسبب غرابت این امر حکیم آن اشکال را برداشته در میان ظرفی نگاه
 داشته بود و روز دیگر بجهت تماشای بختانها میگردانیدند - تا آنکه نزد فقیر

آوردند که هم مشاهده و هم اگر از اسباب و علامات آن علمی داشته باشد
 اخبار نماید - فقیر که ملاحظه نموده دو تا از آنها که کوچکتر بود بسبب دست
 بدست بسیار مضمحل و اعضای آن درهم شکسته شده بود که تشخیص
 نمی شد - و یکی دیگر که بزرگتر از اعضای آن بحال خود باقی مانده بود
 شکل سگی بود که سر و گردن و گوش و بینی و چشم و دهان و سینه
 و شکم و خصیه و پا و دم و انگشتان و ناخنهای آن همگی برقرار و ظاهر بود -
 و شکم آن نسبت بدقی جثه بزرگ و دم آن دراز و باریک و پوز آن دراز
 بود مانند سگ گرگ - و طول از گوش تا دم بقدر انگشت سببه طولانی بود -
 و چون فقیر همچو چیزی در کتب تواریخ قدیمه ندیده و از حکایات سلف
 نیز نشنیده بود نهایت آنچه در آنوقت بخاطر رسید این بود که ماده تکون
 همچو چیزها همان ماده تکون کرم معده است - که بطوایف بلغمیه علفیه که
 در جوف انسان مجتمع و طبیعت از تحلیل آنها عاجز باشد بسبب طول
 مکث و حصول استعداد صورت حیوانیتی بر آنها حاصل می شود • و در
 بعض کتب معتبره مسطور است که حجاج بن یوسف ثقفی را در مرض
 موت عقرب در جوف بهم رسیده بود - و حاذقی بطایف التحیل یکی از آنها
 از ممر حلق او بیرون آورد - و او را اخبار نموده بود که این مرض علاج پذیر
 نیست - و سنوح این مقوله امور خارق عادت از جمله علامات ردیه و فالهای
 مذموم است - زیرا که علامت سوء مزاج روزگار و انحراف طبایع از سرحد اعتدال
 است - و اوضاع علوی که سبب این قسم تاثیرات در عالم سفلی گردد
 مقتضی تغییر عادات خلایق و حصول زیاده نقصان در رسوم معهوده مستمره
 خواهد بود - و این معنی باعث حصول خلف و شقاق - و فقدان انقیاد و اتفاق -
 و صدور فتنه و فساد - و خراب بلاد و ضرر عباد - و کثرت تفرقه و آشوب -
 و بسیاری معارک و حروب - و تسلط ازدال و اجلاف - و ضعف حل عظماء
 و اشراف خواهد بود •

حکایت دخترکه در شب زفاف پسر شده

«چنانچه در بعض کتب تواریخ مسطور است که در محل قمشۀ اصفهان دختری را که بسن پانزده سالگی بود خواستند بشوهر ببرند - در شب زفاف دفعه در زهار او خارش عظیم پیدا شد - و هرچند میبخارند زبان میشد تا آنکه از کثرت خاریدن بشره او خراشید و ذکر و خصلتین از آن موضع بیرون آمد - و بفاصله دو سه روز ریش در آورده از پس پرده انوثیت بیرون افتاد - و کلاه رجولیت بر فرق نهاد - و در آن سال پادشاه عصر از لباس حیات عاری و انواع هرج و مرج طاری گردید - و همین قسم اثر برزائیدن ایتر نیز بتجربه رسیده - و اصل آنست که هرگاه بسبب تغییر نفوس خلایق مشیت حق تعالی بتغییر نعمت ایشان قرار بگیرد - چنانچه مضمون صدق مشهور آن **لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ** مبنی از آن است - اولاً باظهار بعض آیات موحشه علوی مانند کسوف و خسوف و صیحه و شهب و نیارک و ذوات الاذئاب و یا بعض غرایب ارضی مانند زلزله و خسف و سایر خوارق عادات ایشان را تعویف و انداز و از مقدمات غضب و استحقاق سخط اخبار می نماید - تا بدعا و تضرع و تصدق و توبه و انابه و استغفار آن را از خود دفع نمایند - چنانچه برکار ناهنجار خود اصرار ورزند و از خامت افعال قبیحه نیندیشند بمودای **فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ** حجت بر ایشان تمام شده باشد - **رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ** - و چون سیره سخن باینجا کشید و حدوث این امر غریب بمشیت رب العالمین مستند گردید دیگر بحث از سبب و علامت بروز طبیعیین ضرور بلکه میتواند بود - که مشیت قادر مختار تعالی شأنه دفعه تعلق گرفته - و بجهت اظهار قدرت بدرون ماده و مدت از عتق عدم سرحد

وجود آورده باشد - و بسا عجایب و غرایب که هست فکرت حکیم از رسیدن
به حقیقت آن قاصر - و نظر فیلسوف از ادراک چگونگی آن خاسر است
همه روزه از عالم غیب جلوه ظهور می نماید - و ابواب عبرت بر روی دقیقه
شناسان رموز حکومت میکشاید - و نوای آلاء الخلق و الأمر بخوش هوش
از باب معرفت میسراید •

ز ابر آورد قطره سوی یم ز صلب آورد نطفه در شکم
از آن قطره اولوی لا کند در این قامتی سرو بالا کند
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَائِقِينَ •

فصل چهارم

ذوالفقار بیگ بن محمد حسین بیگ بن عیسی خان بن ذوالفقار
خان از جمله امیرزادگان قدیم این ولایت در اوایل حال در اردوی معلی
بود - و در دارالسلطنه اصفهان و سایر بلاد عجم تهذیب اخلاق بر وجه اتم
نموده - در ایام دولت نادری برافت مصطفی خان ایلچی سفارت روم
مامور گردید - چون آن بساط برجیده شد با اهل و عیال بمشاهد مشرق عراق
عرب انتقال نمود - و در اوقات مجاورت آن اماکن فیض موطن بصحبت
بسیاری از اهل الله رسیده - و از برکت مجالست ایشان با انواع فیوضات
بهیوه منفذ گردیده - و همواره بموانست دردمندان رانمب - و صحبت فقرا را
طالب - و صفات ستوده درویشی بر طبعش غالب مییابد - و الحال چندان
گاهی است بایفخود ارتحال و بلده طیبه دوزول را که از عوارضات مرافات
فدوی ایمن تر بود مسکن قرار داده - و امور زندگی را بمقتضای و منن بتوکل
علی الله فهو حسبه بکفایت احکم الحاکمین مفوض نموده - و گاهی بنهریک
نوعی التفات شوق گزینان حاجتمندان را میفرلاید - و ساخت این

بلد را پند و اندرز مستور لزوم مفور میسازد - آئینه ضمیرش از رنگارنگ اقدار پاک -
و ذهنش در نهایت لطافت و حسن ادراک - سخنش بسیار متین - و شعرش
بغایت پسندیده و دلنشین - روزی در بعض مجالس صحبت این غزل
مشهور از خواجه حافظ خوانده میشد *

دل میبرد ز دستم صاحب‌دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

و ذوالفقار بیگ غزلهای متعدد از مولانا جامی و سایر متاخرین شعرا
که بخاطر داشت میخواند - و در وصف غزل خواجه و ممتاز بودن آن مدافعه
بسیار نمود - خصوصاً در خلط عربی بفارسی که در بعض ابیات این غزل واقع
شده - و خواجه این صفت را بسیار بکار برده و از جامی نیز بسیار واقع شده
است - و فی الحقیقت باعث خلوت سخن و طراوت کلام و نشاط روح
و انبساط ذهن می شود - نهایت کار همه کس نیست - یا کسی باید که
مانند حافظ از مبداء فیاض نفس رحمانی باو مدد رساند - یا کسی همچو
جامی اکثر عمر خود را در تحصیل علوم عربیت بگذراند - و دیگران
که کرده اند غالباً از خلل لفظی یا معنوی مانند اعرابی و تقدیم
و تاخیر بوقوع درکات معنی و کثرت تکرار و تنایع اغماضات و سایر وجوه
منقصت خالی نباشد - و باین سبب بزرگان بر ایشان نکته گرفته اند - و کسیکه
از عربیت خود خاطر جمع نداشته باشد بمدلول

إِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ أَمْرًا فَدَعْهُ وَ جَاوِزُهُ إِلَى مَا تَسْتَطِيعُ.

اولی آنست که احتراز از آن لازم شمارد - و خود را در معرض سهام
طعن و شتم ظریفان ندارد - و این مقدمه اختصاص بنظم ندارد بلکه
در کلام مفثور هم جاری است - و از منشیان که طرز علوم بلاغت کم مایه
بوده اند خطاهای بسیار بوقوع پیوسته - و اقتباسات نامناسب کرده اند که

باعث ساجت معنی گردیده - و پاره سطح از این مقوله در آن مجلس گذشت - در مجلس دیگر فقیر این غزل را معروض ساخت و معزی الیه نظر قبول بر آن انداخت *

غزل

يَا حَيَّرَةً بِفَجْدٍ لَمْ يَرْقُبُوا الْجِسَّوَارَا
صَبَّرَا عَلَى حَقِّكُمْ ضَيَعْتُمْ الدَّمَارَا
افروخت صبح پیری شبهای وصل بگذشت
وَاهَا عَلَى لَيْسَالٍ بِنَسَا مَعَ الْعَدَارِي
پیرمغان سحرگه بر کوی ما گذر نکرد
دستی زباده افشاند بپسدار کرد ما را
کی بیدلان شعسوری وی غایبان حضوری
فَاحَ الصَّبَا وَ أَنتُمْ لَمْ تَكْسِرُوا الْخُمَارَا
در بزم سرخ رویان فقر تو روسپاهیست
گشیرم که داری از بر دستور کیمیا را
این خورقه نمیدارد خامیتسی نباشد
خالی نسازی از دل از خار خار خلوا
دل بیصفای مشرب بی بهره است از غیب
آلوده چند سازی جام جهان نما را
از دست رفتگان را نوق بقا نباشد
آری به از بهار است رنگ خزان حفا را
عمر فقیر آخر ضایع بگفتگو شد
یکره نکرد خوشنود نی خلق نه خدا را

فصل چهل و یکم

ملا عبد الکریم بن مولانا نظر علی بن محمد امین زجاجی سابق
الذکر که مدتها در بلده زیاده و از آنجا بسایر بلاد عراق عجم مسافرتها
نموده بود بعد از انقلاب اوضاع آنحضور بمضمون کُلُّ شَیْءٍ یَرْجِعُ اِلٰی اَصْلِهِ
ببلد قدیم خود معاودت نمود - و در مدت غیبت بصحبت بسیاری از اعیان
و ارکان و علما و ادبا و امرا و شعرا و فقرا رسیده - و از هر گلبن آن گل که رعنا
تر بود چیده - فطرتش بلند و طبعش ارجمند است - و این غزل از اوست *

غزل

شعله وادی ایمن دل غم پرور ماست
نور آئینه خورشید ز خاکستر ماست
خلعت عشق تو با ما نبود امروزی
جامه داغ تو از روز ازل در بر ماست
تا نغز آب ز خون دل ما نغذ نشد
برش خنجر بیداد تو از جوهر ماست -
صفحه سینه ز داغ تو مسجل کردیم
وارث ملک جنونیم و همین معضرماست

وله ایضا

از مرغ سحر دوش شنیدیم نوائی
ناید ز گلستان جهان بوی وفائی
خود سوخته گان را چه غم از شعله آه است
ترسم که تند آتش از ناله بجائی

خایم اَکمر در نظمِ مردمِ عالم
 صد شکر که هرگز نخلیـسـدیم بیانی
 فطرتِ بعـبـثِ ناله و افغان هـمـفری نیست •
 از دل شدگان کس نشفیـده است صدائی

و این غزل از خواجه حافظ است •

بلبلِ برگِ گلی خوشترنگ در منقار داشت
 و اندران برگ و نوا خوش فالهای زار داشت
 گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
 گفت ما را جلو معشوق در اینکار داشت
 بار اگر نفشت با ما نیست جایی اعتراض
 پادشاهِ کامران بود از گدایان عار داشت
 در نمیگردد نیاز و عجز ما با فاز دوست
 خرم آن کز نازنینان بغضت برخوردار داشت
 خیز تا برو کلک آن نقاش جان افشان کنیم
 کین همه نقشِ عجب در گردش پرگار داشت
 گر مرودِ راه عشقی فکر بدنامی مکن
 شیم صفعان خرقه رهنِ خانه خمار داشت
 وقت آن پیر قلندر خوش که در اطوار سیر •
 ذکر تسبیحِ ملک در حلقه زلف داشت
 چشم حافظ زیر بام قصور آن عالی جناب
 شیوه جناب تجرّی نصیبها الانهار داشت

و این غزل را موزون طبعان کتب بسیار نموده اند - و مطلع غزل ملا عبد الکریم این است -

چشم مضمـورت دلِ عشاق را افکار داشت
عالمی را مضطرب احوال این بیمار داشت

و میر سید محمد شفیع فاطق نیز تتبع نموده - و این سید محمد شفیع بالأصل از سادات اصفهان و والد او میر سید علی بهندروستان انتقال نموده - و میر سید محمد شفیع در بلاد دکن متولد و در آنجا نشو و نما یافته - و با شیخ محمد علی حزمین در دارالخلافت شاه جهان آباد رفیق و ندیم بوده - و بقصد زیارت عتبات عالیات وارد بصره و از آنجا بقصد تحصیل علوم دینی روانه این بلاد گردیده - در کمال سلامتی نفس و استغذای طبع و تعفف و قناعت بتحصیل مشغول و از صحبت ابتدای زمان بقصی الغلیه متوحش و ملول است - و قدرت او در فن سخنوری زیاده از دیگران و در سرعت نظم مسلم امثال و افران است - و شعر او در اغلب بتتبع حافظ شیراز است که از سایر شعرا بجهات عدیده ممتاز است - و حافظ را غزلیست که مطلعش این است -

عمر بگذشت به بیخدا علی و بوالهوسی

ای پسر جام میم ده که به پیروی برسی

و مطلع ناطق این است -

نکند اهل هجر هیچ بد دنیا هوسی

پنجه باز نشد و بشکار مگسی

راه بیپوده عبت این همه هر سو مشتاق

خدمت پد مغال کن که بجائی برسی

و فقیر هر دو غزل را تابع نموده -

محتسب امروز با غوغا که در بازار داشت
 رو بمسجد کرد و دل در خانه خمار داشت
 و سعتی کوتا بیکجا جمع گردد کفر و دین
 شیخ صفیان در بغل هم سبزه هم زقار داشت
 قصه منصور باشد شهر آفاق و بس
 عشق در هر کوچه صد زبسن کسان بردار داشت
 در طریقت میکند خار مغیلات کار گل
 دوش آن فرسوده پا در سر هوای یار داشت
 دست گلچینان بیغما میدهد هر جا گلی است
 گل برویش باغبان دانسته ما را خار داشت
 شهرت سر بازی فرهاد از شیرین بود
 و رفته عشق بدمروت کشتن گلن بسیلر داشت
 از عبادت می طپید از دوش دل معذور دار
 یار آنجا بود و دل یک لحظه با جان کار داشت
 صورت حق را اگر در خود ندیدی دور نیست
 نیست تصویر کسی آنیفته ات زنگار داشت
 دور بلش کن ترانی شد زبان بند کلیم
 و رفته هر بریا شبسائی لاله دیدار داشت
 آگهان سرا زنفد از ننگ سلطانی فقیر
 تلک ادهم ز قاج پادشاهی عز داشت

ایضا

گرچه دز راه طلب گرم رواند بسی
 نرسیدند بمقصود مگر چند کسی
 دل آزاده نداری تو کجا کعبه کجا
 که بسر منزل غفلت تو رهین هوسی
 شعله طور تجلی بقوار اند هنوز
 کو کلیمی که از آن کوی بیارد قبسی
 رنج شب میشود باعث آسایش روز
 دوش این نکته شنیدم ز زبان جرسی
 گرچه ناقابل از فیض تو مایوس مباش
 جهد کن بلکه اجابت بشود ملتجی
 بیخود آمدی از اوج سعادت بعضی
 تو همائی عیب اینقدر بفکر قفسی
 دل ارباب صفا را چه غم از غمازان
 عصر را کی بود اندیشه هر خلوت خست
 پند در پرده دهد فی دل آگاهان را
 ساز خود برگ نریزی بمقامی نرسی
 رو کن از دار خلاق بفضای ملکوت
 تو غزال ختنسی چند بقیذ رسی
 سهل باشد غم نقلی که نشوودی تا چند
 بر سر از حسرت آن دست زنان چون کسی
 هر طرف می نگرم مرده داندید فقیر
 کاش میبود در این عصر مسیحا نفسی

فصل چهل و دوم

روزی در بعض مجالس مؤانست از کتاب تذکره دلیپشاه سمرقندی
در احوال ملاحسن کاشی قصه از کرامات حضرت سید الوصیین صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
خوانده شد و فقیر را رغبتی بنظم آن قصه افتاد و این قصیده را منظوم
نموده •

قصیده در معجزه حضرت امیر المومنین که در
عالم رویا جناب ملا حسن کاشی را صله
شعر مرحمت فرمودند

تا بکسی شوریده حالی در هوای آن و این
غافل از اندیشه احوال روز واپسین
چند جلن را بستند و ازونه در زندان تن
چند خود را در سرای بیخودی داری رهین
چند کشتی کرده فکر بگرداب بلا
بغیر پر آشوب و ره دور و نهنگان در کعبین
چند کارت بگرد در کار دنیا مختلف
ز آمد و رفتش گهی خوشحال و گه باشی غمین
بسر در ارباب دنیا چند از روی ادب
میکنی گردن کج و قامت خم و سر بر زمین
چون کدایان چند بر درگاه هلاکت و مذلت
بهر مشای سیم و زر فرسوده میداری جبین
می پذیری صد هزاران رنج در تحصیل مل
حبه حبه میکنی جمع آوری چون خورشید چین



باورت هرگز نشد ای ملحد کج اعتقاد
 اینکسه حق سبحانه ازلق را باشد ضمیر
 آن خداوندی که رزقت را فراوان میسرساند
 در رحم بی رحمت آن وقتیکه بودستی جفین
 بعد از آن آماده در پستان مادر چشمه سار
 شیر نوشین با هزاران رافت و ذوق حنّین
 آرزوها در دانت باشد بسی دور و دراز
 می نیندیشی که ناگه میرسد مرگ از کمین
 نیست مکنون ضمیرت جز تلاش عز و جاه
 در مجالس تا شوی از همگنان بالا نشین
 در امور دین شعورت پست ذهنت کور و کج
 در فن دنیا ضمیرت روشن و زایت و زین
 پای سعیت لغو و منگین پیور در راه خدا
 در ره شیطان سبک رفتاری و چابک تکیس
 که بفکر عشرت و طغیزی و عیش و هوس
 که بحرف خط و خال و چشم و زلف عنبرین
 که بوصف دلب در شیشه روین لقا سر تا قدم
 عارض و موی و میان و ساعد و ساق و سرین
 گفتگو تا کی ز ابروی کج و بالای راست
 نورس مست و لب لعل و عذار آتشین
 که بدرق محبت یاران و گلگشت چمن
 با شراب و شاهد و نقل و کلاب و انگبین
 که بخوبت مؤمنان آلوده میسازي دهن
 بیگناهان را بناسحق پاره سازی پوسنبین

می نوشی آب تا ساقی نباشد دلپسند
 یا نباشد کاسه همچون کاسه فغفور چیس
 می نوشی تا قبا دیبا نباشد رنگار
 یا نباشد جامه فرم و نازک و ابرینکین
 می نظرابی تا نباشد بستر کمضا و نعم
 یا نباشد دست در آغوش یار نازنین
 می نبینی غیر عیب مردمان بی خلل
 کاش میدیدی بخود یگانه بچشم عیب بین
 نشنوی غیر از صدای فغمه و آواز نی
 یا حدیث غیبست روشن دلان پاکدین
 عمرت از پنجه گذشت و فکر دنیا میکفی •
 از شراب بیخودی تا چند مستموری چنبر
 موی رخسارت سفید اما بالا می برند
 نامه هایت چون خط مشقی کرام الکاتبین
 لافت آیمان میزنی اما نکردی بهر حق
 سجده از روی اخلاص و سر صدق و یقین
 یکقدم نفهاده هرگز نسو در راه خدا
 می نهوی جز راه بیشرمی و بیداد و کین
 گاه گاهی گر بمسجد میروی سازی نخست
 دور باش از پیش و از پس از بشار و از بعین
 بنده نفسی و یارت دیو گیرم در نماز •
 بر زبانی گوئی دروغ آیا که تعبّد فتنه عیسی

دست حاجت گر بدرگاه خدا سازی دراز
یا برای رزق باشد یا برای حور عین
میکنی مانند کشوری کاخ ایوان را بلند
میکشی همچون شهبان اسپان تازی زهر زین
میکنددت عاقبت بر مرکب چوبیدن سوار
میسازدنت بمنزلگاه تو زهرزمین
با هزاران حسرت و غم میکنددت سرفگون
گیرم آیین هر هفت اقلیمت بود زیر نگیس
بهر وارث خانه و اسباب و مال و حال رفت
بهر تو و زر و وبال و خزی میماند همین
وای بر حالت نگردد گر شفاعت خواه تو
در قیامت ساقی کوثر امیر المؤمنین
آنکه منشورش بدست قدرت حق خود نوشت
مطلع صبح ازل بر پایۀ عرش پرین
آنکه فضلش در جهان روشن تر است از آفتاب
بر موافق بر مخالف هر کسین و بر مهین
آنکه حقش بر گزید از جمله خلقت از نخست
بهر امت تا بود بعد از محمد جانشین
بنده از بندهگان درگشش رضوان خاص
مالک از خیل ملائکین است مملوکی کمین
کشف اسرار دانش وارث علم نبی
همان روزی که بود آدم میان ماء و طین

بهر مژده مند از فیض او هم انبیا هم اولیا
 مستفید از علم او هم اولیسن هم آخرین
 طفلی از طفلان مکتبخانه اش روح القدس
 ریزه خوار خوان او هم سابقین هم لاحقین
 خواجه دولتشاه اوزبک در کتاب تذکرة
 قصه از شاهدین کرده حکایت این چنین
 مفتخر کاشان و آمل حضرت ملا حسن
 آنکه بود از ملاحان پیشروای متقیین
 بعد طواف کعبه و آرامگاه مصطفی
 کرد آهنگ طواف مقبره ای مهتدین
 تا بمقصد چون رسید آن مومن پاکیزه رای
 بر بمرقد کرد و خواند از سینه این فرد گزین
 ای ز بدو آفرینش دهمنمای اهل دین
 وی ز عت ماح بازوی تو روح الامین
 در همان محب حضرت شاه ولایت جاء را
 دید در رویا که با او از سر لطف و حنین
 عذر خواهی میکند و بگوید ای کاشی ترا
 هست در شرح کرم بر ما دو حق مستبین
 آن یکی حق ضیلت آن دیگر جلوس شعر
 گامدی از راه دور و مدح گفتنی آفرین
 منعمی بر بصره مسعود بن الفیسم نام او
 خواجه از اهل ایمان است مشهور و مهین

فرزند او پیغام ما را هر یک بعد از سلام
 کشتیت در بحر عمان بود چندی قبل از این
 نوبتی از رستخیز بحر شد مشرف بغرق
 کشتی و اموال کشتی از رخیص و از ثمین
 نفر ما کردی زر خالص ز مالیت یک هزار
 ما در آوردیم هم دست مدد از استیسن
 کشتی و اموال کشتی سالم آمد در کنار
 صد هزاران محمدت لله رب العالمین
 باید اکنون مال نداری را مهمسازی کنی
 میستقل ای کشتی آن مبلغ از آن مرد امین
 بامداد از آن مکان ملا حسن شد رو براه
 تا حضور خواجه مسعود آن بزرگ پاک دین
 چون بگوش او کشید آن گوهر پیغام شاه
 در کشاد و گفت و طمتم فادخلوها خالدين
 خوش دمی ایندم که آید از نسیمش بوی جان
 چون صبا گرد شمیم از گشت زار یاسمین
 خیر مقدم مرحبا ای قلمد فرخنده پی
 راست پیغامی بدانی از امام رستیس
 آنچه گفتی سر بر محقق است و حق ست و درست
 لیک ای کشتی بفات پاک بزدان یمین
 کین سخن را هیچکس دانا نبود الا خدا
 ز آنک این را از دلم هرگز نشد بائب قرین

هیچ مصلوقی نبود آگه از این سر فشان
غیر سر الله مولانا امیر المومنین
آن ز نذری بشاعر داد و در شکر قبول
خلعتی افزود و خود در زهر منت شد رهین
بعد از آن رخت زیارت بست و بس همراه بود
دعوت نعمت فراوان در ده سلطان دین
ای خوشا آن مؤمن روشن ضمیر پاک دین
کش بود سر امیر المومنین یار و معین
ای بسازین گونه باشد معجزات از آن جذاب
شهره از هفتم زمین تا آسمان هفتمین
یا امیر المومنین یا سیدی یا مؤئسی
یا ذخیری یا ولی الله یا کف الحصین
یا غیثی اذنه نسی شدة او کربة
یا رجائی عند عسر الحال یا حبل المتین
شاب فودی و انقضی عمری و قلت حیلتی
و الخطاب اقللتی یا امن الخائفین
یا ظیری یا عصامی یا ملاذی انه
اخلقنت وجهی ذنوبی یا معاذ العائذین
یا عمادی یا سندلی انت مصودی فکن
لی شفیعاً عند ربی یا شفیع المذنبین

شکوة ها از دست خود دارد بدرگاهت فقیر
 دست گیر و دار خسروا هوش پا امیر المومنین
 ای خوش آنروزی که آید در لب کوثر بحشر
 تر زین در خیل مداحان بود این گمشدین

فصل چهل و سوم

روزی در اثنای صحبت ملا هادی قواس این غزل از میرزا صلیب
 بر خواند *

نه امروز است سودای جنون را ریشه در جانم
 بچوب گل ادب کردی معالسم در دبستانم
 عزیز مصرم اما در فرامش خانه جا هم
 گل خورشیدم اما در کنار طلق نیلسم
 ز من سنجیده وزن عالم و سنگ است رزق من
 همانا من در این بازار پر آشوب میسرانم
 لب افسوس اگر غافل بدندان آشنا سازم
 در چندان می بود مقراض قسمت از لب نادم
 چنان معصوم که اشک شور در چشم نمیگردد
 قیامت گرنمکدان بشکفت در چشم حیرانم
 نمی افتم چو اسکندر بدنبال خضر صلیب
 من آن خضر که آب روی باشد آب حیوانم

و بعد از آن از خود این غزل گزید *

ز اسباب تعلی گرچه من برچیده دامانم
 نشانی از محبت میدهد چاک گردانم

گرفتم دامن اهل جئون را بهر آسایش
 نشان دادند سوی کوچه بند سنگ طفلانم
 بتکلیف و تکلف رغبتم گر نیست معذورم
 فقیه شهر میداند من از مصرا نشینانم
 نمیباشد بلسوح خاطریم حرف دگر باقی
 بجز حرف محبت هیچ تعلیم از دبستانم
 مرا گر معصیت اندوز میدانی توانی زاهد
 بِحَمْدِ اللَّهِ که از لوثِ ریا پاک است دامنم
 دل صد پاره دارم برنگ برگ گل قواس
 چه باشد حاجت گلگشت اندر باغ و بستانم

و فقیر نیز چند بیتی تتبع نموده *

نیم محسود ابنای زمان نی از عزیزانم
 نیم یوسف نمیدانم چرا در چاه و زندانم
 چنان فرسوده هر عضو درین سر منزل حسرت
 که رقت حیرت اکنون میگرد انگشت دندانم
 بود صیت هنرها سنگ مقفطیس آفتها
 خوشا احوال کم نامی من از شهرت پشیمانم
 نشد یکنره روش خفته ام از تفکری روزن
 کشک از سول غم دادم که آخر ساخت ویرانم
 بود بخت سیاهم سرمه آواز عشق
 ببرز گل خراشد بالک بلبل در گلستانم
 دلی پرچار خار شوق در راه طلب دلم
 کفایت تاثیر شاخ پایمیس خار مغیانم

نشانه باشدم از ناله لیلی بهر سنگی
 بنوق پیروی می جست معجون در بیلانم
 دل عشق شکیبائی ندارد ای مسلمانیان
 ندارم تاج هجران من مرید پیر کفانم
 فقیر از عالم بالا ست این قسمت که می بینی
 کلوخ آید بسر جای گهر از ابر نیسانم

و این غزل از ملا فتح الدین منولی است :-

من آن سرگشته مرغ آشیانی دور از گلستانم
 که هر دم در هولی موطن اصلیمست افغانم
 نمی آرم بخود چندانکه فرق از پا کدم سر را
 ز بس دلیلیوم از شوق دویدن در بیلانم
 در این گلشن گلی از شاخسار کام من نشکفت
 برنگ چوب سرو از پای تا سر داغ حرمانم
 پریشانی نباشد آنقدرها زلف و کاکل را
 که من از فکر زلف و کاکل خوبان پریشانم
 مرا عهد جوانی صرف شد در حالت پیری
 ز ضعف ناتوانیها بصورت شیم طفلانم
 بامیدی که در منزل رسم روزی از این وادی
 گهی افتان و گهی خیزانم و گاهی خرامانم
 ز فیض همت افغان پاک مرشدم فتعی
 ازین پس در خیال فکر و جمع شعر و دیوانم

و این غزل از ملا عبد الکرم سابق الذکر است :

بگلزار جهسان آن عاشق سر در گویسانم
که دایم بزمگاهِ عجم گیتی است زندانم
برنگِ شعله آوازِ بلبل نغمه خواهم
که خیزد از درون پرده گل آه و افسانم
نه سر از پانه پا از سر شام و وقت جان دادن
برای طی دشت بیخودی از بسکه حیوانم
من آن مجنون اسل دشتِ دیمایم که در عالم
سواد طره لیلی بود شام غریبانم
نیاید دامن عفوش زهائی از کفم فطرت
بآبِ رحمتِ خود تا نشوید لوح عصیانم

و این غزل از خواجه ابوتراب است :-

چنان لبِیز شوق از نشئه بزم حریفانم
که صد داغِ بدل میسوزد و چون لاله خفِ دافم
ز فیضِ عشق شد آماده اسبابِ جنسون من
کنون در انتظارِ وعدهای سنگ طفلانم
گاهی در دام زلف و گاه در معراب ان ابرو
چه مستضعف بمذهب مشتبه در کفر و ایمانم
چه فرق از ترکِ یغمائی بود آن چشم فغان را
زند هر لحظه بر دل بی سبب صد تیر مرغانم
نمی باشد چه خضرم گر حیاتِ چاروان باشد
چرا باشد بگردن مفتی از آب هیوانم

فصل چهل و چهارم

در این سنهوات انقلاب که معاهد دول انحلال و اوضاع اکثر ایران اختلال پذیرفته - در هر بلدی فتنه جوئی رایست فساد افراخته - و در هر قطری فرومایه کیش دجالی ظاهر ساخته - ضعفا و فقرا بی اختیار بمصیبت جلی اوطن گرفتار - و از رحمت مصادره بیکار و مطالبه درهم و دینار درکار انتقال از دیار بدیار بوده و میباشند - هرکس در هر منزل که هست چون از مکاره منازل دیگر بیدخل است بگمان این است که مگر آنجا بهتر باشد - چون خود را بآنجا رسانید و بر احوال آنجا مطلع گردید و دید که مانند منزل سابق یا اشد از آن است - از آنجا نیز آغاز سفر و اراده منزل دیگر مینماید - مانند مریض که از شدت اضطراب سر را بجای پا و پا را بجای سر میگذارد - و آنرا راحتی از برای خود پندارد - تا مدت زندگانی تمام پذیرد و مستوفی اجل حساب بداکم نمودن از سر گیرد •

• بیت •

ز زیر خاک تا بالای افلاک

مقامی خوش نکرد این جان غمناک

در ضمن این اسفل خلاق بسیار بلجل اخترامی از این دار لذا انتقال

گرفته - و از دستبرد یغماگر قضا و قدر از لباس حیات علوی گزیده •

حکایت عجیبه درویش

از آن جمله مردی درویش وارد این ولایت شده نام خود سیفعلی میگفت - و مدت دوسه سال در اینجا توقف نمود تا آنکه وفات یافت - و بشغل کجالی اشتغال میورزید - و از قبول اجرت و هدیه و صله امتناع داشت - و بنحسب رویت مظنه آن بود که در عشر ثلاثین یا اربعین باشد - لیکن خواجه جمشید عمر خود را از سبعین و ثمانین متجاوز میگفت - و مذکور

می نمود که تمام این مدت را بسیاحت گزرا نیده - و باطراف بلاد روم و هند و حبشه و فرنگ و اورنگ و چین رسیده - و در هر بلد با درویشان و قناعت کیشان صحبت داشته - و حکایت های عجیب و غریب نقل می نمود - از آن جمله می گفت که چند سال قبل از این در دیار مغرب بودم و با رفیقی که داشتم از محلی بمحلی تفرج می نمودم - روزی از دیهی بدیهی می رفتیم - در عرض راه طایری بسیار بزرگ نمایان شد که در وسط راه نشسته بود و صورت آن صورت انسانی بود - و خیره خیره بجانب من نگاه میکرد - از مشاهده آن بغایت هراسان شدم - و از راه کفاره نمودیم - ناگاه از جای خود پرید و آمد بمن محمله نمود - رفیق من بگریخت و برای من مجال فرار باقی نماند - کاردی همراه داشتم که بکمر زده بودم از غلاف کشیدم و مابین کتفین او چنان زدم که تمام تیغ تا حد دسته فرونشست - و نتوانستم بیرون کشید آن مرغ نعرا بزاد صدای انسانی - و پیروید و برفت - و من رفیق خود ملحق شده بدویدیم تا بغای که دران صحرا بنظر می آمد خود را رسانیدیم - باغبانها که در آنجا بودند ما را پرستاری نمودند و بحال آوردند و پرسیدند سبب دهشت شما چه بود - چون حکایت کردم گفتند که ما هرگز همچو چیزی ندیده ایم و نشنیده ایم و تکذیب نمودند - القصه بعد از چند سال وارد بلاد ایران شدم - و در سالی که ناصر شاه از هندوستان معاودت نمود بازو بودم - روزی در دکان سیاف آن کار را دیدم که سیاف برای آن غلاف می ساخت - پرسیدم که این کار از کیست - گفت از شخصی است داده است که غلاف بگیرم - گفتم من غلاف موافق این کار ساخته دارم - بشما میدهم بشرط آنکه صاحب آن را نشان بمن بدهید - و برخوایم و از منزل خود غلاف را بردم - سیاف چون دید موافق است - گفت غلاف اصلی این کار همین بوده است - در این اثنا صاحب کار حاضر شد چون مرا دید و غلاف را بشناخت از جلی خواست

و گفت من میخواهم شما را در خلوت به بینم - چون به بنده خانه رفتیم از او پرسیدم که راست بگو این کار از کجا ترا بدست آمده - گفت از آنجا که از دست تو رفته - گفتم در بلاد مغرب از دست من رفته و قصه را حکایت نمودم - گفت من همان مرغم که تو دیدی و زخم زدی - و برهنه شده موقع جراحت را نشان دادم - گفت ما سه نفر بودیم که باغواي شیطان بودیم تحصیل علم سحر افتاده بودیم - و اسلکی داشتیم که بهر صورت که می خواست ما را میگردانید - و هر روز نوبت یکی از ما بود که آدمي برای او شکار کنیم - که برای قوت سحر او خود دل و جگر و دماغ او را میخورند و ما بقی را بشاگردان تقسیم می نمود - آن روز که تو برخوردی نوبت من بود - و چون از تو جدا شدم ازین عمل قبیح توبه کردم - و بندگی حق تعالی اشتغال نمودم - و کار را بمن داد - و چون مرا سبب توبه و خدا پرستی خود دانست شرایط تسلیم و ارادت بجای آورد *

و الله یعلم

بتاریخ یوم پنجشنبه بیست و چهارم شهر رجب المرجب سمت ترقیم پذیرفت

سنه ۱۳۱۷

کتابه اسد الله آصفی الشوشتری

(16) *Glossaries*, not collected in the form of books, on the portion of *Badr* of al-Muṭawwal,¹ *Madārik*,² *Masālik*,³ *Mughni al-Labib*,⁴ *Khulāṣat al-Hisāb*,⁵ etc.

Our author devoted his whole life to teaching, seeking the truth, and serving the cause of humanity. Towards the end of his life he retired from the world and passed his days in devotion and prayer. He died in A.H. 1173 (A.D. 1759) at his native place.

Mawlānā Muḥammad Hādī Kamāngar, a contemporary poet (whose poetical name was *Kawwās*, adopted at the suggestion of our author, as mentioned on p. 162 of our edition) wrote the following chronogram giving the date of as-Saiyid 'Abdallāh's death:—

از امر خداوند جهاندار قدیم علامه دهر و سید خلد مقیم
در باغ نعیم جلی او شد قواس تاریخ وفاتش طلب از باغ نعیم
1173

PRESIDENCY COLLEGE,
Calcutta.

M. HIDAYET HOSAIN.

¹ Al-Muṭawwal is a commentary on al-Kazvīnī's treatise on rhetoric called *Talkhīṣ al-Miftāḥ*, by Sa'd ad-Dīn Mas'ūd bin 'Umar at-Taftāzānī, died A.H. 792, A.D. 1390, see my Catalogue of the Arabic MSS. in the Buhār Library (Imperial Library), p. 437.

² The full name of the book is *Madārik al-Aḥkām fī Sharḥ Sharḥ al-Lalām* by Muḥammad bin 'Alī al-Mūsawī al-'Āmilī, died A.H. 1009, (A.D. 1600). See the same, p. 297.

³ Probably this *Masālik* is by Muḥammad bin 'Alī al-Iḥṣā'ī, which is called *Masālik al-Aḥkām*. Al-Iḥṣā'ī lived in A.H. 894 (A.D. 1489).

⁴ *Mughni al-Labib*, a book on Arabic Grammar, by 'Abdallāh bin Yūsuf known as Ibn Hishām, died A.H. 761, (A.D. 1360). See Brockelmann, *Geschichte d. Arabischen Litteratur*, vol. II. p. 23.

⁵ *Khulāṣat al-Hisāb*, a treatise on Arithmetic, by Bahā' ad-Dīn Muḥammad bin Ḥusain al-'Āmilī, died A.H. 1031, (A.D. 1622). See my Catalogue of the Arabic MSS. in the Buhār Library (Imperial Library), p. 285.

- (5) *Risāla at-Tuḥfat an-Nūriya*, a treatise solving problems of ten different branches of learning, which he named after his father.
- (6) *Sharḥ Ṣaḥifa Usturlāb*, a commentary on the treatise on the astrolabe by Bahā' ad-Dīn Muḥammad bin Husain al-'Amīlī (died A.H. 1031), called *as-Ṣaḥifa*.
- (7) *Sharḥ Maḥāṭib ash-Sharā'i*, a commentary on the work *Maḥāṭib ash-Sharā'i*, on Jurisprudence by Muḥammad bin Murtaḍā, known as Muḥsin al-Kāshī (died after A. H. 1090). This commentary is called *Adḥ-Ḍuḥr ar-Rā'i*.
- (8) *Risāla-i-Jabaliya Ūlā*, a treatise in answer to seventy problems pertaining to different branches of learning, which 'Alī Nahāwandī sent to the author.
- (9) *Risāla-i-Jabaliya Thāniya*, a treatise solving thirty further questions asked by the above Nahāwandī.
- (10) *Risāla-i-'Alaviya*, answers to questions of Shaikh 'Alī al-Huwaizī.
- (11) *Risāla-i-Aḥmadiya*, replies to queries of Mawlā Aḥmad, the brother of the governor of Huwaiza.
- (12) *Risāla dar Taḥkīk-i-Dawābiṭ-i-Istikhraj*, a treatise on the method of determining the Kibla in all countries.
- (13) *Tilem Sultānī*, a work on different important problems of 'Ilm Ha'at (Cosmography), 'Ilm Nujūm (Astronomy), and magical science. It was written at the request of Abū Ṣāliḥ Sultān Tarḡhizī.
- (14) *Tuḥfat as-Saniya fi Sharḥ an-Nukḥbat al-Muḥsinīya*, a commentary on the work by Muḥammad bin Murtaḍā (known as Muḥsin al-Kāshī), called *an-Nukḥba*, on Jurisprudence. It was composed at the request of Mawlānā 'Alī bin 'Alī an-Najjār.
- (15) *Ḥāshiya bar Muḥaddamāt Wāfi*, a commentary on the preface of the book by Muḥammad bin Murtaḍā, known as Muḥsin al-Kāshī, entitled *al-Wāfi*.

When Āzād Afghān established his supremacy at Isfahān—he was ultimately defeated by Karīm Khān Zand (A.H. 1163-1193, A.D. 1750-1799), and was driven away from the country¹—he captured and imprisoned many people among whom was a distinguished Christian priest. When ‘Abdallāh heard this, he ransomed the prisoner and brought him home most respectfully and read the New Testament with him with great care. Similarly he arranged to bring to Shūshtar, to his own house, a Jewish scholar from Isfahān as well as a priest of the Fire-worshippers from Yazd, and read all their religious books with them for a long period.

He had always been saying that if any Emperor or King could afford to build a new observatory he would gladly take charge of it, and would perform the work in such a way that his observatory would surpass, in reputation, all the existing observatories of the world.

Though some may consider it below the dignity of such a great scholar as he was to compose poetry, he was also a great poet. There are some 6 or 8 hundred lines of poetry composed by him. His poetic name was *Fakīr*. He is the author of several works which I enumerate below as given in this History on pp. 60-61, and in the Buhār Library MS. of the *Tuḥfat al-‘Ālam*, fol. 67 :—

- (1) *Risāla Madīnat an-Nahv*, a treatise on Arabic Syntax.
- (2) *Hāshiya Arba‘in Ḥadīth*, a commentary on the forty Traditions of the Prophet written at the instance of the author's father.
- (3) *Risāla dar Taḥkīk-i-Kibla-i-Shūshtar*, a Persian treatise fixing the direction in which the people at Shūshtar should turn their faces in prayer. This treatise was written at the request of Isfandiyyār Beg.²
- (4) *Risāla dar Taḥkīk-i-Kibla-i-Huwaiza*, a Persian treatise fixing the direction in which people at Huwaiza should direct their faces at the time of prayer. He wrote this treatise at the request of Saiyid ‘Alī Khān, the Governor of Huwaiza.

¹ This event took place in A.H. 1166 (A.D. 1752). See Sykes, *History of Persia*, vol. II., p. 374.

² For Isfandiyyār Beg, see this History, p. 71.

very early anticipated that the boy would in after life develop into a great scholar and took great care of him so long as he lived. The old man, however, died in 'Abdallāh's infancy. The boy's father then had him educated in the recognised courses of Arabic study of the time. 'Abdallāh completed his full course of study at the age of 15 and then travelled to Isfahān, Khurāsān, Āzarbā'ījān and other parts of Persia and Turkey, and studied Astronomy and other branches of Science under the renowned authorities of those places. His scholarship became known throughout the country, and all kinds of difficult problems of Jurisprudence and Tradition, which were presented to him were solved by him to the satisfaction of every one. He also made pilgrimages to the different sacred places of Islām.

On the death of his father in A.H. 1158 (A.D. 1745) people assembled at the Madrasa, situated very close to his house, and requested him to take upon himself the *Imāmat*¹ and the charge of reading sermons at Friday-prayer. He, however, recommended as being a fitter person, his brother,* as-Saiyid Murtadā, who was accordingly selected for these duties. From the court of Nādir Shāh 'Abdallāh was offered the duties of supervising religious state functions, which he accepted and discharged to the great satisfaction of all.

When Nādir Shāh declared himself Emperor of Persia and held a *Darbār* for this purpose, all Governors and Ambassadors were summoned for the occasion. At that time the author was ordered to deliver a sermon on the auspiciousness of the coronation, and the speech which he delivered was considered a master-piece. On one occasion when all the eminent scholars and theologians from Constantinople, Bukhārā, and Baghdād assembled under the orders of Nādir Shāh, to discuss as to which sect of Islām was the best and could be considered to have been following the right path, the author represented the Shī'a sect and discussed the matter satisfactorily and at great length with the heads of the other sects.

¹ In the Shī'a sect *imāmat* (the function of leading prayers) and reciting sermons at the Friday-prayer are entrusted only to the most pious and recognised scholars.

* As-Saiyid Murtadā died in A.H. 1190 (A.D. 1776). See for his life *Tuhfat al-'Ālam* fol. 71a.*

INTRODUCTION.

The author of the "History of Shūshtar," as-Saiyid 'Abdallāh, came of a very distinguished family. His grandfather, as-Saiyid Ni'matallāh¹ was originally an inhabitant of Jazā'ir, near Basra (Buzrah) but came later to live in Shūshtar in Persia. The author's grandfather as well as his father, as-Saiyid Nūr ad-Dīn,² were both eminent scholars. The family, which belonged to the Shī'a sect and was known as *Sādāt Nūriya*³, after having settled there, lived for generations in Shūshtar.

The author⁴ was born on the 7th Shabān A.H. 1112 (A.D. 1700), at Shūshtar during the life time of his grandfather, who

¹ As-Saiyid Ni'matallāh was born in A.H. 1050 (A.D. 1640), and not in A.H. 1150 (A.D. 1737), as given in *Rawḍāt al-Jannāt*, p. 220. He was one of the eminent scholars of Persia of his time. *Tuhfat al-'Ālam*, fol. 54a, describes the reason for the shifting of his residence from Jazā'ir to Shūshtar as follows:—

"In A.H. 1079, Ḥusain Pāshā bin 'Alī Pāshā, Governor of Basra, revolted against the Uthmānī Sultān Muḥammad IV, A.H. 1068-1099 (A.D. 1648-1687). A Turkish army was sent to suppress him and Ḥusain Pāshā fled towards India from Basra. The army plundered and devastated the whole country from Jazā'ir to Basra, because the people therein were supposed to have aided with Ḥusain Pāshā. In consequence the people scattered to different countries. As-Saiyid Ni'matallāh was one amongst them. He first went to Hūwaiza and thence proceeded to, and settled at, Shūshtar at the request of the people of the place."

He is the author of many works and died on the 23rd Shawwāl, A.H. 1112 (A.D. 1700). For details of his life, see this History of Shūshtar, p. 56; *Rawḍāt al-Jannāt*, 55b an-nūr, p. 220; *Amī al-Āmil*, p. 72; *Nujūm as-Samā'*, p. 238; *Shudhūr al-'Iḳyān*, vol. II, fol. 250b where the date of his death is wrongly given A.H. 1130 (A.D. 1717); and *Tuhfat al-'Ālam*, fol. 52a.

² As-Saiyid Nūr ad-Dīn was born in A.H. 1088, (A.D. 1677) and died in A.H. 1158, (A.D. 1745). He is the author of several works. For details see this History of Shūshtar, p. 59; *Nujūm as-Samā'*, p. 238; and *Tuhfat al-'Ālam* fol. 56b.

³ Probably after the name of As-Saiyid Nūr ad-Dīn bin as-Saiyid Sa'd ad-Dīn, whom we find in the genealogical chain, mentioned in p. 58 of this History.

⁴ The biography of the author that follows is based on this History, pp. 60, 122; *Nujūm as-Samā'*, pp. 251-258; and *Tuhfat al-'Ālam* fol. 52a-54a.



PREFATORY NOTE.

The first fascicle of this edition of the History of Shūḡtar, containing pages 1-144, edited by Khān Bahādur Maṭiā Baksh, was published in 1914. For budgetary reasons immediate continuation could not be undertaken at the time. When work on this text could be resumed the Society's office had lost touch with the Editor. Since then news has been received of his death. The Council of the Asiatic Society of Bengal have therefore decided to arrange for the completion of the work by another hand, and Shams-ul-'Ulamā' Professor Hidāyat Husain has kindly volunteered to undertake the labour. Owing to his help the work is now issued in its completed form, for which the Council of the Society and the learned public owe him their thanks.

Professor Hidāyat Husain is responsible for the edition from page 145 to the end, as well as for the Preface and List of Contents.

The edition has been made from a single and rare MS. No other copies have been traced in any MSS. Library in India, though a copy exists in the British Museum Collection, mentioned on page 214b of Dr. Rieu's Catalogue. It is, however, reported that other copies exist in private hands in India, though all efforts to procure them have been in vain.

The MS., which is fairly correct, is written in clear *Nasta'liq*, dated A.H. 1317 (A.D. 1900), by a scribe Asadallāh Āṣafī, who calls himself Shūḡtarī, but does not mention the place of copying. The handwriting seems Persian.

JOHAN VAN MANEN,
General Secretary.

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,
1, PARK STREET, CALCUTTA.
December, 1924.

TADHKIRA-I-SHŪSHTAR
AN ACCOUNT OF SHŪSHTAR, FROM THE
EARLIEST TIME TO A.H. 1169
WITH NOTICES OF ITS CELEBRATED
MEN AND MEMOIRS OF THE
AUTHOR'S LIFE.

BY

SAYYID 'ABDALLĀH BIN NŪR AD-DĪN BIN
NĪMATALLĀH AL HUSAINI ASH-SHŪSHTARI
(SURNAMED FAQIR)

EDITED BY

KHAN BAHADUR MAULA DAKUSH

AND

• SHAMS-UL-ULAMĀ' M. Hidayet Husain, Ph.D., Khan Bahadur.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

1924.



BIBLIOTHECA INDICA.

WORK No. 206.

— —

TADHKIRA-I-SHŪSHĪTAR.

PERSIAN TEXT.

